

فلسفۀ هستی و منشأ خلقت

جلد یک

مقابلهٔ دین، علم و فلسفه

نوشته

استاد ممنوع القلم

مطالعه این کتاب دوجلدی را برای همه خوانندگان توصیه نمی کند!

توصیه نمی کند، چرا که مطالعه این بحثها میتواند بیشتر برای کسانی سودمند باشد که:

- به موضوعات و مقولات فلسفی و دینی علاقمند اند،
- دانشجو و حقیقت جو هستند،
- تحصیلات کلاسیک کافی دارند،
- علم و منطق را بر تعصبات فکری و دینی شان ترجیح میدهند و،
- قادر به نقد خود، و افکار و اندیشه هایشان اند.

حق چاپ و تکثیر در خارج از ایران محفوظ است

فلسفه هستی و منشأ خلقت
چاپ اول: سال 2017

سر آغاز

از کجا می آئیم؟
به کجا میرویم؟
چه وقتی زنده و چه وقتی مرده ایم؟
و ... زندگی را چگونه می یابیم؟

فرض کنیم در بیابانی تنها ایستاده ایم. بدون هرگونه مقدمه و سابقه ای، ناگهان خود را در زمانی نامعلوم و مکانی ناشناس می یابیم. هیچ چیزی و جایی را به خاطر نمی آوریم. بدتر از آن، خود و گذشته مان را هم به یاد نمی آوریم. می پرسیم: "اینجا کجاست، من کی هستم و اینجا چه کار میکنم؟". می پرسیم، اما هیچ پاسخی نداریم که بدهیم. هیچ توضیحی نمی یابیم.

به دور و برمان چشم میدوزیم. هر حرکت ممکنى را زیر نظر میگیریم. به دور خود می چرخیم و هر سو را از چشم میگذرانیم. به اینسو و آنسو میدویم. خود را به بالاترین نقطه ممکن میرسانیم و از آنجا همه چیز و هم جا را زیر نظر می گیریم. اما هیچ اثر و نشانه ای نمی یابیم. هیچ چیزی نیست که بتواند خاطره ای را در ما زنده بکند. بتواند چیزی و کسی را به یادمان بیاورد. بتواند گذشته ها و پیوندهایمان با این مکان و زمان را در خاطرمان زنده بکند.

آرام نمی گیریم. نمیتوانیم آرام بگیریم. سوالات "من کی هستم، اینجا کجاست، از کجا آمده ام و به کجا میروم" آرام مان نمیگذارند. برای دریافت پاسخ به هر راهی سر میزنیم. چیزهای دور و برمان را لمس

میکنیم، می‌بوئیم و حتی مزه می‌کنیم تا شاید خاطره و شناختی از گذشته و حال بیابیم. اما هیچ چیزی نمی‌یابیم. هیچ چیز آشنائی نمی‌یابیم. هیچ چیزی به خاطرمان نمی‌آید.

چه احساسی پیدا می‌کنیم؟

معلوم است که دردمان می‌گیرد. نگران می‌شویم. می‌ترسیم. مضطرب می‌شویم. افسرده می‌شویم، و حتی از بلند کردن صدای آه و ناله‌مان هم ابا نمی‌کنیم.

هرچه زمان می‌گذرد، اوضاع روحی و روانی‌مان بیش از پیش رو به تنزل می‌گذارد. لحظه به لحظه بدتر و بدتر می‌شویم. رفتارهای بیمارگونه می‌یابیم. لحظه به لحظه بیمارگونه‌تر و ناهنجارتر می‌شویم. احساس پوچی می‌کنیم. احساس می‌کنیم که داریم کنترل ذهنی‌مان را گم می‌کنیم. احساس می‌کنیم که داریم قاطی می‌کنیم. و به راستی هم داریم قاطی می‌کنیم!

رفته رفته در صحت وجودمان شک می‌کنیم. در سلامتی فکری‌مان دچار تردید می‌شویم. فکر می‌کنیم که داریم خواب می‌بینیم. به راستی هم از عهده تمیز خواب و بیداری‌مان بر نمی‌آئیم. بین بودن و نبودن نوسان می‌کنیم. در جایی بین گذشته‌ای که به خاطر نداریم و آینده‌ای که نمیدانیم چیست سرگردان می‌شویم.

این حال و احوال رو به تنزل اما تا ابد دوام نمی‌آورد. نمیتواند دوام بیاورد. نمیتواند، چرا که زندگی خود را به ما و رفتارهایمان تحمیل میکند. نیازها، سائقه‌ها و انگیزه‌های جسمی، جنسی و روانی‌مان، رفته رفته در برابر رفتارهای ناهنجارمان به پا می‌خیزند و برای کنترل در آوردن جسم و جانمان به یاری‌مان می‌شتابند. به یاری‌مان می‌شتابند و

ما را، ولو نگران، افسرده و گریان، برای ارضاء نیازها و غریزه هایمان به حرکت در می آورند:

- تشنه می شویم و به جستجوی آب می پردازیم. گرسنه می شویم و برای سیر کردن شکم مان به هر خطری تن می دهیم. نیازهای جسمی و روانی نیش مان می زنند و برای ارضاء آنها به تکاپو می افتیم.

اینها همه، ما را به به حرکت و مشغولیت مجبور میکنند. به ساختن و پرداختن، و ابداع و اختراع مجبور می کنند و این همه به سهم خود اثرات آرامبخشی در روح و روان مان می گذارند. آرامترمان می کنند. از احساس ترس و دلنگرانی هایمان می کاهند.

این دگرگونی نیز زیاد طول نمیکشد، چرا که در جریان این کشش و کوشش با موجوداتی همانند خودمان برخورد می کنیم. با انسانهای دیگر ارتباط برقرار می کنیم. می فهمیم که تنها نیستیم. می فهمیم که وجود داریم. می فهمیم که دیده و شنیده می شویم. می فهمیم که دچار فراموشی نشده ایم. قاطی نکرده ایم.

اینجاست که اولین سؤالاتمان را مطرح می کنیم:

- من کی هستم؟

- شما کی هستید؟

- اینجا کجاست؟

- از کجا می آئیم؟

- به کجا می رویم؟

جوابها بالا و پائین، اما همسان اند. کشف می کنیم که آنان نیز همین سؤالات را با من و ما قسمت می کنند.

آنان نیز عیناً سرنوشت من و ما را پی می جویند.

آنان نیز همین سؤالات را تکرار می‌کنند، ولی همانند من و ما هیچ پاسخی نمی‌یابند. هیچ پاسخی وجود ندارد که بیابند.

آنان نیز خود را مجبور به کنار آمدن با این سؤالات و مقولات فلسفی بدون توجیه و توضیح می‌بینند.

آنان نیز درگیر کوشش و کشش برای ارضاء نیازهای جسمی و روحی‌شان اند.

آنان نیز برای حفظ زندگی‌یی که هیچ درکی از آن ندارند، درگیر "تنازع بقاء" اند. درگیر کار و کوشش برای تأمین نیازهای اولیه و ارضاء غریزه‌هایشان هستند.

آنان نیز تمامی هم و غمشان را برای رهائی از سائقه‌ها و دردهای انواع گرسنگی‌ها و نیازها صرف می‌کنند.

آنان نیز همراه با "ابر و باد و مه و خورشید در کار اند" تا بخورند، بیاشامند، سائقه‌های جنسی‌شان را تسکین بدهند، غریزه حفظ حیات و تولید مثل را ارضاء بکنند، تا چه به دست بیاورند؟ - تا خود را با این شرائط غریب تطبیق بدهند.

کشف می‌کنیم که آنان نیز خود را مجبور به تطبیق با این فضای ناشناس می‌بینند. آنان نیز خود را در یک تونل دور و درازی که "زندگی" نام دارد می‌یابند. آنان نیز هیچ درک و فهمی از این تونل ندارند، و مثل ما برای تطبیق خود با شرط و شروط این تونل ناشناس و پیمودن قدمهائی در این راهپیمائی جبری به هر کار و کوشش ممکن دست می‌زنند.

کشف می‌کنیم که آنان نیز به سؤالات اساسی‌شان هیچ پاسخی نمی‌یابند و برای به فراموشی سپردن این بی‌پاسخی‌ها به کارهای مختلفی دست می‌زنند. خود را با نیازها، سائقه‌ها و انگیزه‌های جسمی، روحی و اجتماعی، و همچنین تلاش برای یافتن راهی برای ارضاء این نیازها،

مشغول می‌کنند. خود را با فکری و کاری مشغول می‌سازند تا حداقل، سوالات بی‌پاسخ‌شان را از یاد ببرند.

آنان نیز برای تسکین نگرانیها و اضطرابات عینی‌شان به ابداع راههای برون رفت ذهنی دست می‌زنند. آنان نیز به خیالهای ذهنی و ساختگی رو می‌آورند. آنان نیز پاسخهایی را که در واقعیت نمی‌یابند، در خواب و خیال‌شان شکل می‌دهند. داستانهای ذهنی و خیالی می‌سازند و با آویختن به آنها خود را تسکین می‌دهند.

بسیاری به راه استفاده از مواد مسکن و مخدر می‌روند. بسیاری جمع آوری مال و منال را به هدف عمده زندگی تبدیل می‌سازند. بسیاری در شهوت جنسیت و قدرت غرق میشوند. و بسیاری نیز این تسکین و تخدیر را از طریق پناه بردن به قصه‌های دینی و خیالات ذهنی دریافت میکنند. کشف می‌کنیم که هر کسی برای خود یک یا چند ماده مسکن و مخدر ذهنی ساخته و پرداخته، و برای رهائی از فشار پرسشهای بدون پاسخ **فلسفی‌شان در مورد چه و چی بودن زندگی** به این مواد پناه می‌برند. یکی مست می‌کند.

دیگری با استفاده از مواد مخدر به خلسه می‌رود، و آن دیگری در تسلیم محض دینی غرق می‌شود.

- یکی آفتاب، ماه و سایر نمودهای طبیعی را می‌پرستد.
- یکی به بت و بتها می‌آویزد.
- یکی خدا و خدایان یا الاه و الاهه‌های پیدا و ناپیدای ذهنی **خلق** میکند.
- یکی در خیال خود با ارواح مقدسه، و جن و پری دیدار می‌کند و،
- یکی دیگر همه توانش را در راه رسیدن به یک بهشت خیالی یا رهائی از ادعای جهنمی ناپیدا صرف می‌کند.

کشف میکنیم که بسیاری همانند غریقی اند که به هر چه به دستشان بیاید می‌چسبند و با انواع و اقسام ابداعات ذهنی، برای تسکین و دلخوش کردن لحظه ای خود می‌کوشند.

- داروهای مسکن و آرامبخش از این جهت جهانگیر شده اند.

- مواد مخدر به این سبب اینهمه شیوع یافته اند.

- ادعاهای دینی فاقد هرگونه دلیل علمی، عینی و منطقی از این جهت به باور عمومی توده های میلیاردی تبدیل شده اند.

اینهمه نشان میدهد که شرایطی که در آن گرفتار آمده ایم، دیگر فقط فرض و خیال نیست. حقیقت عینی یی است که همه ما را در بر گرفته است. شرایط غریبی است که همه را احاطه کرده است. شرایط غیرقابل توجیه و توضیحی است که با همه میزاید و میمیرد. سری ناگشوده است!
"اسرار جهان را نه تو دانی و نه من" (حکیم عمر خیام¹).

این است که در هر حال، چه در مثالهای ذهنی یا زندگی عینی مان، سوالات همان اند و در هر دو حال نیز، هیچ پاسخی ندارند.

تنها فرق آن فرض ذهنی با این حقیقت عینی در این است که ما در واقع خود را ناگهان و بدون مقدمه در این فضای ناشناس نیافته ایم. یکباره چشم مان را در این زمان و مکان ناشناس نگشوده ایم. گام به گام به اینجا رسیده ایم! گام به گام تکامل یافته و همراه با رشد ظرفیت های مغزی و افکار فلسفی مان در طول هزارها و دهها هزار سال و نسل، به درک و فهم امروزی نائل آمده ایم. گام به گام با این مکان و زمان

¹ غیاث‌الدین ابوالفتح عُمر بن ابراهیم خیام نیشابوری (1130-1047) میلادی.

ناشناس آشنا شده و خو گرفته ایم. نسل به نسل برای تطبیق با این شرایط غریب، آموزش دیده و تربیت شده ایم.

گام به گام یاد گرفته ایم که وقتی قادر به توجیه حقیقت مکنون زندگی نیستیم، باید از آرزوهای ذهنی مان لباسی بسازیم و به تن این زندگی غیرقابل توضیح و توجیه بپوشانیم. باید به سؤالات بی پاسخ مان پاسخهای ولو ذهنی، و ولو بی اساس و بی پایه، ولی دلخوشکنک بسازیم.

یاد گرفته ایم که این پاسخهای ذهنی و خیالی دلخوشکنک را به قصه و اسطوره تبدیل بسازیم و آنها را همچون حقایق اثبات شده به نهادهای اجتماعی مان بدل سازیم. یاد گرفته ایم که وقتی قادر به توضیح شرایط عینی موجودمان نیستیم، در فکر و خیال مان این اسرار مکنون را، آشکار و شناسا بپنداریم و بدون توجه به صحت یا عدم صحت خیالات خودساخته، به آنها ایمان بیاریم. به آنها سجده بکنیم و نماز بخوانیم!

می بینیم که در واقع، نه این شرایط عینی بی که ما را در بر گرفته، جز با فرضیات ذهنی قابل توضیح اند، و نه سؤالات عینی مان میتوانند بیش از سؤالات ذهنی مان به پاسخی منجر بشوند و به توضیحاتی روشنگرانه بیانجامند. اینجاست که ما همه، جز آنکه با توضیحات ذهنی و تلقینات تربیتی و دینی روزمره مان خو بگیریم و از این طریق با این اسرار ناگشوده کنار بیائیم، کاری نمی کنیم یا نمیتوانیم بکنیم.

از آنرو نیز، ما و بسیاری از ما، تحت تأثیر این تلقینات تاریخی، در ذهن خیال ساز مان فکر می کنیم که پاسخهای سؤالات فلسفی مان را میدانیم. فکر می کنیم که از اسرار زندگی و منشأ عینیاتی که ما را در بر گرفته اند باخبریم. فکر می کنیم، ولی این فرضیات با هیچ دلیل و منطقی قابل توضیح نیستند. توجیه نمیشوند. قابل اثبات نیستند.

این کتاب روی این اسرار مکنون و غیر قابل توضیحی که هستی و زندگی نام دارند، انگشت میگذارد و موضوعات و سؤالات فلسفی بی پاسخ ناظر بر آنها را از زوایای مختلف به بحث میکشد.

این بحثها همه نشان میدهند که پاسخهای دینی و سنتی بی که در مورد این و اینگونه مقولات فلسفی و دینی به خورد ما داده شده اند، نه درست و منطقی اند و نه با واقعیت‌های موجود می خوانند. چیزی جز بازمانده حکایت‌های بی پایه دوره های تاریک تاریخ بشر نیستند. چیزی جز بازمانده خیالات ذهنی و اسطوره های بنا شده بر نیازها و آرزوهای انسانهای گذشته های دور نیستند.

از این رو، این کتاب بر آن شده تا بدون آویختن به این حکایات و قصص دینی و سنتی باقیمانده از هزاره های گذشته، سؤالات ناظر بر هستی و خلقت و در نتیجه، سؤالات "من کیستم، از کجا آمده ام و به کجا می روم" را با استناد به دستاوردهای علمی و فلسفی مورد بحث و ارزیابی قرار بدهد. بر آن شده تا پاسخهای ارائه شده به این سؤالات را در سه حوزه دین، علم و فلسفه جمع‌بندی کرده و به مقایسه بکشد. به مقایسه بکشد تا حتی اگر هم نتواند به این سؤالات فلسفی پاسخی در خور بیابد، حداقل تا حد ممکن و فارغ از هرگونه تعصبات و تلقینات جاری، ابعاد و ویژگیهای علمی و فلسفی این سؤالات را ترسیم بکند. تا حد ممکن درک و فهم خود از مقولات فلسفی ناظر بر "هستی و منشأ خلقت" را توضیح بدهد. تا حد ممکن، دریافتهای خود در این مقوله های فلسفی را جمع‌بندی بکند، تا بدینوسیله حداقل بتواند با استفاده از روشهای علمی، درست و غلط را شناسائی کرده و از همدیگر منفک سازد.

فهرست مطالب بخش یک

	15	پیشگفتار
	23	بخش اول - منشأ هستی و پیدایش خلقت
25		فصل آغازین- خلقت جهان به بیان منابع سه گانه
	25	در موزه تاریخ طبیعی لندن
	27	منابع سه گانه علم، فلسفه و دین
	27	یک- علم
	28	دو- فلسفه و مفهوم آن
	31	شیوه ها و معیارهای مشترک علم و فلسفه
	35	سه- دین، باورها و نظریات دینی
		خلقت جهان و انسان، و ماهیت هستی- داده های علمی و فلسفی در مقابله با ادعاهای
	43	دینی
		اما چگونه میشود به راست و دروغ بودن ادعای وجود خدای خالق پی برد 51
	59	توضیح مختصر محتوی و فصلبندی مطالب
	65	فصل یک -پیدایش جهان و انسان به بیان مراجع علمی
	65	یافته های علمی در مورد آغاز خلقت جهان
	67	شکل گیری تئوری بیگ بنگ
	77	پیدایش جهان در پی انبساط انفجاری بیگ بنگ
	81	از شکل گیری نظم افلاکی تا پیدایش انسان هوموسپین
	95	فصل دو- پیدایش جهان و انسان به بیان یهوه تورات و الیه قرآن
	95	خداباوری
	105	اثبات صحت یا عدم صحت داده های الیه خالق به جای اثبات بود و نبود
	107	خدای مدعی خلقت نمیتواند از مخلوقات مورد ادعای خود بی اطلاع باشد
	117	روزشمار خلقت شش روزه جهان و انسان از زبان یهوه و الیه خالق
	129	"آیات آسمانی" "سفر پیدایش" به کلی نادرست، غیر علمی و غیرمنطقی اند
	135	فصل سه- آیات الیه قرآن نیز قصه آفرینش تورات را تکرار میکند
	135	نقل مستقیم آیات
		قرآن به جز این، به مواردی از خلقت جهان و انسان اشاره میکند که به نحو
	151	باورنکردنی با واقعیت‌های موجود و داده های علمی مغایر اند
	161	کفایت هر یک دلیل علمی

نتایج حاصله از "مقابله علم، فلسفه و دین" و تأثیر این نتایج در ادامه بررسی های
آتی کتاب حاضر

163

بخش دوم- بررسیهای افزوده تر در آیات قرآن از نظر تعیین احتمال بود و

169

نبود الاله خالق مورد ادعا

171

فصل یک- واکنشهای غیرمنطقی

171

میگویند

191

بررسیهای افزوده تر در مورد احتمال وجود الاله

فصل دو- نتایج حاصل از بررسیهای افزوده در مورد احتمال وجود الاله مورد

207

ادعا

207

کند و کاو همه جانبه آیات ناظر بر وجود الاله

207

(یک) قرآن همچون "راهنمای بشریت"

211

(دو) راه و روش کند و کاو آیات

215

سه) مشکلات ناشی از مسائل عدیده در قرآن

علل گزینش کتاب "فلسفه وجود الاله" به عنوان مرجع بررسیهای افزوده در مورد

217

احتمال وجود الاله خالق مورد ادعا

223

نتایج حاصله به نقل از کتاب "فلسفه وجود الاله"

225

نتایج فصل به فصل در مورد عدم احتمال وجود الاله خالق مورد ادعا

237

جمعبندی داده ها

بخش سوم- توضیح نتایج حاصله در مورد عدم احتمال وجود الاله

243

فصل یک- پرسش و پاسخ ناظر بر نتایج حاصله

243

سؤال یک- آیا این نتیجه گیری به معنی آنست که الله قرآن وجود ندارد؟

سؤال دو- آیا این نتایج فقط محدود به ادعای قرآن و اسلام است، یا سایر ادیان و

245

کتابهایشان را هم در بر میگیرد؟

سؤال سه- آیا رد احتمال وجود الاله یا الاله های خالق، به این معنی است که سؤالات

فلسفی بشر در مورد "منشأ هستی و خلقت" پاسخ داده شده، یا رد میشوند، یا این

248

مقولات فلسفی مورد بحث، دیگر سر و اسرار ناگشوده به حساب نمی آیند؟

سؤال چهار- آیا این نتیجه گیریها گشایشی در راه رسیدن به هدف تحقیق جاری در

253

مورد توضیح فلسفی "رمز و راز هستی و خلقت" به وجود می آورد؟

سؤال پنج- آیا این نتیجه گیری همچنین به معنی ناممکن بودن هر "خالق"، یا "انگیزه

256

درونی یا بیرونی "خلقت و پیدایش است؟

پیشگفتار

اساساً این بار نه به فکر نوشتن کتاب بودم و نه میخواستم وارد یک مقوله فلسفی محض بشوم. در این فکر بودم که با تهیه مطلب کوتاهی دیدگاههای پراکنده و نه چندان از قبل اندیشیده خود در موضوعات و مقولات فلسفی - دینی را یک کاسه بکنم و به دریافتهای شخصی ام از تحقیقات چند ساله ام در موضوعات دینی هم عمق بیشتری ببخشم.

پرداختن به این موضوعات اما، نه فقط جهت این تحقیقات را به سمت و سوی بررسی مقولات هستی و خلقت سوق داد، بلکه همچنین، خود به خود اساسی ترین موضوع مورد ادعای کتابهای دینی و قرآن، یعنی "وجود الاله خالق به عنوان تنها هستی و منشأ هستی" را در مرکز بحث و تحقیق قرار داد.

بحث ماهیت هستی و خلقت، و همچنین بررسی احتمال وجود یا عدم وجود منشأ خلق کننده، بحثی طولانی است و مقولات فلسفی پیچیده ای را در بر می گیرد. این بحث اما، در عمل در این حد و حدود هم باقی نماند و به ناچار احتمال وجود سایر آلترناتیوهای فلسفی در مورد "وجود و هستی" را هم در بر گرفت. در نتیجه، از طریق پیوند این بحث با بحثهای ناظر بر مقولات فلسفی دیگر، حوزه وسیعی برای مطالعه و بحثهای عمیق فلسفی ایجاد شد و به بحث در مورد "ماهیت و منشأ هستی و خلقت" تبدیل شد.

اینجا بود که بحث و بررسی در مورد احتمال وجود الاله خالق که جهان را خلق کرده است، به ضرورت این بررسی فلسفی تبدیل شد، و کند و کاو در این مقوله اساسی دینی-فلسفی در برنامه قرار داد. این ضرورت

توضیح می‌دهد که چرا اینهمه وقت و کار این کتاب به نتیجه‌گیری در مورد احتمال وجود الاهی خالق مورد ادعا صرف شده است. این نبوده جز آنکه بدون این نتیجه‌گیری، این بررسی و کند و کاو فلسفی، نه می‌توانست ادامه یابد و نه از جنبه‌های علمی و فلسفی تعمیق یابد.

لازم به یادآوری است که اساساً بحث در مقولات کلانی مثل "ماهیت و هویت هستی و چگونگی پیدایش آن"، در همه حوزه‌های علمی، فلسفی و دینی جریان دارد. و از همان رو نیز، هرگونه بحثی در این موارد و مقولات، ناگزیر داده‌های مختلف علمی، فلسفی و دینی را در مقابله و رو در روئی با همدیگر قرار می‌دهد.

خداباوران عموماً ادعا می‌کنند که با ایمان به وجود خدا، الاهی یا الاهی‌هائی که به باور آنان، خالق "هستی" است، بسیاری از این مقولات فلسفی خود به خود توضیح داده می‌شوند. آنان از همین رو نیز، به بحث‌های عمیق در مورد ماهیت و چگونگی پیدایش هستی و خلقت نیازی نمی‌بینند.

ادعای اینان اما، به طور منطقی تحقق نمی‌یابد، چرا که با پذیرش ادعای خلقت هستی از سوی یک یا چند خدا و الاهی خالق، نه تنها سؤالات ناظر بر ماهیت و چگونگی پیدایش هستی منتفی نمی‌شوند، بلکه فقط جا عوض می‌کنند. بدین معنی که سؤالات ناظر بر هویت و پیدایش هستی، بدون آنکه پاسخی دریافت‌بدارند، به سؤالات ناظر بر هویت و پیدایش خدا و الاهی مورد ادعا تغییر یافته و تبدیل میشوند.

بدین معنی، به جای سؤال "هستی چیست و چه ماهیتی دارد"، این سؤال مطرح می‌شود که اگر خدای مورد ادعا، هم "هستی" و هم "خالق هستی"² است، پس:

- "خود این الاه چیست، کیست و چه ماهیتی دارد؟".
- هستی اش از کجا آمده و پدیدار شده است؟
- هویت وجودش چگونه شکل گرفته و،
- اساساً گردش تحولاتش از نیستی به هستی و از هستی به آفرینش هستی چگونه پیش رفته است؟

بدین ترتیب، حتی با پذیرش ادعای خداپاوران، سؤالات فلسفی ناظر بر ماهیت و منشأ "هستی و خلقت" کماکان باقی می‌ماند و برای توضیح خود نیز بحث‌های علمی و فلسفی وسیع و پیچیده ای را به دنبال می‌آورند.

این همه باعث آن شد تا این نوشته با هدف اولیه محدودی که می‌بایست در مقاله ای چند صفحه ای می‌گنجید، آغاز شد. ولی به خاطر ماهیت مقولات فلسفی اش به این آسانیاها به پایان نرسید. آغاز شد، ولی به سبب موضوعات فراوان دینی و فلسفی مطرح شده در تورات و قرآن در مورد ادعای وجود الاه خالق، و همچنین مقابله آنها با دستاوردهای علمی و فلسفی در مورد هستی و پیدایش، رشد کرد، توسعه یافت و همراه با خود، من نویسنده را هم به حوزه وسیعی از سؤالات و پاسخهای دینی و فلسفی بحث انگیز کشانید. از آن پس، موضوعات و بحثهای فلسفی و

² ر. ک. به کتاب "فلسفه وجود الاه". در این کتاب توضیح داده شده که برخی از آیات قرآن، الاه را "هستی و تنها هستی"، برخی "خالق هستی" و برخی دیگر نیز هر دو اینها معرفی می‌کنند. این چندگانگیها نه فقط در نهایت به برپائی فرقه های دینی و اسلامی مختلف انجامیده، بلکه در همان حال باعث طرح سؤالات پیچیده ای در مورد ماهیت این هستی مورد ادعا شده است. (این بحث بعداً در فصول مربوطه ادامه خواهد یافت.)

دینی به دنبال هم آمدند، و از انتظارات اولیه و برنامه کار تحقیق و نوشتاری اولیه جلو افتادند.

از این رو، کاری را که صرفاً برای جمع‌بندی دریافتهای شخصی ام از سؤالات ناظر بر مقولات دینی آغاز کرده بودم، با وجود رعایت خلاصه‌گویی به کتاب نسبتاً پر حجمی تبدیل شد. و نه فقط آن، بلکه حتی از مرز نقد دینی هم فراتر رفت و با تعمیق در سؤالات و مقولات فلسفی عمیق‌تر، به کتاب "فلسفه هستی و منشأ خلقت" تبدیل شد.

بدین ترتیب، می‌توان گفت که این نوشته از مرز موضوعاتی که قبل از نگارش در نظر داشتم بسیار فراتر رفت و با توسعه خود از یک مقاله شخصی در مورد سؤالات ناظر بر معنی و مفهوم هستی و زندگی، به کتابی با نقد عمیق دینی و فلسفی در مورد "ماهیت و منشأ خلقت و هستی" تبدیل شد. تبدیل شد و من نویسنده را هم به دنبال خود کشید. از این رو نیز، اگر در کتابهای نظیر این مشخص است که هر کتابی چه گروه‌هایی از خوانندگان را در مد نظر دارد و در چه سطحی و برای چه بخشی از خوانندگان نگارش یافته و می‌یابد، این موضوعات در مورد کتاب حاضر مشخص نشده و به این سادگیها هم قابل توضیح نیستند.

با این وجود، قضاوت نهائی خود نویسنده این است که مباحث موجود در جلد اول این کتاب تا آنجائی که به مقابله ادعاهای دینی با داده های علمی و فلسفی مربوط میشود، به حد کافی ساده، صریح و قابل فهم اند. با استناد به آیات قابل مراجعه کتاب های تورات و قرآن از سوئی و داده های علمی و فلسفی از سوی دیگر تهیه شده اند، و از همین رو نیز،

هم مستند، و هم قابل دفاع و اثبات اند. در نتیجه، مباحث موجود در این جلد از کتاب اگر به دشواری پذیرفته بشوند هم، به آسانی قابل درک و فهم اند.

این در حالی است که جلد دوم کتاب که به مقولات فلسفی عمیقتری، همچون قانونمندیهای علمی و فلسفی در مورد "اول و آخر پیدایش هستی و خلقت" و همچنین موضوعات و سؤالات ناظر بر "آغاز و فرجام، و زندگی و مرگ انسان" می پردازد، ممکن است با مشکل درک و فهم هم همراه بشوند. بحث های جاری در جلد دوم ممکن است نسبت به مورد، برای بخشی از خوانندگان سخت، بسی سخت، به نوعی دردآور و حتی از نظر فلسفی، نامیدکننده و هولناک به نظر برسند. این احساسات فلسفی می توانند در میان کسانی که از فقدان دانش کلاسیک و اطلاعات عمومی رنج می برند، یا به این سادگیها قادر به رهائی خود از ذهنیات سنتی و دینی نیستند، بازده های روحی و روانی هم ایجاد بکنند.

لازم به یادآوری است که شاید بحثها و نتیجه گیریهای که واقعتهای عریان در مورد سرنوشت پیدایش و هستی، و مرگ و زندگی انسان را در بر می گیرند، به تنهایی دردآور و اضطراب آور باشند، اما باید روی این واقعیت هم انگشت گذاشت که احساسات تلخ و تند روانه و افراطی در مقابل این داده ها، نه فقط ناشی از رو در رو قرار گرفتن با حقایق علمی عریان در مورد هستی و زندگی، بلکه همچنین و حتی بیش از آن، ناشی از اعتیاد ما به حکایات دینی و نوع تربیت دینی و اسلامی مان است.

ناشی از آن است که بسیاری از ما به داستانهای کهنه، خیالی و اساطیری در مورد چگونگی و چرایی زندگی و مرگ عادت کرده و به

آنها خو گرفته ایم. به قدری هم خو گرفته و حتی میتوان گفت، به قدری معتاد شده ایم که وقتی با سناریوئی بس حقیقی تر علمی و فلسفی رو در رو قرار می گیریم، باورهای سنتی، دینی و فرهنگی مان در تعارض با این داده ها و دریافتهای علمی و منطقی قرار می گیرند و بیش از حد لازم، ما را سراسیمه کرده و به بروز احساسات منفی ترس و هراس فلسفی دامن می زنند.

از این رو، با وجود این باور های دینی، فرهنگی و فلسفی یی که اسلام و تربیت دینی در نهاد فکری ما ایرانیان جای داده، این و اینگونه بحثها و نتیجه گیریهای عمیق بنا شده بر داده های علمی و فلسفی، ممکن است:

- نه به این آسانها درک و فهم شوند،

- نه در صورت درک و فهم، به این آسانها پذیرفته شوند و،
- نه حتی در صورت پذیرفته شدن، قسمتی از دردهای فلسفی موجودمان را کاهش داده و تسکین بدهند.

هم از این رو نیز، با توجه به وجود و تأثیرات انواع سانسورها، تلقینات و تابوهای دینی و فرهنگی، به دشواری می توان گفت که این کتابها برای چه کسانی با چه خصوصیتی نگارش یافته اند، یا می توانند برای همه خوانندگان سودمند، روشنگر و رهائی بخش باشند.

این است که مطالعه این کتابها را برای همه خوانندگان توصیه نمی کند! توصیه نمی کند، چرا که فکر می کند که مطالعه این بحثها میتوانند بیشتر برای کسانی سودمند باشند که:

- به موضوعات و مقولات فلسفی علاقمند اند،
- تحصیلات کلاسیک کافی دارند،
- علم و منطق را بر تعصبات فکری و دینی شان ترجیح میدهند، و درضمن، بر خلاف خیلی هایمان،

- عاشق خود و باورهایشان نیستند،
- از یادگرفتن شرمنده نمی شوند و همچنین،
- از این ظرفیت دانشمندان و دانشجویانه برخوردارند که هر نظری را با تحمل خردمندان، درک و فهم بکنند؛ و پس از درک و فهم تمامیت فکر و موضوع ارائه شده، دریافتهای جدیدشان را در مقابله با باورهای پیشین شان قرار داده و از فیلترهای علم و دانش، و خرد و منطق، عبور بدهند. عبور بدهند تا سره را از ناسره جدا کنند و از آن میان، ناسره را دور بریزند و راست و درست، و منطقی و علمی را در چننه فکری ذهنی شان جای داده و خودی سازند.

در غیر اینصورت، این تردید وجود دارد که شاید این بحثها برای کسانی که از این خصوصیات برخوردار نیستند، به حد کافی سودمند و روشنگر نباشند و حتی بر عکس، آنان را بیش از پیش به راه بنیادگرائی فرهنگی و دینی سوق دهند. البته نویسنده با این وجود، به این اصل اساسی فلسفه علمی استناد میکند که:

- توسعه علم و منطق، فی نفسه به رهائی و آزادی انسان و فرزند انسانی از جهالت و تاریکی یاری می رساند، و راه تکوین و پیروزی بشر در عرصه های مختلف زندگی را هموار می سازد.

این اصل و امیدواری ناشی از آن، چرائی انتشار و عرضه اجتماعی این تحقیق و نگارش را توضیح می دهد.

فلسفۀ هستی و منشأ خلقت

جلد یک

مقابلهٔ دین، علم و فلسفه

نوشته

استاد ممنوع القلم

بخش اول

منشأ هستی و پیدایش خلقت

فصل آغازین

خلقت جهان به بیان منابع سه گانه

در موزه تاریخ طبیعی لندن

برای دیدار به موزه تاریخ طبیعی لندن رفته³ بودم. راهنمای موزه، تئوری بیگ بنگ⁴ (به معنی تئوری انفجار بزرگ) و پیدایش کائنات را با استفاده از تصویر و صدا توضیح می داد:

- "بر اساس یافته های علمی، تاریخ آغازین هستی جهان و هرچه در آن است به اتفاقی برمی گردد که "بیگ بنگ" نامیده می شود. بر اساس این تئوری عمومیت یافته، جهان در تاریخ معینی از ماده ناشناسی شروع به پدیدار شدن کرده است. این تحول رو به رشد و توسعه هنوز هم ادامه دارد. ...".

منتظر پایان توضیحاتش نمی مانم. دستم را برای طرح سؤالی فی البداهه بلند می کنم و به قدری با اصرار تکانش می دهم که حرفش را نیمه تمام رها می کند و به سوی من برمی گردد. فکر می کنم فهمیده است که سؤالم به قدری عاجل است که نمی توانم تا پایان توضیحاتش صبر بکنم. - میخواستم بدانم قبل از این انفجار تاریخی چه بوده... ؟.

³Natural History Museum

⁴ Big Bang theory

- ماده⁵ فوق العاده کم حجمی با ابعادی بسیار کوچک ولی چگالی بسیار عظیمی که برای ساخته شدن همه هستی، کائنات و موجودات این جهان پهناور کفایت می کرد.
- این ماده اولیه از کجا آمده بود؟
- معلوم نیست.
- از چه مبدأ و منشائی نشأت گرفته بود؟
- معلوم نیست.
- چه شکلی داشت؟
- اینهم معلوم نیست. علم در هیچکدام از این موارد حرفی برای بیان ندارد، ولی...
- ولی؟
- ولی شاید فلسفه یا ادیان برای سوالات این چنینی پاسخی داشته باشند.

حرفش درست بود. علم پاسخی به اینگونه سوالات بنیادی ندارد، اما هم فلسفه در مورد پیدایش هستی و خلقت جهان نظریاتی را پیش می کشد، و هم ادیان مدعی اند که از این مسائل فلسفی آگاهی دارند و پاسخ اینگونه سوالات فلسفی را در اختیار دارند. در واقع، بسیاری از ادیان، موجودیت خود را مدیون اینگونه ادعاهای نوعاً فلسفی اند.

این پیشداوری در مورد این حوزه های سه گانه علم، فلسفه و دین، لازم می شمارد تا نگاه بسیار کوتاهی به این حوزه های مورد بحث بیندازیم و

⁵ ماتریا یا ماتریال از لغت لاتینی ماتریا *materia* به همه اجسامی اطلاق میشود که دارای جرم یا چگالی اند و در مکان (فضا) جا می گیرند. ماتریالی که ما در طبیعت می بینیم از تعدادی اتم تشکیل شده و به سبب فرمولهای شیمیایی مختلفش، ملکولها و ترکیبات شیمیایی مختلفی را تشکیل میدهد (en.wikipedia.org/wiki/Matter).

بر این اساس، برای توضیح رابطه آنها با مقولات اساسی مورد نظر
"منشأ هستی و خلقت" بکوشیم:

منابع سه گانه علم، فلسفه و دین

یک- علم

به بیان ارسطو علم به مجموعه ای از آگاهیهای منطقی و عقلانی اطلاق
میشود. بر اساس تعاریف امروزی محققین علم شناسی⁶، علم⁷، به
دانشهایی⁸ که از طریق روشهای علمی به دست آمده اطلاق می شود.
روشهای علمی⁹ از مجموعه ای از 1- تجربه¹⁰، و 2- قیاس¹¹ (تمثیل،
قیاس و استقراء) منطقی تشکیل میشود. تجربه علمی عبارت است از
پیش فرضها، تئوری ها، مدلها و قوانینی است که از طریق آزمایش،
مشاهده، اندازه گیری، جمع آوری داده های کمی و مقایسه آنها به دست
می آیند¹².

⁶ Scientology

⁷ Science, from Latin "scientia"

⁸ Knowledge

⁹ Scientific methods

¹⁰ Experience

¹¹ Analogy

¹² Wikipedia

علم به تجربه و اثبات بنا می شود. بر اساس تئوریهای علمی، همهٔ هستیهای موجود، قابل آزمایش، شناسائی و تجربه اند. این تئوری پذیرفته شده، پوزیتیویسم¹³ یا اثبات گرائی خوانده می شود. بدین معنی، علم، اطلاعات و دانشهایی را در بر می گیرد که از طریق تجربه و آزمایش به دست می آیند. این اما به معنی هر تجربه و آزمایش نیست، بلکه تجربه و آزمایشی است که از طریق روشهای علمی انجام، جمعبندی و تحلیل می شوند. اطلاعات جمع آوری شده و تجربیاتی که بدون رعایت این متدها و روشها به دست می آیند، ارزش علمی ندارند. عمومیت دادن تجربیات شخصی به سایر موارد، یا مبنا قرار دادن تجربه و داده های کسانی که مبنائی جز حدس و گمان یا تجربیات ثبت نشدهٔ روزانه شان ندارند، از معمولی ترین اشکال مخلوط کردن غیر علمی با علمی است. اطلاعاتی که نه از راه و روش علمی، بلکه به صورت ادعا های متداول غیرقابل تجربه، آزمایش و اثبات در قهوه خانه ها، درون فرقه های دینی، و حتی در تاکسی و آرایشگاه مطرح می شوند، نمونه هایی از این اطلاعات غیر علمی و غیر قابل اعتماد اند.¹⁴

دو- فلسفه و مفهوم آن

1- مفهوم و مقولهٔ فلسفی به چه معنی است؟

فلسفه بر منطق و خرد بنا میشود. واژه فلسفه یا فیلسوفی¹⁵ ریشه در کلمه یونانی آرخه به معنی "شروع، آغاز و بذر" دارد. بدین معنی، فلسفه به دنبال کشف بذر، یا مادهٔ اساسی عالم است. این واژه از کلمهٔ

¹³ Positivism

¹⁴ Wikipedia, ibid.

¹⁵ Philosophy

یونانی فیلسوفی¹⁶ به معنی "عشق به عقل" یا "دوستداری حکمت" گرفته شده است. مشهور است که نخستین بار فیثاغورث¹⁷ واژه مذکور را به این معنی به کار برده است. زمانی که از او پرسیدند: "آیا تو فرد حکیمی هستی؟" وی پاسخ داد: "نه، اما دوستدار حکمت (یعنی فیلسوف) هستم"¹⁸. فیلسوفان یونان باستان، از آنجمله افلاطون و ارسطو در عهد خود سؤالات فلسفی بی را مطرح کرده اند که حتی امروزه هم سؤالات فیلسوفان است.

فلسفه بر بحث و تحقیق منطقی متکی است. تفاوت فلسفه با دیگر شیوه های کند و کاو نقادانه، تکیه خاص آن بر استدلالات خردمندانانه و منطقی است. به بیان برتراند راسل¹⁹ تا زمانی که بحثی بر استدلالات منطقی قرار دارد، به حوزه فلسفه متعلق است، ولی وقتی دستاوردهای تجربی در آن مورد ملاک قرار می گیرند، حوزه فلسفی به حوزه علمی تبدیل می شود²⁰.

همانگونه که گذر از منطق به تجربه، حوزه فلسفی را به حوزه علمی تبدیل میکند، گذر از منطق به ایمان نیز حوزه فلسفه را به حوزه دین تبدیل می سازد. بدین معنی، اگر بحث بر سر موضوعات متافیزیک بر منطق و ارزیابی منطقی بنا شود، این بحث ماهیتاً نقادانه، لائیک و فلسفی است، ولی اگر بر اساس ایمان و اعتقاد انجام بگیرد، به حوزه دین تعلق پیدا میکند.

¹⁶ Philosophia (φιλοσοφία)

¹⁷ Pythagoras

¹⁸ Wikipedia, ibid.

¹⁹ Bertrand Russell

²⁰ ویکیپدیا به زبان های مختلف، از آنجمله انگلیسی و فارسی، پیشین.

در مقابل دین و ایمان دینی، که بر موضوعاتی غیر علمی و غیرمنطقی
 بی همچون قصه ها، خوابنمائی ها، اساطیر و موضوعات خیالی، ذهنی
 و سنتی اینچنینی ساخته می شوند، فلسفه در حوزه های مختلف
 منطق²¹، تئوری علمی²²، متافیزیک²³، اخلاق²⁴، هستی شناسی²⁵،
 زیبایی شناسی²⁶، فلسفه دینی²⁷ و مانند اینها به بحث و تحقیق می پردازد.
 از اینان، متافیزیک و هستی شناسی به موضوعات مورد بحث این
 نوشته، یعنی "چه بودن ماهیت هستی"، "چگونه پدید آمدن هستی و
 خلقت" و مانند اینها می پردازد.²⁸

از اینجا، مفهوم فلسفی نیز خود به خود توضیح داده می شود. اساساً هر
 واژه ای که بیانگر عنصر مشترک و عام در یک گروه از اشیاء و
 پدیده ها باشد، «مفهوم» نامیده می شود. این البته بیان ساده مطلب است.
 "مفاهیم" بسته به اینکه تا چه اندازه اشتراک و عمومیت گروه های
 بزرگتر یا کوچکتر از اشیاء و پدیده ها را در بر می گیرند، مفاهیم
 «کلان» (ماکرو²⁹)، یا «خرد» (میکرو³⁰) نامیده می شوند. مثلاً

²¹ Logic

²² Epistemology

²³ Metaphysics

²⁴ Ethics

²⁵ Ontology

²⁶ Aesthetics

²⁷ Philosophy of religion

²⁸ به نقل از ویکیپدیا به زبانهای انگلیسی و فارسی.

²⁹ Macro

³⁰ Micro

«درخت» مفهومی است که بیان‌کننده عنصر عام و مشترک کلیه درختان گیتی، صرف نظر از رنگ، بزرگی، نوع میوه و سایر مشخصات هریک از آنهاست. کلمه «گیاه» بیانگر مفهوم دیگری است که نه فقط درختان، بلکه هر موجود زنده‌ای هم که بنا به تعاریف علوم گیاه‌شناسی و زیست‌شناسی خاصیت نباتی دارد را در بر می‌گیرد. واضح است که مفهوم یا مقوله «گیاه» بزرگتر از مفهوم «درخت»، وهمانطور، مفهوم و مقوله «ماده» که همه اشیا و پدیده‌ها (از ذره‌شن تا قرص خورشید، از صخره کوه تا مغز انسانی، از موج دریا تا کهکشانها) را در بر می‌گیرد، از مفهوم «گیاه» بزرگتر است. **وقتی یک مفهوم یا مقوله در حداکثر بزرگی و گستردگی است و شاخص‌های اساسی و عام همه اشیاء را نشان داده و همه پدیده‌های موجود در یک زمینه را در بر می‌گیرد، در زمره «مفاهیم یا مقولات فلسفی» به حساب می‌آید.**³¹

- شیوه‌ها و معیارهای مشترک علم و فلسفه

بر اساس تعاریف مذکور، فلسفه سعی میکند با طرح سؤالات اساسی در مورد مفاهیم و مقولات وسیعی که هنوز توضیح علمی روشن پیدا نکرده‌اند، پاسخها و توضیحات «عقلانی و منطقی» بیابد. پاسخها و توضیحات فلسفی اما،

- نه به اندازه یافته‌ها، قوانین یا تئوریهای «علمی»، قابل تجربه و اثبات اند و،
- نه حتی به اندازه پاسخهای علمی، روشن، صریح و عینی اند.

³¹ ر. ک. به ویکیپدیا، پیشین.

با این وجود، پاسخها و توضیحات فلسفی در عین حال که عقلانی و منطقی اند:

1. هم در ریشه با علم و یافته های علمی پیوند متقابل دارند و،
 2. هم متعهد به صحت علمی اند.
- از این طریق، بحثهای فلسفی از بحثهای دینی بی که ایمان را بر علم و یافته های علمی مقدم میگیرند، متمایز میشوند.

بر این اساس، هم نظریات فلسفی از پرنسیپها و قانونمندیهای اساسی علمی تبعیت می کنند و هم نظریات، تئوریهها و تحلیلهای علمی تابع همان منطقی اند که به سهم خود زیربنای فلسفه را تشکیل میدهد. برای نمونه، نظریات فلسفی نیز همانند علم و دستاوردهای علمی، نه فقط ثابت و ابدی نیستند، بلکه همچنین، هم قابل تغییر و هم قابل اصلاح و تکمیل اند.

باید توجه کرد که پیشرفت علوم، سطح خرد و عقلانیت بشر را ارتقاء میدهد و آن نیز به ارتقاء سطح منطق بشر منجر شده، و به سهم خود غناء و اعتلای فلسفه را به دنبال می آورد. این رابطه رشد یابنده بین علم و فلسفه به طور متقابل جریان و توسعه می یابد. به طوری که ارتقاء سطح منطق و اعتلای فلسفه نیز بر توانایی علمی بشر تأثیر می گذارد و راه را برای موفقیتهای تجربی و فنی بیشتری هموار می سازد.

از این رو هم هست که فلسفه فقط به مقولاتی که از طریق علوم شناسائی شده، یا دارای مبانی علمی قابل توضیح، تحلیل و شناسائی اند، می پردازد و از اظهار نظر در مورد موضوعات، مقولات و سؤالاتی که علیه پرنسیپها، منطق و داده های علمی اند، خودداری می کند.

علم و فلسفه از طریق بهره‌گیری از راه و روش و برهان منطقی نیز به همدیگر پیوند می‌خورند. برهان منطقی اساساً شیوه کار فلسفه و منطق است، ولی در راه گسترش حوزه علوم نیز به کار گرفته می‌شود. راه و روشهای منطقی از تمثیل، استقراء³² و قیاس³³ تشکیل میشوند. این هر سه از طریق قیاس گزاره مجهول با گزاره معلوم به شناخت مجهول یاری میرسانند. این راه و روش در منطق کلاسیک، به طور عمده از طریق مقایسه فرضیه‌ها و داده‌ها، و نتیجه‌گیری از آنها از جزء به جزء (تمثیل)، عام به جزء (قیاس) یا از جزء به عام (استقراء)³⁴ است. در این مقایسه، گزاره معلوم، فرض یا خبر، و گزاره مجهولی که بدینوسیله شناسائی میشود، نتیجه خوانده میشود. این راه و روش‌ها را میتوان به شرح زیر خلاصه کرد:

1- راه و روش تمثیل یا استقراء تمثیلی، به صورت سیر از جزء به جزء انجام می‌گیرد. در این روش، دو موضوعی که مشابه یکدیگرند، در مقابل همدیگر قرار میگیرند و با استناد به شباهت اجزاء آنها، جزء مجهول یکی با استناد به جزء معلوم مشابه آند دیگری توضیح داده میشود.

2- راه و روش استقراء، به معنی سیر منطقی از جزء به عام است. بدینوسیله، با برآورد خاصیت مشترک بین اجزائی که دارای یک ماهیت اند، می‌توان به این نتیجه قانونمندی که شامل همه انواع مشابه

³² Inductive reasoning

³³ Deductive reasoning

³⁴ در منطق جدید، استقراء مواردی همچون تعمیم و استدلال بر مبنای تمثیل و پیش بینی را نیز در بر میگیرد.

آن است نائل شد و سپس آن را در تمام موارد مشابه عمومیت داد. یک مثال بارز برای روش استقراء به شرح زیر تنظیم میشود:

گزاره جزء (خاصیت مشابه مکرر): تک تک انسانهایی که من می شناسم در نهایت مرده اند.

نتیجه (نتیجه گیری قانونمند ناشی از اجزاء مشابه فراوان): پس انسان مردنی است.

3- راه و روش یا استدلال **قیاسی** به معنی سیر منطقی از کل یا عام به جزء است. بدین معنی، میتوان یک حکم عام و همه شمول به ثبت رسیده را به همه اجزاء آن مقوله بسط داد و بدینوسیله اجزاء مجهول را معلوم کرد. یک مثال بارز برای روش قیاس به شرح زیر تنظیم میشود:

گزاره 1- انسان مردنی است (حکم کلی و عام).

گزاره 2- من انسان هستم.

نتیجه (از کل یا عام به جزء): پس منم مردنی ام.

در فصول آینده نسبت به مورد به نحوه و موارد به کارگیری این برهانها، یا راه و روشهای منطقی در موضوعات مورد بحث این کتاب خواهیم پرداخت.

سه- دین، باورها و نظریات دینی

دین با ایمان بدون قید و شرط آغاز و بر ایمان بدون قید و شرط دوام می آورد. دین آن نیست که تحقیق بکنی، بیازمائی، تجربه بکنی و پس از اینهمه بررسی و کند و کاو راست و درست را برگزینی. دین بلکه آنست که ابتدا بدون هر تجربه و تحقیق، ایمان بیآوری و پس از آنکه ایمان آوردی، تجربه، عقل و منطق را برای توجیه آنچه پذیرفته ای به کار بگیری. دین بر خلاف علم، نه بر عینیت، تجربه، آزمایش و اثبات، بلکه بر تصورات ذهنی، شبهه ها، افسانه ها و اسطوره های غیرقابل اثبات بنا می شود.

محققان قوم شناسی و مردمشناسی نشان میدهند که دین محصول تاریخی نیازهای روحی و روانی انسانهای اولیه تنها و در تهدید برای یافتن نیروهای یار و یاور فرابشری است. دین و جادو از این رو، در نقطه تلاقی تصورات، خیالات و باورهای ذهنی غیرقابل تجربه و آزمایش انسانها و جوامع اولیه، از مرگ و زندگی، موجودات خیالی، ارواح خبیثه یا یاری دهنده ای مثل الاهی ها و خدایان، شکل گرفته است. از همین رو نیز ادیان با چاره جوئیهای ذهنی انسان نیازمند، ترسیده و مضطرب آغاز و با دعا، نماز، نذر و نیاز، و جادو و جنبل دوام آورده، و جنبه اجتماعی به خود گرفته است.

در کتاب "فلسفه وجود الاهی"³⁵ به تفصیل توضیح داده شده که در طول تاریخ، چگونه این نیازهای روحی و روانی انسانها مورد بهره کشی و

³⁵ الاهی با ال-الاهی یا الله عربی هم معنی است. بر اساس منابع اسلامی (منجمله تفسیر الکبیر رازی، جلد 1 و سایر منابع) کلمه الاهی از زبان های دیگر منطقه مثل عبرانی، آرامی و سوریانی گرفته شده و سپس در بین اعراب با افزودن "ال" عربی به اول آن به صورت کلمه "ال-الاهی" یا الله در آمده و مصطلح شده است. این کلمه بعدها به قرآن هم راه یافته و در اواخر نزول قرآن، همراه با کلمه "الرحمن" بیش از سایر نامها و عناوین تکرار شده است. بر خلاف ادعاهای جاری که کلمه الله را صرفاً کلمه قرآنی عنوان میکنند، این کلمه در قبل

استحمار قرار گرفته، و چگونه و چرا نهادهای اولیه دینی بعداً به برپائی طبقات روحانیون و حکام دین فروش، منجر شده است.

این نهادهای اجتماعی، قومی، سیاسی و نظامی بی که برای بقاء و دوام سیطره و اربابیت خود از دین بهره مند شده اند، متقابلاً به سهم خود، وسائل دوام، بقاء و توسعه دین و جادو در بین توده ها را فراهم ساخته اند. برای ادیان شان معابد و زیارتگاهها بنا کرده، و آنرا به نهاد تاریخی بهره کشی از توده ها تبدیل کرده اند.

در بستر این پروسه تاریخی است که دین و نظریات دینی:

- نه خود را متعهد به عقلانیت و منطق فلسفی میدانند،

- نه در ریشه با علم و یافته های علمی پیوند دارند و،

- نه حتی متعهد به صحت علمی اند، یا دل به علمی، عقلانی، منطقی یا قابل آزمایش، تجربه و اثبات بودن ادعاهایشان می سوزانند.

این است که:

- مراجع دینی عموماً می توانند در مقولات اساسی فلسفی، مثل هستی، زندگی، مرگ، پیدایش و خلقت، ادعاهای ناممکنی را پیش بکشند و بدون احساس مسئولیت، در مورد همه سؤالات و مقولات فلسفه، از آنجمله "ماهیت هستی و منشأ خلقت و پیدایش" پاسخهایی ولو غیرمنطقی و غیرعقلانی ارائه بدهند.

این در حالی است که به خاطر وجود نیاز انسان تنهائی که در جستجوی یار و یآوری توانمند تر از خود است، و همچنین به برکت حمایتهای بی دریغ استثمارگران دین، این نوع ادعاها و پاسخهای غیرقابل اثبات بیش

از اسلام نیز در بین اعراب مکه و حومه رایج بود. نامگذاری پدر محمد به عبدالله گواه روشن این واقعیت است (ر. ک. به کتاب "ال-لاه" نوشته توران دورسین، چاپ لندن، 1991).

از پیش از سوی توده های تسلیم شده، بدیهی فرض شده و به عنوان حقایق مقدس فراتر از علم و دانش به باور عمومی تبدیل میشوند.

به سبب این ویژگیها هم هست که:

- نظریات دینی ولو اگر به طور آشکار مغایر عینیات موجود، مخالف علوم، و علیه منطق و عقلانیت بشر هم باشند، ابدی و غیرقابل تغییر، و غیرقابل اصلاح و تکمیل به حساب می آیند.

این است که نه فقط دینداری با باور مطلق آغاز می شود، بلکه حتی این مطلقیّت تعمیق یافته و دوام می آورد. ادیان از همان رو نه فقط پشیمانی بعدی و پس گرفتن ایمان باورمندان را نمی پذیرند، بلکه حتی هرگونه تردید در مبانی اش را به سختی مجازات میکنند. این مطلق گرایی دینی، به طور مشخص ادعاهای دینی را از داده ها، نظریات و تئوریهای علمی و فلسفی که همیشه آماده تغییر، اصلاح و تکمیل اند، جدا می کند.

- ادیان خداباور

ادیان عموماً از طریق باور به نیرو یا نیروها و موجودات مقدس مشخص میشوند. این البته وجود ادیان میلیونی بدون اعتقاد به خدا و الاهی خالق را انکار نمی کند.

امروزه ادیان "خداباور" (ادیان ته ایست³⁶) شاخه اصلی ادیان را تشکیل می دهند. خداباوری با ترم ته ایسم³⁷ معادل است. ته ایسم از کلمه یونانی theos به معنی "خدا" و ism به معنی "باور" ساخته شده و ریشه گرفته است. باور به وجود این نیرو یا نیروهای فوق بشری، پایه و اساس ادعاهای این ادیان در مورد آگاهی از راز و رمز هستی و

³⁶ از اینجا "آ ته نیسم" یا خداناباوری به باور مخالف خداباوری یا ته ایسم اطلاق میشود.

³⁷ Theism or deism

زندگی را تشکیل میدهد. به باور اینان، هرگونه سؤال در مورد "منبع و منشأ هستی و خلقت" از طریق ایمان به وجود این نیرو یا نیروهای فوق بشری قابل پاسخ و توضیح اند.

ادیان یکتاپرست به معنی باور به وجود یک خدا، الاه یا الله (ال-الاه)، شاخه اصلی خداباوری را تشکیل می دهد و عمدتاً به وسیلهٔ ادیان سامی مرکب از ادیان یهودی، مسیحی و اسلام نمایندگی می شوند. با این وجود، این ادیان، هر کدام به فرقه هائی تقسیم می شوند که با استناد به آیات مختلف کتابهای دینی شان در کنار خدای اصلی شان به وجود خدایان دیگری نیز ایمان می آورند و در واقع دوگانه یا سه گانه پرست اند تا یکتاپرست.

به جز این، ادیان خداباور بر اساس نوع باورشان به شاخه هائی چند به شرح زیر تقسیم می شوند:

- یکتاپرستی نوبتی یا ایمان به خدایانی که به طور نوبتی به تنهائی بر سر قدرت می آیند،
- یک از چندپرستی یا "هنوته ایسم"³⁸،
- پرستش یک خدا یا الاه منفرد در عین پذیرش وجود یا امکان وجود خدایان و الاه های دیگر،
- یکتاپرستی گزینشی،
- دوگانه پرستی،
- سه گانه پرستی (مثل تثلیث یا سه خدائی بخشی از مسیحیان) و،
- چندخدایپرستی.

³⁸Henotheism

روح پرستی و همچنین اعتقاد به حلول روح مقدس در این یا آن شیئی، جسم یا تن موجودات زنده و انسان نیز از ابتدائی ترین اشکال خداباوری است.

اعتقاد به وجود چند نیروی برتر، چه قابل یا غیرقابل رؤیت، و همچنین باور به وجود چند ربّ النوع، چه با خصوصیات بشری³⁹ یا بدون آن- آنجا که در نمونه خدایان روم، هر رب النوعی اداره بخشی از طبیعت را به دست دارد- نیز از اشکال دیگر خداباوری است.

چند خدائی اساطیری که در زمانها و مناطق مختلف جهان به ثبت رسیده نیز از جمله از اشکال رایج خداپرستی اند. ادیان جدید عمدتاً بر توسعه و رشد این ادیان اساطیری بنا شده اند. چند خدائی یا چند الاهی در اساطیر یونان، اساطیر روم، اساطیر سومر، اساطیر عیلام، اساطیر بابل، اساطیر مصر، اساطیر آشوری، اساطیر آزتکهای آمریکای لاتین و حتی در اساطیر اروپای شمالی و اساطیر برخی فرقه‌های هندو، اشکال فراوان خداباوری اساطیری را بیان می‌کنند⁴⁰.

خداباوری همچنین از نظر چگونگی دخالت خدا یا خدایان در امور جهان، مفاهیم مختلفی را در بر میگیرد. اعتقاد به "پان‌ته‌ئیسم"⁴¹ به معنی "همه‌خدایی" و "پانن‌ته‌ئیسم"⁴² به معنی "خدافرآگیری" از آن جمله اند. "همه‌خدایی یا پان‌ته‌ئیسم" به اعتقادی اطلاق میشود که در آن، خدا و خدایان، یا الاه، الاله‌ها و همچنین روح یا ارواح مقدس

³⁹ Antropomorfism

⁴⁰ ویکیپدیا، پیشین.

⁴¹ pantheism

⁴² Panentheism

فراابشری، در همه هستی های جهان وجود دارند، حی و حاضر اند، و هستی اساسی هر چیزی را تشکیل می دهند.

در مقابل، "خدافرگیری، یا پانن ته نیسم" نه فقط خدا را حی و حاضر در همه اشکال هستی، بلکه "همه چیزها را نیز بخشی و بریده ای از خدا می داند⁴³. بر این اساس این نگرش، هر چیزی و موجودی بخشی از خدا یا خود خداست" (ر. ک. به سابقه انالحق/ من حق یا خدا هستم!)⁴⁴.

باور به خلقت تمام یا قسمتی از جهان هستی از سوی خدا از ویژگیهای رایج خداپاوران است⁴⁵. با این وجود، برخی از خداپاوران اعتقاد دارند که خدا یا خدایان مورد اعتقادشان به عنوان آفریننده هستی، گیتی فیزیکی را خلق کرده اند، اما در عملکرد آن مداخله نمی کنند. این در حالی است که بسیاری، از آن جمله ادیان سامی ادعا می کنند که الاه و الاه هایشان هم گیتی فیزیکی را خلق کرده اند، و هم آنها اداره کرده و میکنند.

⁴³ برخی از نمایندگان این تفکر و درک و فهم، خدا را معادل طبیعت میگیرند (ر. ک. به نظریات فیلسوف هلندی باروخ اسپینوزا (1632-1677).

Baruch Spinoza (latin Benedictus Spinoza, portuguese Bento De Espinosa).

44 جهت اطلاعات بیشتر، به خصوص در رابطه با نظریات اندیشمندان، شاعران و عرفای ایرانی در رابطه با پانن ته نیسم ر. ک. به کتاب "فلسفه وجود الاه".

بر اساس این کتاب، بسیاری از صوفیان، عرفا و همچنین بسیاری از متفکرین و حتی شاعران سده های پیشین ایران عقایدی نزدیک به پانن ته ایسم داشتند. این باور در قرون بعد تحت عنوان روش "وحدت وجود" به وسیله کسانی همچون ابن عربی شکل گرفت. بعدها آملی و ملاصدرا که هر دو تحت نفوذ، جاذبه و واضع این نظر بودند، برای توضیح این نظر و در نتیجه، خلقت ناشی از تکثر وجود الله همه شمول کوشیدند. جهت اطلاعات بیشتر ر. ک. به کتاب فوق الذکر

⁴⁵ و یکی پدیا فارسی، انگلیسی.

امروزه ادیان سامی شامل یهودیت، مسیحیت و اسلام از جمله آخرین حلقه های زنجیره خدایاورانی اند که با استناد به باور "خلقت همه هستی از سوی خدا"، ادعا می کنند که انسان با اعتراف به وجود خالق جهان، به حقیقت و راز بزرگ هستی و خلقت واقف شده و آگاهی می یابد. با وجود همه تفاوت های محلی، قومی و تاریخی بین این ادیان، ادعاهای هر سه این ادیان سامی جز به این نتیجه گیری ختم نمی شوند که:

- جهان و هرچه در آن است از سوی "خالق مطلق" خلق شده و اداره میشود⁴⁶.

آنها اما هیچکدام نه دلیلی برای این ادعای خود در دست دارند و نه می توانند از طریقی به راه اثبات این ادعای بزرگ و تاریخی بروند. از این رو، با وجودی که ادعای وجود خدا یا الیه، علت وجودی این ادیان را تشکیل میدهد، هیچکدام از اینان به سؤالاتی همچون:

- خدا چیست یا کیست،
 - از کجا آمده و چگونه خلق شده، و حتی،
 - اینان از چه راهی به وجود این خدای غیرقابل دسترسی پی برده و به هستی اش یقین حاصل کرده و ایمان آورده اند،
- نه پاسخی دارند، و نه به اینگونه سؤالات معصومانه اجازه طرح، بحث و بررسی می دهند.

این است که با وجود قدمت تاریخی این و اینگونه ادعاهای مطلق گرانه دینی، هنوز هم سؤالات فراوانی در مورد صحت این ادعاها یا مطرح نشده اند، یا مطرح شده، ولی هیچ پاسخی دریافت نکرده و نمی کنند. در نتیجه، پس از هزاران سالی که ادعاهای گوناگون خدایاوری به وسیله

⁴⁶ در کتاب "فلسفه وجود الیه" به شرح پیشین توضیح داده شده که قرآن در این مورد نیز آیه های متعارضی آورده است.

- ادیان مختلف مطرح شده و با جنگ، کشتار و انواع ستمهای دینی به توده های مناطق مختلف جهان تحمیل شده و می شود، هنوز هم،
- نه ادعاهای این خداباوران و خداپرستان دال بر وجود موجودی فرابشری یی که ادعا می شود منشأ هستی و خلقت است، دلیل عینی، علمی و منطقی یافته و،
 - نه ادعاهای تاریخی اینان مبنی بر آگاهی از رمز و راز هستی و خلقت از طریق یافته های علمی تأیید، یا از اعتبار منطقی برخوردار شده اند.

خلقت جهان و انسان، و ماهیت هستی داده های علمی و فلسفی در مقابله با ادعاهای دینی

"هستی" و "خلقت" دو مقوله فلسفی مختلف اند. هستی یا "وجود"⁴⁷ در معنای عام، به جهانی اطلاق میشود که ما از طرق حواس یا ابزار علمی مان به آن آگاهی یافته و می یابیم. در حالی که خلقت، یا پیدایش، به معنی شکل گیری هستی در قالبهای زمان و مکان (فضا) است. از این نظر، در این کتاب، ترم "خلقت" با "پدیدار شدن" به یک معنی آمده است. از همین رو نیز، به کار بردن ترم "خلقت" به معنی پذیرش ادعاهای دینی در مورد لزوم خلق شدن موجودات به دست نیرو یا نیروهای فرا بشری نیست.

مقوله هستی به موجود یا موجودات حی و حاضر اشاره می کند، در حالی که مقوله خلقت یا پیدایش اتفاق خاصی در زمان و مکان معینی درون هستی یا هستیهای موجود است. بر اساس داده های علمی، این اتفاق برای اولین بار در حدود 13 میلیارد سال پیش آغاز شده و در طول این زمان نجومی، جهان موجود از هستی و ماده اولیه بسیار کوچکی پدید آمده، و در ادامه خود به صورت جهانی به وسعت و پیچیدگی امروزی نائل شده است.

با آنکه "هستی" با "خلقت یا پیدایش" دو مقوله متفاوت را بیان می کنند، این دو مقوله به قدری در هم تنیده اند که بحث در مورد هستی، خود به

⁴⁷Existence (lexical: existence, reality, existence, life, assistance, perpetuation, subsistence, livelihood, be),

خود بحث در مورد خلقت یا پیدایش، و بحث در مورد خلقت و پیدایش، بحث در مورد هستی را پیش می‌کشد.

تجربه بشر از جهان موجود و اشکال مختلف هستی نشان می‌دهد که همه هستی‌ها برای هست شدن از پروسه ای که پیدایش یا خلقت نامیده میشود، گذشته اند. به بیان دیگر، هستی محصول خلقت یا پیدایش است. این قانونمندی البته شامل ماده اولیه ای که وارد جریان زایش جهان در دوره بیگ بنگ شد نیست. در واقع از نظر علوم موجود، اشکال مختلف هستی های موجود ناشی از پروسه پیدایشی است که از زمان بیگ بنگ به جریان افتاده است. اما قبل از آن چه بوده و آن ماده اولیه که قبل از بیگ بنگ موجود بوده از چه جریان پیدایشی عبور کرده سؤالی است که به این آسانها پاسخی ندارد. پاسخی ندارد، اما تا زمانی که این پاسخ داده نشده، اصل قانونمند فوق که هر هستی نتیجه یک جریان پیدایش و خلقت است، به صحت خود باقی است و ماده اولیه وارد در جریان بیگ بنگ را هم در بر میگیرد.

ناگفته نماند که این نظریات برگرفته از داده های علمی و فلسفی، مورد پذیرش دینداران و ایده آلیستها نیستند. آنان نه فقط از وجود هستیهای غیرمادی و خلق نشده یا پدید نیامده دفاع می کنند، بلکه حتی ادعا می کنند که نه فقط هستی محصول خلقت نیست، بلکه برعکس، خود خلقت، محصول کار این یا آن هستی و هستیهای متافیزیکی ناپیداست.

هستی یا وجود، شاخه ای از موضوعات مورد بررسی "هستی‌شناسی" را تشکیل می‌دهد. هستی‌شناسی یا اونتولوژی⁴⁸، به بررسی مقولات فلسفی مثل "حقیقت و عینیت"، "بودن و شدن"، و "واقعیت و متافیزیک" می‌پردازد. هستی‌شناسی با سوالاتی همچون "هستی چیست، چه نوع هستی‌هایی وجود دارد یا به وجود آمده، و چگونه و بر اساس چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی می‌توان آنها را در سلسله مراتبی گروه بندی کرد"، سر و کار دارد. بررسی مفهوم هستی در رابطه با مفاهیم جنبی اش به بحث‌های تخصصی تری در درون هستی‌شناسی دامن زده که رابطه "هستی" با زمان، مکان و جرم از آن جمله است.

وجود "فرایند تبدیل و تغییر" یکی دیگر از مقولات مورد بحث در زمینه هستی‌شناسی است. حتی فیلسوفانی که زمان را تنها یک واقعیت نسبی می‌شناسند، وجود فرایند تبدیل و تغییر را می‌پذیرند. منظور از فرایند تبدیل و تغییر، دگرگونی‌هایی است که در هستی‌های مختلف در مدت زمان وجودشان رخ می‌دهد.⁴⁹

پذیرش مفهوم "تبدیل و تغییر" از سوئی به توضیح برخی از قانونمندیه‌های ماده یاری می‌رساند، اما از سوی دیگر، مقولات مشکل‌تری را مطرح می‌سازد که پایائی، دوام یا ابدیت از آنجمله اند. در این مورد همچنین این پرسشها مطرح میشوند که:

- آیا تغییر و تبدیل در همه اشکال ماده عامّ و قانونمند است؟ و اگر آری،
- آیا تغییر و تبدیل امری بیرونی یا درونی و ذاتی ماده است و،

⁴⁸ Ontology

⁴⁹ Wikipedia, Ibid.

- آیا با پذیرش تغییر و تبدیل به عنوان گرایش ذاتی و عام هستی، چگونه می توان برای اشکال مختلف هستی هویت قائل شد.

این نتیجه گیری که تغییر و تبدیل امری ذاتی هستی و همه اشکال هستی است، نشان میدهد که هرشکلی از هستی باید آغاز و پایانی داشته باشد. این همان نتیجه گیری بی است که مخالفت دینداران را به شدت برمی انگیزد. بر می انگیزد، چرا که این نتیجه گیری ادعاهای دینی در مورد وجود الاهی یا الاهیائی که طبق ادعا بدون هرگونه تغییر و تبدیلی از ازل به وجود آمده و تا ابد به همان شکل باقی اند را مردود می شمارد.

ایده آلیستها و دینداران همچنین با این تعریف علمی که "هستی جهانی است که به وسیله حواس و ابزار علمی ما شناسائی میشوند"، مخالفت می کنند. اینان مدعی اند که هستی های متافیزیکی مثل روح و خدا، در عین وجود، قابل تجربه و آزمایش نیستند. علم اما این ادعای وجود را نمی پذیرد، چرا که علم در اساس بر تجربه و آزمایش بنا میشود و از همان رو نیز، وجود هر چیزی را که خود و آثارش قابل تجربه و آزمایش است تأیید میکند، و گرنه نمیکند.

این مثل آنست که در روستای محل تولد من به بچه ها یاد می دادند که به تنهایی پایشان را به بیشه زار کناری نگذارند، چرا که به ادعای بزرگتران مان در آنجا موجوداتی به نام آلیبانی⁵⁰ سکونت دارند.

⁵⁰⁵⁰ Aleybani

"آلیبانیها در جنگل زندگی می کنند. قدی به اندازه درختان جنگل دارند و مواظب اند که بچه آدمیزادی را تنها بیابند و او را برای غذای بچه های خود شکار بکنند".

معلوم است که علم این ادعا را نمی پذیرد، چرا که آلیبانیهای مورد ادعا نه قابل شناخت با حواس پنجگانه هستند و نه به هیچکدام از ابزار شناسائی علمی پاسخ میدهند. این است که وجود و هستی این موجودات ادعائی را رد میکند.

این رأی علمی اما، مورد قبول ایده آلیستها قرار نمی گیرد، چرا که از دید آنان این حکم فقط شامل هستی های مادی می شود و نه هستیهای متافیزیکی که در عین وجود!، نه خود و نه آثارشان از هیچ طریقی قابل تجربه، آزمایش و شناسائی هستند. از این رو، آنان نه فقط وجود آلیبانی در بیشه زار ده ما، بلکه همه ادعاهای مشابه را می پذیرند، یا باید بپذیرند.

اینان البته نمیتوانند به این سؤال پاسخ بدهند که اگر به هیچ طریقی نمی توان در مورد وجود این هستیها آگاهی کسب کرد، پس خود اینان بر چه اساسی از وجود این هستیهای مورد ادعا اطلاع یافته و به چه دلیلی از هستی و وجود آنها دفاع می کنند؟

ممکن است سؤال شود که آیا عدم تأیید علمی به معنی رد وجود آن هستی مورد ادعا هم هست؟ باید گفت که پاسخ این سؤال نسبت به مورد، گاهی نه و گاهی آری است. به طور مثال در آغاز وقتی دیمیتری مندلیف⁵¹ "جدول تناوبی عنصرهای شیمیائی"⁵² خود را که بر اساس اعداد اتمی

⁵¹ Dmitri Mendeleev

⁵² Periodic table (disambiguation)

افزایش یابنده (تعداد پروتونهای موجود در هسته)، آرایش الکترونها و ویژگیهای فیزیکی و شیمیایی عناصر تنظیم شده بود، منتشر کرد، تعدادی جای خالی برای عناصر کشف نشده ای که باید وجود می داشتند، منظور کرده بود. علم، باشد که وجود این عناصر را تا زمانی که کشف شدند تأیید نمیکرد، اما صحت این جدول و جاهای خالی آنرا رد هم نمیکرد. چرا؟ برای آنکه این جدول و محاسباتش بر پایه دستاوردها و بر اساس روشهای علمی تهیه شده بود.

همینطور، هر از گاهی می شنویم که ستاره ای در جایی از این فضای عظیم کشف شده است. وجود این ستاره ها تا زمان کشف، یعنی تا زمانی که آثاری و نوری از آن دریافت نشده، از نظر علمی مورد تأیید قرار نمی گیرند. اما آیا این عدم تأیید به معنی ردّ وجود آن ستاره مورد ادعا هم هست یا نیست، به مقدمات این ادعا بستگی پیدا میکند. بدین معنی که 1- اگر این ادعا بر داده های علمی پیشین بنا شده باشد، یا ستاره شناسان نیز با محاسبات خود به اینجا برسند که به دلائل علمی و منطقی وجود یک چنین ستاره ای در این نقطه معین فضا ناممکن نیست، این عدم تأیید به معنی ردّ خود ادعا نخواهد بود، ولی 2- اگر بررسیهای علمی وجود یک چنین ستاره ای در این محل معین را ناممکن ارزیابی بکنند یا این ادعا بدون توجه به داده های علمی تهیه شده باشد، در آنصورت این عدم تأیید به معنی رد این ادعا هم خواهد بود.

میدانیم که ادیان خدایپرست⁵³ عموماً هستی را با موجود یا موجودات فرابشری پی که از هیچ طریقی قابل شناسائی و اثبات نیستند،

⁵³ ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب "فلسفه وجود الاله".

برابری می کنند. آنان از این طریق، اشکال مختلف هستیهای مادی و موجود را محصول و مخلوق آن هستی یا هستیهای فرابشری و متافیزیکی می دانند. از نظر آنان، **خلقت**، تظاهر بیرونی یا مادی آن هستی فرابشری متافیزیکی است.

ادیان سامی مرکب از یهودیت، مسیحیت و اسلام، این ویژگی را به طور بارزتری مطرح می سازند. آنها همه هستی را صرفاً به وجود خدای مورد ادعایشان پیوند میزنند، با این تفاوت که برخی از این ادیان و کتابهای آسمانی شان، خدای مورد ادعایشان را **عین هستی**، برخی **تنها هستی** و برخی دیگر، **هم هستی و هم خالق** هستی قلمداد می کنند. بر این اساس، برخی از این کتابها مخلوقات خالق را هستی، برخی هر هستی دیگر غیر از خالق را نیستی، و برخی هم هر هستی دیگر را جزئی از تنها هستی خالق ارزیابی میکنند. در فصول بعدی خواهیم دید که قرآن نیز با آیاتی این و با آیاتی هم آن و آن دیگری ها را پیش کشیده و مطرح می سازد.⁵⁴

این تعارضات در قرآن، آن هم در مورد و موضوعی چنین اساسی، باعث شده تا فرقه های مختلف اسلامی نیز از نظر توضیح الیه خالق مورد ادعای کتاب دینی شان به راههای مختلفی سر بزنند. برخی الیه خالق مورد ادعایشان را "عین هستی" و سایر هستیها را مخلوقاتی فاقد هستی، برخی الیه خالق را **تنها هستی** موجود و در نتیجه هر موجود دیگر را تکثیر، انعکاس یا حتی بخش غیرقابل تفکیکی از این هستی واحد و همه شمول (وحدت وجود) معنی میکنند. به سبب وجود آیات

⁵⁴ ر. ک. به کتاب "فلسفه وجود الیه"، پیشین.

متعارض در این زمینه، بسیاری نیز روزی از این و روزی از آن نظر
جانبداری میکنند⁵⁵.

اما چگونه میشود به راست و دروغ بودن ادعای وجود خدای خالق، پی برد؟

بدیهی است که بررسی و اثبات وجود هستی یی که نه قابل دیدن و شنیدن، و نه قابل آزمایش، تجربه و سنجش است، از راه مراجعه به روشهای تحقیق علمی که بر آزمایش و سنجش بنا شده اند، ممکن نیست. هستی یی که به هیچکدام از ابزار و دستگاههای سنجش و شناسائی بشر پاسخ نمیدهد، نه فقط قابل اثبات نیست، بلکه بر اساس معیارهای علمی اساساً "هستی" نیست. هستی و وجودش از نظر علمی تأیید نمیشود، چرا که بر اساس تعاریف علمی، هستی آن چیزی است که با حواس انسان شناسائی میشود، یا به ابزارهای شناسائی علمی پاسخ میدهد.

این البته یک طرف مسأله است. طرف دیگر مسأله این است که ما برای پیش بردن بحث حاضر در مورد "فلسفه هستی و منشأ خلقت" نیازمند تأیید یا رد ادعای وجود الاهی خالق هستیم. مسأله این است که ما بدون اثبات بود و نبود، یا تعیین احتمال وجود الاهی خالق مورد ادعا، نه میتوانیم بحث در مورد "فلسفه هستی و منشأ خلقت" را ادامه بدهیم، و نه میتوانیم از ضرورت ادامه یک چنین بحثی در مورد "منشأ هستی و خلقت" دفاع بکنیم. از این رو، ادامه بحث و تحقیق حاضر در مقوله "منشأ هستی و خلقت" مشروط به اثبات یا رد علمی و منطقی "وجود الاهی خالق مورد ادعا" است.

بدین ترتیب:

1 - اگر صحت ادعای دینداران در مورد وجود و هستی الاهی که خالق سایر هستیهاست، از طرق علمی به اثبات برسد، دیگر نه احتیاجی به ادامه این بحثها وجود دارد و نه جستجوی فلسفی منشأ هستی و خلقت

نیازی به تحقیق و بررسی پیدا میکند. پیدا نمیکند، چرا که با پذیرش صحت ادعای وجود الاه خالق مورد ادعا به عنوان تنها هستی و تنها "منشأ هستی و خلقت" دیگر راهی نمیماند جز آنکه به ادعاهای کتاب و کتابهای آسمانی این الاه مورد ادعا ایمان بیاوری و پاسخ بقیه سؤالات فلسفی را به عهده این کتابها و آیات مقدس شان و ابگذاری.

اما بر عکس، یعنی:

2- اگر عدم صحت علمی این ادعا به اثبات برسد، در آن صورت، هم میتوان این بحث را ادامه داد و پیش برد، و هم بدون نیاز به هرگونه ادعا و ادعاهای دینی، به دستاوردها، نظریات و تئوریهای علمی و فلسفی مراجعه داد، و وقتی هم به این یا آن ادعای ایده آلیستی یا آیه های دینی ننهاده.

یک چنین ارزیابی و نتیجه گیری اما، به این سادگیها ممکن نیست. ممکن نیست، چرا که علم اساساً با مقوله "هستیهای" غیرقابل تجربه و شناخت بیگانه است و زیر بار تأیید هستیهای ذهنی غیر قابل اثبات نمیرود. از این رو، تعیین صحت یا عدم صحت ادعای ادیان در مورد وجود الاه خالق به عنوان "هستی و منشأ آن"، به این آسانها پیش نمیرود، چرا که این موجود یا موجوداتی که بنا به ادعا جهان و هستی را خلق کرده،

- نه قابل نشان دادن،

- نه قابل تجربه کردن و،

- نه قابل اثبات اند.

هم از این رو نیز، این ادعاهای فاقد دلیل و منطق، از نظر علمی نه قابل تأیید و نه قابل بررسی اند. نه میتوان از طریق دستاوردهای علمی

ارزیابی شان کرد، و نه از این طریق، راست یا دروغ بودن آنها را به اثبات رسانید.

این در حالی است که:

- علم و فلسفه با پیشرفتهای خود قادر به شناخت و توضیح خلقت یا پیدایش جهان و انسان شده اند.

دستاوردهای علمی در مورد خلقت جهان حاکی از آنند که جهان در زمان معینی خلق شده و این خلقت از یک ماده بسیار کم حجم نشأت گرفته است. با این وجود، با آنکه از زمان مطرح شدن این تئوری مدتی گذشته و در این مدت، هر از گاهی دلایل علمی قانع کننده تری کشف شده و به اثبات رسیده اند، اما هنوز هم پاسخ این سؤال که این ماده اولیه ویژه از کجا آمده بوده و چه منبع و منشأی داشته، برای بشر ناشناخته و نامعلوم مانده است. در ضمن، هنوز هم کسی نمیداند که:

- علت راه افتادن این انفجار و انبساطی که در ماده اولیه به وجود آمد چه بوده و،

- چرا این پدیده با قانونمندیهای همچون تکامل ادامه یافته و با تداوم خود به پیدایش اشکال مختلف هستی و خلقت جهان و انسان انجامیده است؟

بر این اساس، میتوان نتیجه گرفت که در همان حال که علم از نظر شناخت خلقت راه طولانی بی طی کرده، هنوز هم قادر به گشودن اسرار ناگشوده این خلقت و ماده اولیه و بنیادی آن نیست و هیچ دلیلی هم به دست نیآورده که:

- آیا انگیزه یا انگیزه هائی این جریان این خلقت را به راه انداخته بوده؟

و اگر آری،

- آیا این انگیزه یا انگیزه ها، درونی یا بیرونی ماده اولیه بوده، (که در آنصورت سؤال میشود که ماهیت این انگیزه ها و نیروها چه درونی یا بیرونی چه بوده و از کجا نشأت گرفته بوده است)؟

می بینیم که در حال حاضر، هیچکدام از این سؤالات که نهایتاً به موضوع "منشأ هستی" مربوط میشود، نه پاسخی علمی و نه توضیحی منطقی و فلسفی دارند. تنها چیزی که امروزه میتوان بیان کرد و منطقی هم به نظر میرسد این است که:

- آن ماده اولیه باید دارای همان محتوی و خصوصیتی بوده باشد که امروزه در اشکال مختلف ماده در چهار گوشه جهان موجود ملاحظه میکنیم.

فلاسفه ماده گرا (ماتریالیستها)⁵⁶ که این تئوری را مطرح میسازند، برای اثبات نظر خود به این واقعیت علمی استناد میکنند که از آن زمان تا کنون،

- جز اشکال مختلف ماده یا ماتریای موجود، هیچ هستی دیگری به ثبت نرسیده و،

- جز "قانونمندی های درونی و ذاتی ماده" هیچ اتفاق استثنائی دیگری پیش نیامده و ظاهر نشده است.

اینان بر اساس این دلایل علمی و منطقی، نتیجه میگیرند که در آغاز نیز، جز ماده هیچ نبوده یا نمیتوانسته وجود داشته باشد. بدین معنی:

- هستی اولیه نیز از جنس ماده یا ماتریا بوده و،

⁵⁶Materialists

- منشأ هستی و خلقت نیز همانند اشکال مختلف هستی موجود، ماهیتی جز ماده، یا متریای شناخته شده موجود نداشته است.
- با این وجود،
- این ماده از کجا آمده و،
- آیا قانونمندیهای ناظر بر ماده هم، از اساس به صورت خلقت ذاتی ماده وجود داشته، یا بعداً در جریان تحولات ماده به وجود آمده اند،
- سؤالاتی اند که هنوز به هیچ پاسخ علمی و فلسفی مورد پذیرش عام منجر نشده اند.

در اینصورت، ارزیابی صحت یا عدم صحت ادعاهای دینی در مورد وجود خدا و الیه به عنوان "منشأ هستی و خلقت" از هر دو سو، یعنی چه به سبب غیرقابل اثبات بودن این ادعاها، یا نبودن سابقه شناسائی یک چنین ادعاهای غیرقابل آزمایش و تجربه، به وسیله علوم ناممکن میشود. از این رو، با ناممکن شدن ارزیابی و اثبات بود و نبود وجود الیه مورد ادعای ادیان، خود به خود راه دومی مطرح میشود.

راه دوم آن است که به جای آنکه به صحت یا عدم صحت ادعای وجود یک چنین الیه و خدای غیرقابل اثبات و تجربه پرداخته شود، صحت آثار وی مورد بررسی و ارزیابی قرار بگیرد.

میدانیم که الیه مورد ادعای این ادیان تنها یک اثر مستقیم و قابل ارائه دارد و آن کلام و آیات وی در کتابهای آسمانی اش است. آیات این کتاب و کتابها با یا بدون واسطه به طور مستقیم از سوی الیه خالق از آسمان نازل شده اند (آیات 193-194 سورة الشعراء، آیه 32 سورة فرقان، آیات

16-19 سوره قیامت، آیات 94-95 سوره یونس و سایر⁵⁷). بدین ترتیب، تنها راه منطقی برای اثبات بود و نبود الیه مورد ادعا، بررسی کلام و آیات وی در این کتابهای دینی است.

میدانیم که به بیان قرآن و کتابهای آسمانی مشابه، الیه خالق در این آیاتی که کلام مستقیم وی به حساب می آید، مهمترین آثار خود را "خلقت جهان و انسان" معرفی میکنند.

بدین ترتیب، می توان ابتدا درست یا نادرست بودن ادعاهای الیه خالق در این کتابهای آسمانی و به خصوص اطلاعات و داده های وی در مورد خلقت جهان و انسان را مورد بررسی و ارزیابی علمی قرار داد، و سپس بر این اساس، نتیجه گرفت که آیا این ادعاها صحت دارند و در آنصورت، آیا اساساً احتمالی برای وجود یک چنین خالق که این اطلاعات را نازل کرده وجود دارد یا نه.

در ضمن، میدانیم که این اطلاعات داده شده از سوی الیه خالق مورد ادعا در مورد خلقت جهان و انسان، برای علم و فلسفه نیز موضوعاتی آشنا هستند. علم و فلسفه در مورد "خلقت یا پیدایش جهان و انسان" اطلاعات و دانش بسیار وسیعی فراهم آورده اند. این اطلاعات هر آن، قابل مراجعه و مقایسه اند. علم امروزی نه فقط میتواند تاریخ خلقت، ماهیت ماده اولیه و حتی فاصله پیدایش اشکال مختلف هستی و انواع موجودات بیجان و جاندار با همدیگر را توضیح بدهد، بلکه حتی هر روز هم بر حجم و صحت این اطلاعات و داده هایش می افزاید.

⁵⁷ البته بگذریم که این آیات نیز با همدیگر متعارض اند، به طوری که یکی روح الامین، دیگری محمد و سومی الله را به عنوان نازل کننده معرفی میکنند (ر. ک. به جلد دوم کتاب "قرانت قرآن غیردینی"، به قلم محقق ایرانی پروفیسور رضا آیرملو، 2007، اینواند لیت، سوند).

این در حالی است که ال‌ه خالق مورد ادعا هم، موضوع "خلقت جهان و انسان" را در کتابهای آسمانی اش به تفصیل توضیح داده و از طریق آیات متعدّدش، داده های مهمی در این موارد عرضه کرده و به ثبت رسانیده است.

بنا بر این:

- اگر این داده های کتاب و کتابهای آسمانی در مورد خلقت جهان و انسان را با دستاوردهای اثبات شده علمی مقایسه بکنیم، معلوم میشود که این ال‌ه مورد ادعا در کتابهای آسمانی اش راست گفته، یا نگفته است.

معلوم میشود که آیات ال‌ه خالق مورد ادعا در رابطه با خلقت مورد ادعایش با واقعیتهای موجود و دستاوردهای علمی تطبیق دارند و میخوانند، یا ندارند و نمی خوانند.

در آن صورت، میتوان به طور منطقی نتیجه گرفت که 1- اگر ال‌ه خالق در کتابهای مورد بحث خود در مورد خلقت جهان و انسان به تمامی راست گفته و نوشته، و آیات عدیده اش با حقایق موجود و دستاوردهای علمی و منطقی تأیید میشوند:

- پس گفته ها و نوشته های دیگر این ال‌ه در مورد وجود خودش به عنوان منشأ هستی و خلقت نیز میتوانند صحت داشته باشند.

اما:

اما 2- اگر این داده ها و اطلاعات تأیید نمیشوند و حتی در مقام مقایسه با داده های علمی، نادرست و غلط بودنشان به اثبات میرسند، در اینصورت باید به طور منطقی حکم داد که:

- پس چنین هستی و ال‌ه خالق که اطلاع درستی از موجودات و مخلوقات مورد ادعایش ندارد، نمیتواند خالق این موجودات باشد.

چرا؟

- زیرا که:

- خدای خالق که ادعایش در مورد خلقت موجودات مورد ادعایش صحت پیدا نمی کند، نمیتواند وجود داشته باشد.
- احتمال وجودش منتفی است و،
- احتمال وجودش به طور علمی و منطقی، رد میشود.

بر این اساس است که در این فصل، داده های الیه مورد ادعا در کتابهای آسمانی اش را در برابری با دستاوردهای علمی و فلسفی قرار میدهد. تا از این طریق، ابتدا راست و دروغ بودن ادعاهای این الیه آسمانی و آیاتش در مورد "خلقت جهان و موجوداتش" را تعیین بکند، و سپس، بر اساس نتایج به دست آمده در مورد صحت یا عدم صحت این ادعاها، در مورد احتمال وجود یا عدم وجود یک چنین الیه خالق که این داده های درست یا نادرست را نازل کرده، نتیجه گیری بکند و رأی بدهد.

توضیح مختصر محتوی و فصلبندی مطالب

پیشبرد یک چنین مطالعه ای، خود به خود بحثهای آتی در این جلد را به سه فصل متمایز تقسیم میکند:

- فصل اول به مطالعه و جمعبندی دستاوردهای علمی در مورد "خلقت جهان و انسان" میپردازد.

مطالعه این دستاوردهای علمی برای ادامه و درک و فهم بحثهای بعدی بسیار مهم و تعیین کننده است. این اطلاعات که برخی از سوی عام و خاص شناخته میشوند و حتی قسمتی به صورت اطلاعات عمومی مردم چهار کلاس درس خوانده جهان در آمده است، نشان میدهند که جهان دارای ابعادی زمانی و مکانی است. نشان میدهند که جهان دارای تاریخ است و در ابعاد میلیاردي گام به گام به پدید آمدن موجودات جدید منجر شده و "از جمادی مرده و نامی شده، از گیاهی مرده و حیوان شده" است (مولوی).

نشان میدهند که خلقت جهان از نقطه صفری شروع شده، به اینجا رسیده و باز هم دارد به توسعه خود ادامه میدهد.

نشان میدهند که این تغییر و تحول هم قانونمند است و هم به راه تکوین و تکامل میرود.

این اطلاعات البته در این کتاب به طور اختصار نقل شده اند، ولی تا همین قدرش هم، هم ابعاد عظیم فضا و زمانهای میلیاردي، و هم قانونمندی این نظم رو به تکوین را نشان میدهند. این اطلاعات بسیار مختصر قید شده اند، ولی تا همین جایش هم کفایت میکنند تا خوانندگان کتاب بتوانند اطلاعات پیشین خود را به یاد بیاورند و همچنین امکان بیابند تا با مقایسه 1- این دستاوردهای عینی و تجربی با 2- داده های الیه

مدعی خلقت در کتابهای آسمانی اش، در مورد صحت یا عدم صحت ادعای وجود چنین موجودی قضاوت بکنند. در واقع این موضوعات تا به جایی قید شده اند تا بتوانند در مقام مقایسه نشان بدهند که ادعاهای الیه خالق مورد ادعا در مورد خلقت و مخلوقاتش صحت دارند یا حتی به داده های علمی نزدیک اند، یا نه. این البته به تنهایی کاری بسیار جدی و حامل نتیجه ای بسیار تعیین کننده برای ادامه این بحث فلسفی است.

البته این داده های علمی و فلسفی را فقط برای این منظور ولو مهم و تعیین کننده نیاورده، بلکه همچنین برای آن مطرح کرده تا در ادامه بحث های جلد دوم این کتاب، درک و فهم خطوط اساسی مقولات فلسفی مورد بحث را ممکن بسازند.

- در فصل دوم این بخش ادعاهای دینی از منابع دینی ادیان سامی، به خصوص از تورات و قرآن در مورد خلقت جهان و انسان را نقل کرده و توضیح میدهد. این ادعاها خود به خود در برابری با داده های فصل اول قرار میگیرند.

- در فصل سوم و پایانی این بخش، داده های الیه خالق از خلقت مخلوقات مورد ادعایش، در بستری از بحثها و توضیحات علمی و فلسفی، با داده ها و دستاوردهای علمی مقایسه شده، و صحت علمی و منطقی ادعاهای الیه خالق و همچنین احتمال وجود وی را مورد ارزیابی قرار میدهد.

بدین ترتیب، بحثهای مطرح شده در این بخش، عمدتاً موضوعات عمده ناظر بر **خلقت** جهان را بررسی کرده و مسائلی به شرح زیر را مورد کند و کاو قرار داده است:

- منابع مختلف علمی، فلسفی یا دینی در مورد مقوله های مورد بحث "پیدایش و ماهیت **خلقت**" چه موارد و موضوعاتی را پیش میکشند.
- هر کدام از آنها چه دانش و دانائی یا ادعاهائی را مطرح میسازند،
- چه قسمتهائی از این ادعاها از نظر علمی و منطقی، درست یا نادرست اند،
- این درستیاها و نادرستیاها از نظر احتمال وجود الاه مورد ادعا به چه معنی اند، و بالاخره،
- آیا با استناد به این برابرسازی ها، وجود خالق با این اطلاعات و دانش در مورد **خلقت** مورد ادعایش به طور **منطقی** محتمل است، یا نیست؟

بدین ترتیب، در جایی که نمیتوان از طریق مقایسه ادعای ناظر بر وجود و هستی به اثبات نرسیده یک الاه خالق در مورد بود و نبود وی به نتیجه اثباتی و علمی رسید، میتوان با به کارگیری این راه و روش علمی و از طریق تعیین صحت آیات الاه مورد ادعا در کتابهای آسمانی اش در مورد **خلقت**، احتمال وجود یا عدم وجود یک چنین خالق را تعیین کرد و به اثبات رسانید. میتوان از طریق تعیین درستی یا نادرستی ادعاهای این الاه مدعی **خلقت** در مورد مخلوقاتش، راست یا دروغ بودن ادعای وجود چنین الاه خالق را به دست داد و با این نتیجه گیری قطعی به راه تحقیق خود ادامه داد.

لازم به یادآوری است که بخش بزرگی از منابع جلد اول از انسکلوپدی ویکیپدیا برداشت شده است. نویسندگان آگاهی دارد که مطالب و اطلاعات مندرج در ویکیپدیا از جنبه های کمی و کیفی با محدودیتهائی همراه است. با این وجود، در اینجا داده ها و ارقام موجود در این انسکلوپدی را برای پیشبرد این بحثها کافی دیده و مورد استناد قرار داده است. این از آنروست که منظور از این نقل قولها این بوده که اطلاعات کلی پی در مورد تحولات خلقت جهان و انسان به دست بدهد و همچنین با داده های خود، عظمت خلقت و بزرگی ارقام نجومی را یادآوری بکند. از آنجا که در اینجا نیازی به مطرح کردن اطلاعات جزئی تر و دقیق تر نبوده، کم و زیادی ممکن در این ارقام و داده ها را تعیین کننده تشخیص نداده و داده های کلی این انسکلوپدی را برای نیل به این منظور کافی دیده است. بدیهی است که علاقمندان میتوانند با مراجعه به این و سایر انسکلوپدی های قابل دسترس بر عمق دانش و دانائی خود بیفزایند.

لازم به یادآوری است که برای حفظ امانت علمی و اطمینان از صحت نسبی مطالب، بسیاری از اطلاعات نقل شده از ویکیپدیا را نه از یک صفحه و نگارنده در یک زبان، بلکه از نگارندگان چند زبان مختلف، از آنجمله انگلیسی و فارسی، برداشت کرده و پس از مقایسه با همدیگر نقل کرده است.

در ضمن، لازم به یادآوری است که اطلاعات و آیه های دینی بررسی شده در این کتاب عموماً از کتابهای تورات و قرآن نقل شده اند. نویسندگان برای رفع هرگونه سوء تفاهم، از هرگونه دخالت شخصی در معانی آیات نقل شده از قرآن خودداری کرده است. نه در ترجمه آنها به زبان

فارسی دست برده و نه این معانی را به شکلی از اشکال مورد تفسیر، تعبیر یا تأویل قرار داده است. بدین معنی، آیاتی که در اینجا نقل شده، چیزی جز معانی کلام الله در نسخ رسمی کتابهای دینی تورات و قرآن نیست.

ترجمه فارسی آیات قرآن نیز نه فقط از نسخه های چاپ شده در ایران برداشت شده اند، بلکه حتی متون اصلی و عربی هر آیه قرآن را نیز در زیرنویس آورده تا هیچ سوء تفاهم یا سوء تعبیری در مورد صحت و سلامت محتوای آیات نقل شده پیش نیاید.

فلسفه هستی و منشأ خلقت

جلد یک

مقابله دین، علم و فلسفه

نوشته

استاد ممنوع القلم

فصل یک

پیدایش جهان و انسان به بیان مراجع علمی

یافته های علمی در مورد آغاز هستی و خلقت

دیدیم که علم اگر در مورد "منشأ و ماهیت هستی" حرف زیادی برای بیان ندارد، اما در مورد کشف راز و رمز خلقت جهان و انسان گامهای بلندی برداشته و دستاوردهای شگرفی به وجود آورده است. علم امروزی نشان میدهد که از پیدایش یا خلقت جهان مادی موجود در حدود 13,798 میلیارد سال⁵⁸ میگذرد. این رقم با استفاده از تلسکوپ هابل⁵⁹ که از حدود 20 سال پیش مورد استفاده قرار گرفته، با $0.037 \pm$ ضریب اطمینان محاسبه شده است⁶⁰.

بر اساس نظریه به اثبات رسیده "بیگ بنگ" یا انفجار بزرگ، جهان و هر چه در آن است از انبساط انفجاری ماده بسیار کم حجمی به وجود آمده است. به بیان دانشمندان این رشته، ابعاد این ماده اولیه شگفت انگیز از حفره های روی پوست کوچکتر، ولی دما و چگالی اش بی نهایت

⁵⁸ 13.798 \pm 0.037 billion- Research and Success, No: 1/2013.

⁵⁹ تلسکوپ فضایی هابل، به انگلیسی Hubble Space Telescope (به اختصار HST) تلسکوپی است که در سال ۱۹۹۰ توسط شاتل دیسکاوری در مدار گردش قرار گرفت. نام این تلسکوپ از نام فضانوردی به نام ادوین هابل گرفته شد. اگر چه هابل اولین تلسکوپ فضایی نبود، ولی یکی از بزرگترین و پرکاربردترین ها به شمار می آید. HST یک برنامه مشترک بین ناسا و سازمان فضایی اروپاست.

⁶⁰ Research and Success, No 1/2013, ibid

عظیم بودند. به قدری عظیم که برای به وجود آمدن این جهان در ابعاد نجومی کفایت میکرد⁶¹.

بر اساس این یافته های علمی، از آن پس، فضا همانند کش آمدن سطح بادکنکی، توسعه یافته و این ماده در حال انبساط انفجاری را در سطح خود توسعه داده است. این انبساط انفجاری البته همانند انفجار مواد در یک فضای موجود نبود، بلکه به همراه خود، "فضا" (یا مکان) را نیز به وجود آورده، و همچنان که منبسط شده و میشده، ماده موجود را نیز به همراه خود به فضاهای جدیدتر حمل کرده و می کند. فیزیکدانها حتی بر این عقیده هستند که نه فقط فضا، بلکه حتی "زمان" نیز با بیگ بنگ آغاز شده است.

امروزه اکثریت دانشمندان بر این عقیده متفق القولند که تئوری "بیگ بنگ"، مدل کیهان شناسی پذیرفته شده برای توصیف شکل گیری ابتدائی جهان است. بنا بر این تئوری پذیرفته و اثبات شده، انفجار بزرگ بیگ بنگ، آغاز جهان را رقم زده و عدد تقریبی 13,798 میلیارد سال، تاریخ تولد و سن جهان و هستی موجود را نشان میدهد⁶².

پس از این انفجار آغازین، جهان در حال شکل گیری به راه انبساط انفجاری پی⁶³ گام نهاده که هنوز هم با سرعت نور و حتی به نظری بالاتر از آن⁶⁴ ادامه دارد. بر این اساس، هنوز هم هرچه زمان میگذرد،

⁶¹ Wikipedia- English, Persian.

⁶² ر. ک. به ویکیپدیا به زبان های مختلف، پیشین.

⁶³ en.wikipedia.org/wiki/Big_Bang

⁶⁴ به طور تئوریک سرعت های بیشتر از c (سرعت نور 300000 کیلومتر در ثانیه) در انبساط جهان با نظریه "نسبیت خاص" انیشتین ناسازگاری ندارد (en.wikipedia.org/wiki/Faster-than-light).

- جهان منبسط تر،
 - فضای ایجاد و اشغال شده در جهان بزرگتر و،
 - فاصله اجرام سماوی از همدیگر بیشتر میشود.
- توجه داریم که این انبساط به این معنی است که فاصله متریک بین اجسام جهان با گذشت زمان افزایش می یابد. در ضمن، این انبساط درونی است، یعنی به فاصله نسبی بین اجزای جهان برمی گردد، چرا که به سبب فقدان هرگونه فضای خارج از این جهان، به معنی حرکت اجسام به سمت فضای بیرونی نیست⁶⁵. بدین معنی:
- هیچ فضا یا مکانی در خارج از این جهان وجود ندارد و،
 - هر مکان یا فضای جدید به وسیله انبساط جهان موجود به وجود آمده و می آید.

شکل گیری تئوری بیگ بنگ

با آنکه پیشرفت علم در این زمینه نیز مدیون هزاران محقق و دانشمندی است که عمرشان در این راه صرف کرده و میکنند، ولی میتوان به عنوان سمبلیک، اسامی جمعی از پیشاهنگان این رشته از علوم و همچنین عناوین تعدادی از دستاوردهای علمی بی که به شکل گیری و عمومیت یافتن این تئوری علمی انجامیده را نام برد.

⁶⁵ پیشین.

معادلات حاکم بر نظریه بیگ بنگ، ابتدا توسط الکساندر الکساندروویچ فریدمان⁶⁶ ریاضیدان و فیزیکدان روسی فرموله شدند. فریدمان دو فرض ساده در مورد عالم مطرح کرد:

- اول به هر سوی جهان که نگاه کنیم، (در مقیاس بزرگ) منظره موجود با دیگر بخشهای آن تفاوتی ندارد و،
- دیگر آن که از هر نقطه دیگر نیز جهان را مورد بررسی قرار دهیم، فرض اول همچنان صادق است.

باید افزود که تا اوایل قرن بیستم، اندیشه غالب بر آن بود که جهان پایدار و ثابت است. در سال 1915 با نظریه "نسبیت عام"⁶⁷ آلبرت انیشتین⁶⁸ که به ماهیت "فضا، زمان و جاذبه" می پردازد، حالت های محتمل دیگری نیز ارائه شدند. "نظریه نسبیت"⁶⁹ انیشتین نشان داد که جهان ما به گونه ای است که در سرعتهای خیلی بالا از قوانین خاصی که در زندگی روزانه ما قابل دیدن نیستند پیروی میکند. تئوری نسبیت انیشتین از دو بخش تئوری نسبیت خاص⁷⁰ و تئوری نسبیت عام تشکیل میشود. این دو تئوری در یک فاصله 10 ساله عرضه شدند.

1- تئوری نسبیت خاص با حرکت سر و کار دارد و نشان میدهد که در سرعت های بالاتر نزدیک به سرعت نور (300000 کیلومتر در ثانیه)، سه پدیده اتفاق می افتد:

1. انقباض لورنتزی، به معنی کاهش طول جسم در مسیر حرکت.
2. اتساع زمان، به معنی کند شدن زمان.

⁶⁶ Aleksandr Fridman

⁶⁷ General relativity

⁶⁸ Albert Einstein (1879–1955)

⁶⁹ Theory of Relativity

⁷⁰ Special relativity

3. افزایش جرم.

برای مثال وقتی جسمی با سرعت نزدیک به سرعت نور حرکت میکند، زمان برای آن بسیار کند میگذرد. در این حالت همچنین ابعاد این جسم کوچک تر میشود. در این صورت، جرم این جسم هم دیگر ثابت نمیماند، بلکه به موازات میزان سرعت، رو به ازدیاد میگذارد. بدین ترتیب، اگر جسمی با سرعت نور حرکت کند، میتوان پیش بینی کرد که:

1 - زمان برایش متوقف می شود،

2 - طولش به صفر میرسد و،

3 - جرمش به بینهایت میرسد.

مثال جالبی که معمولاً" در این باره بیان می شود آن است که دو برادر دوقلو را در نظر بگیرید. یکی روی زمین می ماند و دیگری با یک فضاپیما با سرعت نزدیک به نور به سمت فضا حرکت می کند. در زمانی که 100 سال از عمر برادر روی زمین میگذرد، از عمر برادری که در فضاپیما می باشد، فقط یکسال، یا یکماه و یکروز، و حتی کمتر گذشته است.

این چگونگی را میتوان در فیلمهای علمی- تخیلی (ساینس فیکشن)⁷¹ به عینه دید. از آنجمله فیلم "سیاره میمونها"⁷² فضانوردانی را نشان میدهد که در بازگشت از سفری با سرعت نزدیک به سرعت نور با حیرت در می یابند که از عمر زمین صدها هزار سال گذشته، و در این مدت، در پی یک جنگ و انهدام اتمی، انواعی از میمونهای هوشمند که بر اساس قوانین داروین به تکامل رسیده اند، جامعه و تمدن میمونها را بنا نهاده و انسانها را به بردگی گرفته اند.

⁷¹ Science fiction

⁷² Planet of the Apes

اینشتین از طریق نظریه "نسبیت خاص" خود نشان داد که سه قانون فیزیک نیوتن⁷³، تنها در شرایط خاصی، آنهم به صورت تقریبی، صحت دارند و هنگامی که سرعت اجسام زیاد شده و با سرعت نور نزدیک شود به هیچ وجه نمی توان قوانین نیوتن را با تقریب بالا به کار برد⁷⁴.

2- تئوری "نسبیت عام"⁷⁵ اینشتین اما، نظریه ای راجع به **شتاب ثقل اجرام فضائی** است. این نظریه، دیدگاههایی را مطرح میکند که در زمان خودش عجیب و باورنکردنی می نمودند، ولی چیزی نگذشت که همه این دیدگاهها، صحت خود را به آزمایش گذاشته و به اثبات رسانیدند. بر اساس این نظریه:

1 - "هر جسمی که از سطح یک سیاره دور شود، زمان برای آن کندتر میشود" و،

2 - "وقتی نور به اطراف ستاره های سنگین (با جرم زیاد) میرسد، کمی به سمت آن ستاره خم شده و انحناء پیدا میکند.

تئوری **نسبیت عام** حاوی نظریاتی راجع به اجرامی اند که دارای شتاب ثقل اند. براساس این تئوری، هر جسمی که از سطح یک سیاره دور شود، زمان برای آن کند تر میشود. یعنی مثلا، اگر دوربینی روی ساعت یک ناظر زمینی بگذارند و از عقربه های ساعتش فیلم زنده بگیرند و روی ساعت آدمی که دارد از سیاره زمین جدا شده و بالا میرود هم دوربینی بگذارند و هر دو فیلم را کنار هم روی یک صفحه تلویزیونی

⁷³ سِر اسحاق نیوتن، فیزیکدان، ریاضیدان، ستاره‌شناس و فیلسوف اهل انگلستان.

Sir Isaac Newton 1642 – 1727

⁷⁴ ویکیپدیا به چهار زبان مختلف، پیشین.

⁷⁵ General relativity

پخش کنند، ملاحظه خواهیم کرد که ساعت ناظرزمینی تندتر یا ساعت مسافر فضائی کندتر کار می کند.

نظریه نسبیت عام نیز نشان داد که نظریه نیوتن راجع به قانون جاذبه عمومی دقیق نمی باشد و فرمول نیوتن در میدان های جاذبه بسیار قوی، جای بحث پیدا میکند. با آنکه این فکر آلبرت انیشتین عجیب به نظر می رسیده، ولی توانست سؤالاتی را پاسخ بدهد که **قانون ثقل نیوتن** از جواب دادن آن عاجز بود. از آن جمله است توضیح مدار متفاوت سیاره اورانوس که در سال 1781 میلادی کشف شده بود.

تنوری نسبیت عام همچنین بر آن بود که میدان جاذبه موجب کند شدن ارتعاش اتمها می شود. به عنوان گواه بر این نظریه، میتوان از تغییر جای خطوط طیف نور به طرف رنگ سرخ نام برد⁷⁶.

بعداً معلوم شد که **سیاهچاله های فضائی**⁷⁷ نیز بر اساس همین خاصیت، تاریک و غیر قابل رؤیت اند. میدانیم که سیاهچاله، ناحیه ای از فضا و زمان است که در آن، جرم یا چگالی عظیمی در حجم بسیار کوچکی فشرده شده است⁷⁸. به همین سبب نیز، وقتی نور از کنار این سیاهچاله های عظیم با ابعاد نجومی عبور میکند، به داخل آنها انحناء پیدا کرده و در درون جرم فشرده آنها محبوس میشود⁷⁹. دادن صفت

⁷⁶به نقل از سایتهای ویکی پدیا wikipedia، پیشین.

⁷⁷Black hole

⁷⁸مقایسه کنید با چگالی یا جرم بینهایت زیاد و حجم بینهایت کم ماده اولیه هستی که با انبساط انفجاری بیگ بنگ باعث پیدایش و خلق این جهان عظیم و شگرف شده است.

⁷⁹ اینگونه پنداشته می شود که سیاهچاله های فضائی در جریان فروپاشی ستاره های بزرگ در انفجار پایان چرخه زندگیشان به وجود می آیند. جرم یک سیاهچاله پس از شکل گیری می تواند با دریافت اجرام دیگر از پیرامونش شدیداً افزایش یابد، به طوری که سیاهچاله های کلان از طریق جذب ستارگان پیرامونشان به درون خود و پیوند با سیاهچاله های دیگر، با جرم میلیونها برابر خورشید برابری میکنند (ویکی پدیا/ فارسی).

«سیاه» به این مجموعه های عظیمی که ستارگان بزرگ را نیز در خود می بلعند، به همین دلیل است که نور هائی را که به افق رویداد آنها راه می یابند به دام می اندازند و به سبب جلوگیری از تابش بازگشتی آنها، غیر قابل رؤیت میشوند.

نظریه نسبیت عام، همچنین دیدگاه گرانشی اسحاق نیوتون⁸⁰ را به کلی تغییر داد. این نظریه، بر خلاف نظریه نیوتون که نیروی گرانش را به صورت نیروی کشش بین اجرام مطرح کرده بود، به صورت خاصیتی از فضا در نظر میگیرد. بر اساس این تئوری جدید ناشی از نظریه نسبیت، فضا نیز قابل انبساط و انقباض است و در مجاورت ماده، کمی انحنای پیدا می کند.

در ضمن، آلبرت اینشتین می گفت که میدان جاذبه و گرانشی، شعاع های نور را منحرف می کند. تا آنموقع نظریه نیوتن بر آن بود که نور در یک مسیر مستقیم حرکت می کند، اما اینشتن نشان داد که اگر جسمی دارای یک میدان جاذبه بزرگ باشد و نور از کنار آن عبور بکند، از مسیر مستقیم خود منحرف می شود⁸¹.

این کشف مهم به همراهی فرضیه های مربوط به همگن بودن و همسانگردی فضا، چهارچوب تئوری بیگ بنگ را به وجود آورد.

⁸⁰ Sir Isaac Newton، پیشین.

⁸¹ ویکیپدیا، پیشین

در سال 1917 ستاره شناسی به نام ویلم دِسیتر⁸² با به کارگیری فرضیهٔ نسبیت انیشتین نشان داد که جهان قادر است منبسط شود. این گام، تحولی بزرگ در مورد دیدگاه پذیرفته شده "جهان ثابت" بود .

در سال 1927 جرج لمایتر⁸³ کیهان شناس آمریکائی نیز به همین نتیجه رسید. جرج لمایتر بر این عقیده بود که با سفر به گذشته کیهان، ماده جهان می بایستی در ابعاد کوچکی جمع شده و در آنجا انفجاری رخ داده باشد. با آنکه این فرضیه از نظر فهم خلقت و هستی جهان، شگفت آور می نمود، ولی با رصدهای آزمان قابل نشان دادن نبود. وی در سال 1933 برای نخستین بار فرضیه‌ای را به عنوان «فرضیه نخستین اتم» پیشنهاد کرد که بعدها سایر دانشمندان با گسترش آن، شکل کنونی نظریهٔ "بیگ بنگ" را ارائه دادند.

بعدها رصد و مشاهدات ادوین هابل⁸⁴ آمریکائی و استفاده وی و دیگران از دوربینهای پیشرفته تر، این برداشتهای علمی را مورد تأیید قرار دادند که:

- 1- کهکشان‌ها و خوشه‌های بسیار دور⁸⁵، در حال دور شدن از ما هستند و،
- 2- این اجرام هرچه دورتر باشند، سرعت حرکت بیشتری دارند.

⁸² Willem de Sitter

⁸³ Georges Lemaitre

⁸⁴ Edwin Powell Hubble

⁸⁵ Fa.Wikipedia.org

پس از این نتیجه گیریها و تئوریهای تعیین کننده، نتایج سه رصد⁸⁶ مهم بعدی به ستاره شناسان کمک کرد تا اطمینان حاصل کنند که جهان با حادثه بیگ بنگ آغاز شده است. این سه رصد به شرح زیر ثبت شده اند:

الف- اولاً این رصدها نشان دادند که **جهان در حال انبساط است**. بدین معنی که فضای میان کهکشان ها در حال بزرگ و بزرگتر شدن است. این مشاهده منجر به این نتیجه گیری شد که قبل از انبساط، همه چیز در جایی در کنار هم قرار داشتند.

ب- دوم این نظریه **فراوانی هلیوم و دتریوم** (ایزوتوب هیدروژن) در جهان را توضیح میداد. دما، چگالی و محیط منبسط شونده جهان اولیه، تولید این هسته ها با فراوانی پی که امروزه شاهدش هستیم را ممکن میسازند.

ج- سوم ستاره شناسان موفق به **رصد تابش "پس زمینه کیهانی"**⁸⁷ (یعنی تابش بازگشتی انفجار اولیه) از هر سمت کیهان شدند. **تابش "پس زمینه کیهانی" دلیل قاطعی بر تأیید آغاز جهان با یک انفجار است.** "پس از کشف "تابش پس زمینه کیهانی" در سال ۱۹۶۴، بیشتر دانشمندان قانع شدند که نظریه بیگ بنگ همخوانی بهتری با مشاهدات کیهان شناسی دارد. این تأیید علمی به ویژه هنگامی که معلوم شد که

⁸⁶ Observations

⁸⁷ Cosmic Microwave Background radiation- CMB

در کیهان شناسی، "تابش پس زمینه کیهانی" تابش الکترومغناطیسی پی است که سراسر کیهان را پوشانیده است.

طیف تابش مورد نظر با طیف تابش گرمائی "سیاهچاله ها" مطابقت دارد به رسمیت علمی تبدیل شد⁸⁸.

از آن پس تاکنون، اخترشناسان و فیزیکدانان، تئوری و مشاهدات بسیاری به این مدل افزوده و با پارامتری کردن آنها، چهارچوب تحقیقات کنونی در کیهان شناسی نظری را پایه ریزی کرده اند⁸⁹. بر اساس این یافته ها و دستاوردهای علمی است که امروزه اکثر دانشمندان، نظریه "بیگ بنگ" و رقم عظیم 13,798 میلیارد سال برای آغاز هستی و خلقت جهان را قبول کرده اند. در واقع، امروزه بیگ بنگ به صورت یک "نظریه علمی آزموده شده"، به گستردگی مورد پذیرش جامعه علمی جهانی است⁹⁰.

در زمانی که نویسنده در حال تهیه این متون بود، کشف بزرگ دیگری جهان فضاشناسی را به لرزه در آورد، و یکبار دیگر، موضوع بیگ بنگ و نتایج آن در مورد زمان خلقت جهان، مطبوعات جهان را تسخیر کرد. از آنجمله، روزنامه سوئدی افنون بلاد⁹¹ در روز پنجشنبه 29 ماه می 2014 تحت عنوان "دانشمندان موج بیگ بنگ 14 میلیارد سال پیش را کشف کردند" نوشت:

⁸⁸ دیدیم که اجسام سیاه از اجرام، ستارگان و مجموعه های خوشه ای فاقد نور یا به بیان دیگر، اجسام کیهانی بی که به سبب چگالی بسیار فشرده شان غیرقابل رؤیت اند تشکیل میشود.

⁸⁹ ر. ک. به سایت اینترنتی Parssky.com

⁹⁰ ر. ک. به صفحات مختلف سایت ویکیپدیا به زبانهای مختلف، از آنجمله انگلیسی و فارسی، و سایر منابع تحقیقاتی اینترنتی در این زمینه.

⁹¹Aftonbladet

- "به بیان روبرت کامینگ⁹² فزاشناس مرکز تحقیقاتی فزاشناسی اونسالا، این کشف بزرگ که عنوان "مهمترین کشف دهساله گذشته در حوزه فزاشناسی" را به خود اختصاص داده، نشان میدهد که تئوری بیگ بنگ در واقعیت به وجود آمده است. این کشف که در مرکز تحقیقات فضائی دانشگاه هاروارد آمریکا⁹³ به عمل آمده، میتواند با ارائه مدارک عینی و مستقیم از زمان بیگ بنگ توضیح بدهد که چگونه جهان در حدود 13,798 میلیارد سال پیش پدیدار شده است. موضوع از این قرار است که به عقیده محققین مربوطه، در لحظه آغازین بیگ بنگ در فاصله زمانی محدودی که بسیار کمتر از یک ثانیه طول کشیده، سرعت انفجار بزرگ بسیار عظیم و حتی (احتمالاً) بیش از سرعت نور بود. این اتفاق به پخش شدن امواجی در سطح فضا انجامیده است. همین امواج اند که اکنون دانشمندان مربوطه، با استفاده از تلسکوپی که در قطب جنوب نصب شده و میتواند امواج نوری به وجود آمده میلیاردها سال پیش را به ثبت برساند، موفق به ثبت شان شده اند. بدینوسیله برای اولین بار، مدرک مستقیمی دال بر تأیید تئوری خلقت جهان از راه بیگ بنگ ارائه داده میشود.

⁹² Robert Cumming

⁹³ Harvard-Smithsonian Center for Astrophysics i USA.

پیدایش جهان در پی انبساط انفجاری بیگ بنگ

داده های علمی نشان می‌دهند که پس از آغاز تاریخی بیگ بنگ، رفته رفته جهان داغ ناشی از تخلیه انرژی عظیم اولیه، رو به سردی گذاشت. با کاهش دمای جهان، ذرات "زیر اتمی" گوناگون مانند پروتون، الکترون و نوترون شکل گرفته و به وجود آمدند. از آن پس، تا مدتها چگالی سنگین و تراکم فشرده ماده تشکیل دهنده جهان در حال شکل گیری از جریان عبور نور حاصل از انفجارات در فضای حاصله جلوگیری میکرد. از این رو، جهان به تمامی تاریک بود. با ادامه انبساط این ماده تشکیل دهنده، رفته رفته از تراکم فشرده جهان و تراکم ابرهای حاصل از این انفجارات کاسته شد و نورهای حاصل در فضاهای در حال انبساط جهان موجود به جریان افتاد و قابل مشاهده شدند.

بعدها تحت تأثیر نیروی جاذبه یا گرانش⁹⁴، از گردهمائی این مواد پراکنده اولیه، ابرهای غول پیکری به وجود آمدند. تمرکز این ابرها در طول میلیاردها سال بعدی بالاخره تحت تأثیر دو نیروی متقابل سرنوشت ساز، منجر به شکل گیری اجرام آسمانی شده و به همراهی هم،

⁹⁴ گرانش یا جاذبه (Gravity or Gravitation) نیوتونی، یک پدیده طبیعی است که در آن همه اجسام جرممند یکدیگر را جذب می‌کنند. تأثیر گرانش بر این اجسام، یعنی تأثیر جذب یک جسم جرممند روی جسم جرم مند دیگر، (یا به درک ساده‌تر، جذب هر جسم، جسم دیگر را) به صورت وزن ظاهر میشود.

از آشناترین نمودهای گرانش، دریافت نیوتون از فروافتادن سیب از درخت است. پدیده گرانش معمولاً در مقیاس‌های بزرگ یا خیلی بزرگ به هنگامی که جرم یکی از اجسام درگیر، خیلی زیاد است به تحولاتی منجر میشود. به طور کلاسیک، گرانش یکی از چهار نیروی اصلی طبیعت (سه نیروی دیگر: الکترومغناطیس، نیروی هسته‌ای ضعیف و نیروی هسته‌ای قوی) شمرده می‌شود.

کهکشانه‌ها و منظومه‌های موجود را شکل دادند. توجه داریم که این تحول و دگرگونی هنوز هم با سرعت افزوده‌تر ادامه دارد. این دو نیرو سرنوشت‌سازی که هنوز هم به‌طور قانونمند جریان می‌یابند، عبارت‌اند از:

1- نیروی جاذبه نیوتونی و،

2- نیروی دافعه ناشی از چرخش اجرام آسمانی به دور همدیگر.

بدین معنی:

- بیگ‌بنگی که آغاز خلقت، جهان و انسان را رقم زده بود، به‌طور قانونمند ادامه یافته، هنوز به پایان خود نرسیده و به تکوین خود ادامه می‌دهد.

باید اضافه کرد که "نیروی گرانش" یا "نیروی جاذبه نیوتن" بین اجسام، با وجود انتقادات نظریه نسبیت هنوز هم یکی از پایه‌های وجودی علم فیزیک را می‌سازد. اسحاق نیوتن دستاوردهای خود در خصوص قانون گرانش را در کتاب مشهور اصول ریاضی فلسفه طبیعی خود منتشر کرد. اصول ریاضی فلسفه طبیعی⁹⁵ که به‌طور کوتاه پرینکیپیا (یا پرینسیپیا) گفته می‌شود، یک کتاب سه جلدی نوشته شده توسط نیوتن است که در سال ۱۶۸۷ منتشر شد. این کتاب شامل قوانین نیوتن در مکانیک کلاسیک به همراه قانون گرانش و قوانین کپلر⁹⁶ در حرکت سیارات است. در این کتاب او از حد جاذبه معروف به "سیب و

⁹⁵ به انگلیسی: به ("Mathematical principles of natural philosophy") و به لاتین:

Philosophiæ Naturalis Principia Mathematica

⁹⁶ Johannes Kepler (1571–1630)

زمین "بسیار فراتر رفته و قانون گرانش را به تمامی اجسام تعمیم داده است. این نظریه نشان می‌دهد که:

- اجرام موجود در فضای خالی، شتاب جاذبه‌ای در اطراف خود ایجاد میکنند. مقدار عددی این جاذبه به جرم آن جسم بستگی پیدا میکند. بدین معنی، هر چقدر جرم مثلا یک ستاره بیشتر باشد، نیروی جاذبه اش هم بیشتر میشود. به طور مثال، شتاب جاذبه ماه به خاطر جرم کمترش بر زمین بسیار کمتر از شتابی است که خورشید با جرم عظیم خود ایجاد کرده، و بدینوسیله حتی همه کرات منظومه شمسی را در محیط پیرامونی خود حفظ میکند.

قانون گرانش در سه قلمرو علمی مطالعه شده است:

1. جاذبه گرانش میان دو جسم،
 2. جاذبه گرانش میان زمین و اجرام و اجسام اطراف آن و،
 3. جاذبه گرانش در قلمرو منظومه شمسی و میان ستاره‌ها.
- دیدیم که قانون گرانش بعدها به وسیله نظریات نسبیت انیشتین به تغییراتی چند دچار آمد و به شرحی که توضیح داده شده از جنبه‌های مختلف تکمیل شد.⁹⁷

در هر صورت، تحت تأثیر این و سایر قانونمندیهای کشف شده و نشده‌ای که بر اشکال مختلف ماده حاکم است، نه فقط جهان حاضر به این عظمت و نظم پدیدار شد، بلکه همچنین این پیدایش و شکل‌گیری به راهی رفت که هم منظره کلی جهان و هم مجموعه‌هایی را که تحت عنوان کهکشان و منظومه‌ها شناخته میشوند، به وجود آورد. و نه تنها

⁹⁷ به نقل از ویکیپدیا، پیشین. برای اطلاعات بیشتر همچنین ر. ک. به زیر نویسهای پیشین در مورد نظریات نسبیت انیشتین.

به وجود آورد، بلکه همچنین پس از آن، تحت تأثیر قانونمندی عام تکوین و تکامل، هر آن و هر لحظه چهره جدید تر و تازه تری به جهان داد. هم هر آن و لحظه منظره کهکشان ها، منظومه ها و میلیاردها اجرام این جهان عظیم را رو به تغییر و تحول برد، و هم در ادامه این تکوین تاریخی، کیفیتهای جدیدی هم به نام حیات و زندگی به وجود آورد.

موجودات زنده اولیه بر اثر قانونمندی تکوین و تکامل، از سلول و مولکولهای تک یاخته ای به وجود آمدند، ولی در این حد هم نماندند و از ساده به پیچیده و از گیاهان تا به حیوانات و انواع انسانها تبدیل شده و تکامل یافتند.

در زیر سرفصلهای مهم این جریان تکوین تاریخی و برخی از این پدیده های طبیعی از غیر زنده تا به زنده را از نظر میگردانیم.

از شکل گیری نظم افلاکی تا پیدایش انسان هوموسپین

یک- کهکشان‌ها

کهکشان‌ها سامانه‌هایی با ابعاد نجومی غیرقابل مقایسه با هر هستی و پدیده دیگر اند. کهکشانها از ستاره‌ها، بقایای ستاره‌ها (شبه ستاره‌ها)، مواد و اجرام تاریک (موادی که به سبب جرم بسیار فشرده شان مانع عبور نور شده و از همان رو، غیرقابل رؤیت اند)، گازها، و همچنین از گرد و غبارهای میان ستاره‌ای که با نیروهای گرانشی به گرد هم جمع شده‌اند، تشکیل میشوند. از **میلیاردها!** (10000000000ها) **کهکشان جهان!**، که راه شیری بی حد و مرز ما هم یکی از آنهاست، **کوچکترین هایشان** دارای پهنائی برابر با چند صد سال نوری⁹⁸ و شامل نزدیک به ده میلیون (10000000) ستاره! هستند. **بزرگترین کهکشان‌ها** تا 3 میلیون سال نوری پهنای دارند و هر کدام بیش از **صدهزار میلیارد** (100000 000000000) ستاره را در بر میگیرند! با این حساب میتوان گفت که:

- ابعاد جهان چنان عظیم و رقم تعداد ستارگان در جهان چنان بزرگ است که نه فقط در بایگانی مغز کوچک ما انسانها نگنجیده و قابل ثبت و ضبط نیستند، بلکه حتی از مرزهای فکر و خیال ما انسانها هم فراتر میروند.

⁹⁸یک سال نوری عبارت از فاصله ای است که نور در طول یک سال طی میکند. از آنجا که نور در یک ثانیه 300000 کیلومتر راه طی میکند، پس یک سال نوری حدوداً برابر با: 60x60x24x365 x300000 کیلومتر است.

به بیان یک محقق ایرانی⁹⁹، "تعداد ستارگان در جهان بی مرز ما به قدری زیادند که فقط با تعداد بیشمار مجموعه‌شنهای همه سواحل کره زمین قابل مقایسه اند."

دو- کهکشان راه شیری ما

کهکشان راه شیری¹⁰⁰ یکی از این میلیاردها کهکشان موجود جهان است. صفحه ستاره‌ای کهکشان راه شیری ما در حدود صد تا صد و بیست هزار 100000-120000 سال نوری قطر دارد و ضخامت آن به طور میانگین به 1000 سال نوری میرسد.

تخمین زده شده که کهکشان راه شیری در حدود 200 میلیارد تا بالای 400 میلیارد! (200000000000-400000000000) ستاره داشته باشد. دشواری تعیین رقم دقیق، بسته به وجود تعداد بسیار زیاد ستاره و اجرام آسمانی با حجم بسیار کم است.

از عمر اولین ستاره کهکشان راه شیری ما حدود 13،2 میلیارد سال میگذرد. این به معنی شکل‌گیری اولین ستاره این کهکشان در حدود 500-600 میلیون سال پس از انفجار اولیه است. بخشهای مرکزی کهکشان ما هنوز هم از ابرهای گازی شکل تشکیل شده است. این کهکشان هم دارای یک سیاهچاله است.

سه- منظومه شمسی

منظومه شمسی ما که از خورشید و سیاره های پیرامون آن تشکیل شده، یکی از منظومه های کهکشان راه شیری است. این منظومه تحت تأثیر

⁹⁹ الله اکبر، به قلم محقق ایرانی روشنگر، انتشاراتی پارس، 1375 شمسی، امریکا، ص 128.

¹⁰⁰ Milky Way

نیروی جاذبه خورشید، در حول این ستاره فروزان عظیم شکل گرفته است.

خورشید یکی از ستاره هائی است که میلیاردها سال بعد از اولین ستاره این کهکشان به وجود آمده است. خورشید در بخش حاشیه ای کهکشان راه شیری قرار گرفته و حدود 270000-280000 سال نوری! از مرکز آن فاصله دارد. یک سال کهکشانی برای خورشید- یعنی طول مداری که خورشید به دور کهکشان خود طی میکند- برابر با 226 میلیون سال نوری! است¹⁰¹.

خورشید حدود 6,4 میلیارد سال سن دارد و این کمتر از نصف عمر تقریبی محاسبه شده آن است، چرا که عمر خورشید در حدود 12 میلیارد سال تخمین زده میشود¹⁰². بدین معنی هنوز نصف بیشتر عمر خورشید ما باقی است.

چهار- کره زمین

زمین سومین سیاره سامانه خورشیدی است که در فاصله 150 میلیون کیلومتری خورشید قرار گرفته است. از نظر واژه شناسی ایرانی، "زم" یکی از فرشتگان دین زرتشت بوده که در زبان پارسی با پسوند "ین"، به زمین و با پسوند "آن" به زمان اشاره میکند.

این سیاره از نظر بزرگی پنجمین سیاره منظومه خورشیدی و پرچگالتترین آنهاست. نزدیک به 4,54 میلیارد سال از پیدایش زمین می‌گذرد. بدین ترتیب، این ستاره در مقام مقایسه با سیارگان دیگر این منظومه بسیار جوان است.

¹⁰¹ eng.wikipedia.org/wiki/

¹⁰² Ibid.

پنج- پیدایش اولین موجودات زنده در کره زمین

بنا به برآوردهای دانشمندان زیست‌شناسی و رشته‌های دیگر علوم، پدید آمدن اولین سلولهای زنده در روی زمین، حدود یک میلیارد سال بعد از تشکیل زمین، یعنی حدود 3,6 میلیارد سال پیش اتفاق افتاده است. هم‌اکنون، زمین خانه میلیون‌ها گونه از جاندارانی است که انسان یکی از آنهاست.

ادامه و توسعه زیست در کره زمین، با گذر زمان، رفته رفته جو این سیاره و همچنین دیگر شرایط فیزیکی و شیمیایی آنرا دچار دگرگونی‌های شگرفی کرده و محیط زیست آنرا برای رشد و زیست موجودات زنده فراهم آورده است.

لایه اوزون موجود در دور این سیاره نیز محصول این دگرگونی‌های زیستی است. این لایه با کمک میدان مغناطیسی زمین، دور این سیاره را فراگرفته و همچون فیلتری مانع ورود پرتوهای آسیب‌رسان خورشید و فضای بیرونی به زمین شده، و ادامه و رشد زندگی در زمین را حراست میکند.

زمین در جریان حرکت چندگانه‌ای در حال گردش و جا به جایی است. از آن جمله اند، گردش و حرکت زمین:

- 1 - "به دور خود در حول قطبهای شمال و جنوب"،
- 2 - "به دور خورشید" و همچنین،
- 3 - همراه با خورشید به دور کهکشان راه شیری و،
- 4 - همراه با راه شیری در مشارکت با جریان انبساط کلی جهان.

ویژگی‌های زیستی، فیزیکی و شیمیایی ناشی از ادامه حیات در کره زمین همراه با تأثیرات گردش و حرکات چندگانه‌اش، باعث تداوم زندگی انواع حیوانات و گیاهان در دوره‌های مختلف زمین‌شناسی شده و

در نهایت به رشد و تداوم حیات انسان منجر شده است. برآورد میشود که زمین در دراز مدت، فقط با دخالت و برنامه ریزی جدی بشر، قادر به ادامه حیات و زیست خواهد شد.

در مورد چگونگی و محل پیدایش اولین سلولهای زنده دو تئوری عمده علمی ابراز شده اند:

تئوری اول مبنی بر به وجود آمدن اولین سلولها و مولکولهای زنده در شرایط و مکانهای مناسب زمین است. در این مورد نظریات مختلفی ابراز شده اند. به نظری این سلولهای و مولکولهای اولیه در درون آبهای مناطق گرم و به نظر دیگری هم در عمق زمین و در هر دو این نظریات نیز از ترکیب عناصر معدنی موجود پدیدار شده اند. بر اساس این نظریات، گویا تجمع عناصر معدنی مختلفی مثل متان¹⁰³، آمونیاک¹⁰⁴، سولفید ئیدروژن¹⁰⁵، دی اکسید کربن¹⁰⁶، مونو اکسید کربن¹⁰⁷ و فسفات¹⁰⁸ در محیط های مناسب به سلسله ای از ترکیبات و نهایتاً به وجود آمدن اولین سلولهای زنده و مولکولهای آلی منجر شده است. بعد از آن، رشد و تکثیر این سلولها و مولکولها، به راه تکامل رفته و راه را برای پدید آمدن موجودات تکامل یافته تر بعدی هموار کرده است.

¹⁰³ Methane, CH₄

¹⁰⁴ Ammonia or azane, NH₃

¹⁰⁵ Hydrogen sulfide, H₂S

¹⁰⁶ Carbon dioxide, CO₂

¹⁰⁷ Carbon monoxide, CO

¹⁰⁸ Phosphate, PO₄³⁻

تئوری دوم دالّ بر آن است که همین اتفاقات یا مشابه آنها در کره دیگری در خارج از زمین به وقوع پیوسته، و سپس سلولها و مولکولهای پدید آمده از طریق ستاره های دنباله داری که به زمین سقوط کرده و (یا) سنگهای آسمانی یی که بر روی زمین باریده اند، به زمین منتقل شده اند. در اینجا غلافهای بیرونی این ترکیبات سلولی و مولکولی باز شده و اولین موجودات زنده در محیط هائی که مناسب بوده، فرصت بقاء، کشت و رشد یافته اند.

نباید فراموش کرد که هر دو این تئوریه‌ها در مورد وجود قانونمندیهای علمی ناظر بر تکامل موجودات زنده متفق القولند. هر دو این تئوریه‌های علمی همچنین یافته‌ها و قوانین کشف شده ناظر بر علوم مختلف طبیعی را تأیید میکنند. این یافته‌ها و قوانین از جمله نشان میدهند که:

1. سلولهای و مولکولهای زنده اولیه بی توجه به محل رشد شان از مواد و عناصر غیر زنده موجود در طبیعت به وجود آمده اند.
2. این سلولها و مولکولها و همچنین موجودات زنده پیچیده تر بعدی تر آنها، نه فقط از ماده، بلکه همچنین از ماتریا و ماده یکسان تشکیل شده اند.
3. موجودات زنده نه فقط از ماده یکسان تشکیل شده اند، بلکه همچنین از قانونمندیهای عام ناظر بر ماده تبعیت میکنند.
4. انواع و اشکال موجودات زنده موجود، محصول "تکامل تاریخی" این سلولها، مولکولها و تک یاخته های اولیه اند.

5. تئوریهای علمی داروین¹⁰⁹ در مورد تکامل انواع بر اساس اصول "تنازع بقاء" و "گزینش طبیعی"¹¹⁰ مبانی این جریان تکاملی را توضیح میدهند.
6. موجودات چه جاندار یا بیجان، اشکال مختلف ماده را نشان میدهند. موجودات مختلف محصول تکامل طبیعی تنها ماده یا ماتریای موجود اند و از "هیچ" به وجود نیامده اند.

ناگفته نماند که "گزینش طبیعی" فرایندی است که در طی نسل‌های پیاپی، سبب شیوع آن دسته از صفات ارثی می‌شود که احتمال زنده ماندن و موفقیت زاد و ولد یک ارگانیسم در یک جمعیت را به وجود آورده و سبب شده اند¹¹¹. بدین معنی، در جریان تکثیر همه موجودات زنده، به تصادف هم که شده، اشکال و نمونه‌های متفاوتی پدید می‌آیند (مثل یونجه با تعداد برگهای مختلف). این نمونه‌ها در برخورد با شرایط محیط زیست و "جریان تنازع بقاء"، یا قادر به تطبیق خود با محیط نشده و نابود میشوند، یا بهتر از نمونه‌های رایج پیشین، با طبیعت و محیط

¹⁰⁹چارلز رابرت داروین Charles Robert Darwin 1809-1882، زیست‌شناس (biolog)، حیوان‌شناس (zoolog)، جغرافیدان (geolog)، دین‌شناس (teolog) و محقق اهل بریتانیا و واضع نظریه تکامل است. از آثار او می‌توان از دو اثر مهمش به شرح زیر نام برد:

1- خاستگاه گونه‌ها یا منشأ انواع (On the Origin of Species) (1859) و،
2- تبار انسان، and Selection in Relation to Sex (The Descent of Man, and Selection in Relation to Sex) (1871).

وی در این آثار تحقیقی نشان داده که انواع گوناگون موجودات زنده در طول زمان از طریق آنچه او "گزینش اصلح" مینامد، از منشأ مشترکی به وجود آمده اند. از آنزمان هرچه دستاوردهای نوین علمی، منجمله کشفیات علم ژنتیک افزایش یافته، نظریات و دستاوردهای داروین در مورد "تکامل انواع" بیش از پیش مورد تأیید قرار گرفته است.

¹¹⁰ Natural Selection

¹¹¹ Wikipedia, Ibid.

زیست خود تطبیق می یابند. در اینصورت، این اشکال جدید سریع تر و بهتر از بقیه رشد و تکثیر یافته و در نتیجه، ادامه تکثیر موجودات زنده نوع خود را قدمی به جلو میبرند. مجموعه این اتفاقاتی که به تطبیق، بقاء و رشد بهتر منجر میشوند، جریان تکامل انواع را شکل داده و ممکن میسازند.

شش- پیدایش انسان

پیدایش انسان میلیاردها سال پس از به وجود آمدن یا پیدایش اولین سلولهای اولیه در روی زمین اتفاق افتاد. در این مدت طولانی، تکامل سلولهای اولیه در ادامه راه تکامل طبیعی خود از انواع گیاهان و حیوانات عبور کرده و تا به پیدایش پستانداران شبیه انسان پیش رفته بودند.

واژه "تکامل نوع انسان" به تاریخچه تکامل "نخستی سانان" (پستانداران اولیه شبیه انسان)¹¹² و پیدایش نوع انسان به عنوان گونه ای مجزا از انسانسانان اطلاق می شود. رشته های مختلف علوم، از آنجمله انسانشناسی فیزیکی¹¹³، نخستی شناسی¹¹⁴، زبان شناسی¹¹⁵، باستان شناسی¹¹⁶، ژنتیک¹¹⁷، فسیل شناسی¹¹⁸، انسان شناسی (قوم شناسی)¹¹⁹، مردم شناسی¹²⁰ و غیره و غیره در زمینه های مختلف،

¹¹² Primates

¹¹³ Physicalanthropology

¹¹⁴ primatologist,

¹¹⁵ Linguistics

¹¹⁶ Archeology

¹¹⁷ Genetics

¹¹⁸ Paleontology

¹¹⁹ Ethnology

¹²⁰ Anthropology

تکامل نوع انسان را مورد مطالعه قرار داده و می‌دهند. این مطالعات و داده های علمی نشان می‌دهند که:

1. انسان نیز همانند سایر موجودات زنده، نه فقط از همان ماده یکسان تشکیل شده، بلکه همچنین از قانونمندیهای عام ناظر بر ماده موجود در طبیعت هم تبعیت میکند.
2. انسان نیز همانند سایر انواع موجودات زنده موجود، محصول "تکامل تاریخی" سلولها، مولکولها و تک یاخته های اولیه اند. انسان در جریان تکامل عام ماده و موجودات زنده گام به گام پدید آمده و محصول تکوین تاریخی موجودات زنده پیش از خود است.
3. انسان نیز همانند موجودات بیجان و جاندار قبل از خود، از "هیچ" پدید نیامده است¹²¹.

مطالعات ژنتیکی نشان می‌دهند که تکامل "نخستی‌سانان" (پستانداران شبیه انسان) به "انسانسانان"، بسیار سریعتر از دوره های تکامل پیشین اتفاق افتاده است. برای نمونه از آغاز خلقت تا زمان به وجود آمدن اولین سلولها و مولکولهای زنده بیش از ده میلیارد سال، و از آنموقع نیز تا پیدایش اولین نخستی سانان بیش از سه میلیارد سال طول کشیده بود. این در حالی است که بر اساس تحقیقات فسیل شناسان، از زمان پدید آمدن اولین انسانسانان تا به امروز احتمالاً فقط در حدود ۸۵ میلیون سال گذشته است. مجموعه سنگواره های گردآوری شده نیز این نتیجه را تأیید میکنند که:

¹²¹ بر اساس یافته های علمی موجود "هیچ چیزی از هیچ به وجود نمی آید و به هیچ هم تبدیل نمیشود". در این مورد بعداً به طور مفصل تری بحث خواهد شد.

✓ هرچه جریان تحول رو به جلو پیش رفته، به همان اندازه نیز بر سرعت تکامل موجودات افزوده شده است.

با ادامه هرچه سریعتر جریان تکوین و تکامل تاریخی، بعدها خانواده "انسان تباران" که خود از "انسان سانان" جدا شده بوده و شاخه ای از آن را تشکیل میداده، حدود ۱۵ تا ۲۰ میلیون سال پیش، از خانواده گیبونها¹²² و بعدش هم در دور نهائی خود، در حدود ۱۴ میلیون سال پیش از اورانگوتانها¹²³ جدا شدند.

راه رفتن روی دوپا، ابتدائی ترین وجه تمایز در دودمان "انسان تباران" بود. آردی کپی ها¹²⁴ که کاملاً بر روی دوپا راه می رفتند، اندکی بعد از این جدائی تکامل پیدا کردند. راه رفتن اولیه بر روی دو پا، سرانجام منجر به تکامل نوع جدید کپی آسا¹²⁵ و بعدها به پدید آمدن "سرده انسان" که به تمامی روی دوپا راه می رفتند گردید.

تقریباً همزمان با این تحولات، گوریلها و سپس شامپانزه ها که تا 5-4 میلیون سال پیش با انسانها همخانواده بودند، از تکامل نوع انسان پس افتاده و جدا ماندند. دلایل قطعی علمی نشان میدهند که شامپانزه ها نه جد انسانها، بلکه نزدیکترین و آخرین برادران و خواهران انسان اند. آنها همراه با انسان جد مشترکی داشتند.

این خویشاوندی به قدری نزدیک است که شامپانزه ها را نه فقط به عنوان خویشاوندان تاریخی، بلکه حتی به همخانواده های انسانهای

¹²² Gibbon Family

¹²³ Orangutanes

¹²⁴ Ardipithecus

¹²⁵ Sahelanthropus

امروزی تبدیل میسازد. از این رو نیز هست که دانشمندان زیست شناسی، شامپانزه معمولی "پان تروگلودیتس"¹²⁶ و شامپانزه کوتوله از خانواده "پان پانیسکوس"¹²⁷ را با کلمه "هومو" یا "انسان" همردیف کرده و "هومو تروگلودیتس"¹²⁸ و "هومو پانیسکوس"¹²⁹ می نامند. در این رابطه، محققین علوم ژنتیک توانسته اند با شمارش "توالی ژنتیکی"¹³⁰ نشان بدهند که تفاوت بین شامپانزه و انسان فقط ده برابر تفاوت بین دو انسان غیرخویشاوند امروزی است. این تفاوت در مقام مقایسه فقط یکدهم تفاوت بین دو نوع موش¹³¹ است. شمارشهای ژنتیکی یی که اخیراً انجام شده همچنین نشان میدهند که جدائی انسان از گوریل کمی بیشتر از شش میلیون سال و از شامپانزه حدود 4-5 میلیون سال پیش اتفاق افتاده بوده است¹³².

بر طبق شواهد موجود، "انسان ماهر" که اولین گونه‌ای بوده که به طور مشخص قادر به استفاده مؤثر از ابزارسنگی شده بود، در پی این دوره به وجود آمد. با این وجود، هنوز هم اندازه مغز انسان‌های ماهر اولیه در حدود اندازه مغز شامپانزه بود. از آن پس، فرآیند افزایش حجم مغز انسان همراه با تکامل ابزار و افزایش تمرینهای مغزی تا به جایی رسید که در طول فقط یک میلیون سال بعد، به دو برابر حجم جمجمه "انسان ماهر" رسید.

¹²⁶ Pan troglodytes

¹²⁷ Pan paniscus

¹²⁸ Homo troglodytes

¹²⁹ Homo paniscus

¹³⁰ Genomic sequences

¹³¹ Ratsand mice

¹³² en.wikipedia/human evolution

انسانهای ماهر و کارورز¹³³ نخستین گروههای انسانی بودند که در آفریقا تکامل یافته و به خارج از آن کوچ کردند. این گونه‌ها بین 1,3 تا 1,8 میلیون سال پیش در آفریقا، آسیا و اروپا پراکنده شدند. اینان نخستین گونه‌هایی هم بودند که از آتش و ابزار سنگی پیچیده تر استفاده میکردند.

دیدگاه غالب در میان مردم شناسان این است که مبدأ پیدایش انسان‌های امروزی با فرضیه اخیر "خروج از آفریقا" یا «تک مبدائی» توضیح داده می‌شود. بر اساس این فرضیه علمی، تکامل انسان‌های هوشمند امروزی یا "هومو سیپین"¹³⁴ در آفریقا اتفاق افتاده است.

انسانهای "هوشمند باستانی" بین 250 تا 400 هزار سال پیش تکامل یافته بودند. از آنان انسان‌هایی که دارای کالبد امروزی بودند در اواسط دوره پارینه سنگی، یعنی حدود 200 هزار سال پیش متکامل تر شده و انسانهای هوشمند فعلی یا هومو سیپین را به وجود آوردند. انسان هوشمند هومو سیپین از آنزمان با مهاجرت به خارج از قاره آفریقا و تطبیق توانمند تری با محیط زیست خود، کم کم جایگزین انسان‌های راست قامت پیشین در آسیا و نئاندرتالها¹³⁵ در اروپا شدند.

¹³³ Homo erectus och Homoergaster

¹³⁴ Homo sapiens

¹³⁵ Neanderthal (Homo neanderthalensis)

نئاندرتالها در حدود 350000 سال پیش در اروپا و آسیا ظاهر، و در حدود 30000 سال پیش ریشه کن شدند. نئاندرتال از نام یک منطقه آلمانی گرفته شده که در سال 1856 برای اولین بار اسکنهای این نوع انسان در آنجا یافته شدند.

باید اشاره کرد که در کنار فرضیهٔ عمومیت یافتهٔ "تک مبدائی" هنوز فرضیهٔ "چند مبدائی" مطرح میشود. این فرضیه عنوان می‌کند که انسان‌ها پس از مهاجرت انسان‌های راست قامت از آفریقا به سایر نقاط جهان، در مناطق جغرافیائی مختلف به صورت جمعیت‌های جداگانه، ولی با پیوند بین نژادهای مهاجر و محلی، تکامل یافته‌اند. با این وجود، امروزه پذیرفته شده که انسان هوشمند امروزی، یعنی "هوموسپین"¹³⁶ تنها گونهٔ بازمانده از انسان‌تباران است.

شواهد علمی نیز نشان میدهند که در این مدت، این انسانهای هوسپین بودند که موفق شدند زبان، فرهنگ و تکنیکهای جدید تری را رشد داده و به کار بگیرند. "اینان نه فقط از نظر بیولوژی نوع برتری از انسان بوده و "دی ان ای"¹³⁷ انسان امروزی را حمل میکردند، بلکه همچنین به قدری از مغز و هوش قوی و پیشرفته برخوردار بودند که حتی از خوب و بد اعمال خود و نتایج آنها در زندگی خود و دیگران آگاهی نسبی داشتند"¹³⁸.

اینان همچنین خیلی بیشتر از انسانهای نوع پیشین اروپائی، یعنی نئاندرتالها¹³⁹، مفاهیمی همچون زیبایی، عشق و اخلاق را میفهمیده، و میتوانند توانائی های فنی و تکنیکی خود را با اینگونه توانمندیهای معنوی مخلوط کرده و به طور مشترک پیش ببرند.

¹³⁶ Homo Sapien

¹³⁷ DNA- deoxyribonucleic acid

¹³⁸ ر. ک. به ویکیپدیا به زبانهای مختلف، پیشین.

¹³⁹ Homo neanderthalensis

اینان همچنین قادر به خلق ابزارهای پیچیده تر بودند و در همان حال، به خلق آثار هنری دست میزدند. انسانهای هوموسپین همچنین قادر به درک گذشت زمان بودند و میتوانند برنامه های خود را بر اساس آینده نگری تنظیم بکنند¹⁴⁰.

بدین ترتیب، تکامل انسان از "انسان سانان" اولیه تا به انسان هوشمند و خردمند امروزی یا هوموسپین، از طریق بزرگتر و پیچیده تر شدن مغز و تواناییهای بیولوژیکی و پیشرفتهای تکنولوژیکی ممکن شده و با افزایش کیفی خلاقیت ها و ظرفیتهای روانی و اجتماعی تسریع شده است. به برکت این تحول و تکامل متقابل مغزی و جسمی، و همچنین روانی و اجتماعی است که انسان هوشمند امروزی توانسته و میتواند روز به روز،

- ابزارهای پیچیده تر بسازد،
- دانش و دانائی جدیدی فراهم آورد،
- تجربه های نو بیاموزد و،
- آنهمه را نیز به صورت زبان و علائم قابل درک و فهم نوشتاری و شفاهی در مغز خود ثبت کرده و،
- به صورت فرهنگ و دانش به نسل های بعدی به ارث بگذارد.

¹⁴⁰ ویکیدیا، پیشین.

فلسفۀ هستی و منشأ خلقت

جلد یک

مقابلهٔ دین، علم و فلسفه

نوشته

استاد ممنوع القلم

فصل دو

خلقت جهان و انسان به بیان یهوه تورات و الاه قرآن

خداباوری

دیدیم که خداباوری¹⁴¹ یک شاخه بزرگ از درخت پر شاخ و برگ دین و جادوگری تاریخی است. این شکل از باور دینی، در ادامه یک جریان تاریخی که از اشکال مختلف باور به نمودهای طبیعی، هیاکل و عفریته های جادویی تا اعتقاد به ارواح ناپیدا، بت پرستی و اشکال مختلف الاه، الاهه و خداپرستی تشکیل شده، به وجود آمده است. در فصول آینده نسبت به نیاز، به موارد و مقاطعی از این گذر تاریخی اشاره خواهیم کرد.

ادیان سامی در حال حاضر پرشمارترین شاخه درخت پرشاخه خداباوران را تشکیل می دهند. باور به وجود یک خدا یا "یک خدای اصلی" که جهان و هستی را از نیستی به هستی در آورده، وجه مشترک این ادیان است. این عقاید بر بنیادهای دینی بازمانده از قبائل یهودی، و سنن، تاریخ و احکام کتاب عهد عتیق بنا میشود.

¹⁴¹ deism/ theism. ر. ک. به متون پیشین.

این یگانگی اعتقادی البته مانع بروز تعبیرات مختلف در مورد محتوا، هویت و عملکردهای این **خالق اصلی**، چه در بین این ادیان یا در بین فرقه های گوناگون هر کدام از آنها نیست.

با این وجود، همه این ادیان مدعی اند که از طریق آیات نازل از سوی الاهی که بنا به ادعا خالق جهان است، به **"رمز و راز هستی و خلقت"** آگاهی یافته اند. بر اساس این ادعای تاریخی، آنان با این آگاهی، قادر به پاسخ به همه سؤالاتی اند که علم و دانش بشری پاسخی نمی یابند. از دید اینان، صرف اعتراف به وجود یک خدائی که بنا به ادعا، خالق و منشأ هستی و خلقت هم هست، همچون کلید رمز شناخت جهان و هستی عمل میکند.

اینان همچنین همه بر این باور اند که این خدا یا الاه مورد ادعا:

- نه فقط **خالق مطلق** جهان و هستی است، بلکه همچنین،
- انسان و زمین مسکونی اش را در "مرکز جهان و کائنات" خلق کرده و،
- همه این جهان را به خاطر انسان ساکن این "کره مرکزی" خلق کرده است.

بر اساس تحقیقات جامعه شناسی دینی و مردمشناسی، باور به یک الاه خالق مورد ادعا، ریشه در ادیان ماقبل یهودی دارد و سپس از طریق کتابهای عهد عتیق و تورات به ادیان بعدی، مسیحیت و سپس اسلام، منتقل شده است. در حقیقت هر دو این ادیان، خدای مورد ادعای یهودیان را با همان تعاریف و ویژگیهای ستایش میکنند یا یک چنین ادعائی دارند.

بر اساس این ادعا، ایمان به وجود این خالق جهان و هستی کلید رمز جعبه اسرار این جهان است. گویا با ایمان آوردن به وجود این خالق و

اداره کننده جهان که به بیان قرآن از کاخ و تخت حکومت آسمانی اش همه مخلوقات را اداره میکند، دیگر نه رمز و راز حل نشده ای باقی میماند و نه سؤال فلسفی بدون پاسخی مطرح میشود. مطرح نمیشود، چرا که به باور آنان کتابها و آیات معروف به آسمانی این خالق مطلق جهان، پاسخ همه سؤالات فلسفی بشر را داده اند. این است که صرف ایمان به وجود الاله ناپیدا، و غیر قابل اثبات و تجربه به کلید رمز آگاهی از پیدایش جهان و انسان تبدیل میشود.

از این طریق، نمایندگان این ادیان، خود را از هرگونه بحث و فحص در مورد سؤالات فلسفی راجع به هویت این موجود مورد ادعا و صحت یا عدم صحت این ادعاها می رهانند. و نه فقط میرهانند، بلکه همچنین با استناد به این ادعای به اثبات نرسیده در مورد وجود یک خالق غیر قابل توضیح و اثبات، هرگونه سؤال و انتقادی را منتفی فرض میکنند.

با یک چنین منطقی است که امروزه نمایندگان این ادیان میلیاردری با تکیه بر شبکه وسیعی از نهادهای دینی جهانشمول شان، ادعاهای غیر قابل اثبات شان در مورد خلقت و ماهیت هستی را به عنوان تنها حقیقت محض موجود به بازار می آورند و با استفاده از سازماندهی جهانشمول شان توده های هوادارشان را به خرید این ادعاها، و ادامه وابستگی به این "حقیقت محض" مجبور میسازند.

تحت این شرایط است که امروزه میلیاردها نفر از توده های این جهان خود را به عنوان باورمندان این ادعاهای به اثبات نرسیده در مورد وجود یک خالق اصلی حی و حاضر که بر جهان و سرنوشت مخلوقاتش حکم میراند، به ثبت رسانیده اند.

بعداً توضیح داده خواهد شد که چرا این توده های میلیاردری در راه تبعیت مطلق که الیگارشوی دینی و ادعاهای غیر قابل اثبات شان شرط گذاشته و میگذارند، با جان و مال خود مایه میگذارند، و حتی برای اثبات تبعیت

بی قید و شرط شان از این ادعاهای به اثبات نرسیده، مسابقه و مبارزه
بی امانی را پیش می برند.

با وجود این توده گیری جهانی اما، این ادیان کماکان با مشکل لاینحلی
رو به رو بوده و هستند. مشکل این است که نه آنها و نه کتابهای آسمانی
یا آیات مقدس شان، هیچکدام دلیلی برای اثبات وجود این خالق و خدای
مورد ادعایشان ندارند و نمیتوانند ارائه بدهند. مشکل این است که خدای
مورد ادعای اینان،

- نه قابل مشاهده و

- نه قابل ملاقات است.

- نه میتوان علت وجودی اش را به طور منطقی توجیه کرد و،

- نه حتی میتوان صحت آثارش را به اثبات رسانید.

این است که به باور آنان،

- **الاه خالق، وجود دارد، برای آنکه وجود دارد!**

- **الاه، خالق مطلق جهان و هستی است، چرا که خالق جهان و**

هستی است!

- **الاه خالق، همه هستی را به وجود آورده و اداره میکند، به این**

دلیل که به وجود آورده و اداره میکند.

همین و بس!

اما این نوع ادعاهای که اساساً نه علمی، نه فلسفی و نه منطقی و
عقلانی اند، شیوه خاص همه اشکال دینی و ادیان خداباور است. موردی
است که به طور ماهوی در همه ادیان به شکلی از اشکال جاری است.

چرا؟ زیرا که آن چه دین را از حوزه های فکری فلسفه و علم جدا میسازد، این است که دین به طور عمده، "باور" را بر تجربه و تعقل مقدم می شمارد. بر این اساس، باید اول ایمان آورد و بعداً برای اثبات آن به عقل و منطق، و دانش و دانائی خود مراجعه کرد.

اول باید بدون هرگونه پیش شرطی ادعای غیرقابل اثبات و تجربه ای را بپذیری و بعداً به آنچه که پذیرفته و بدیهی شمرده ای، بیاندهی و دلیل بیاوری. بیاندهی، نه برای آنکه سره را از ناسره جدا بکنی، بلکه برای آنکه آنچه را که باور کرده ای به مقام اثبات برسانی. این است که با تحکیم تعلیمات شرعی "اول ایمان بیاور و بعد فکر بکن"، جوامع اسلامی ما به جای تولید فلسفه و فیلسوف، کلام و علم کلام بار آوردند.

بر اساس این ایمان بدون هرگونه شرط و شروط هم هست که هرگونه ادعای ولو غیر علمی و غیرمنطقی به آسانی به حقیقت محض توده ها تبدیل میشود. تبدیل میشود، زیرا که کسی قبل از ایمان آوردن در مورد احتمال بود و نبود این ادعاهائی که به کلید راز صندوق فلسفی توده های میلیونی تبدیل شده، نه سؤالی مطرح میکند و نه اگر هم مطرح کرد، برای دریافت پاسخ آن، گامی به جلو میگذارد. گامی به جلو نمیگذارد، چرا که بر اساس تعلیمات این ادیان، سؤال کردن نشانه تردید و روگردانی از باور به الاهی خالق به حساب می آید. این است که بسیاری که بر اساس انگیزه های بشری شان خود را با سؤال و سؤالات فلسفی و دینی رو در رو می بینند، بر اساس تعالیم دینی شان خود را گناهکار و مورد حمله شیطان فرض میکنند. آنان از همان رو هم، به جای مطرح کردن سؤالات منطقی شان برای راندن افکار شیطانی از سرشان به شکنجه خود دست میزنند: به اعمال سخت عبادت دست میزنند، به خود گرسنگی میدهند، از بخشی از دسترنج مورد نیازشان چشم می پوشند و

با وجود اینهمه خودآزاری، عمری را با احساس گناهکاری و پشیمانی به گناهانی که از شان سر زده، به سر میبرند.

اینجاست که هرگونه بحثی در مورد ادعای وجود الاه به عنوان خالق و منشأ هستی به ممنوع و تابوی مطلق دینی و اجتماعی تبدیل میشود و اندیشیدن در مورد بود و نبود الاه مورد ادعا، نه به بحثهای فلسفی و دینی، بلکه به مجازاتهای این و آن جهانی منجر میشود.

در نتیجه، با بدیهی شمرده شدن این ادعای بزرگ دینی، به جای آنکه در مورد وجود، چرایی وجود، و دلیل و علت خالق بودن الاه مورد ادعا بحث و اندیشه بشود، به نتایج وجود بدیهی شمرده یک چنین خالق مورد ادعا پرداخته میشود¹⁴².

الاه خالق مورد ادعا و آیات نازل شده اش، از آنجمله آیات قرآن به جای ارائه هرگونه دلیلی در مورد صحت ادعای وجود الاه خالق، با بدیهی شمردن وجود این موجود ناپیدا، در مورد نتایج وجود این موجود مورد ادعا آیه می آورند. سرتاسر این کتاب پر است از آیاتی که از نتایج وجود الاه مورد ادعا خبر میدهند: "الله جان می دهد و جان می ستاند. الله پاداش می دهد و مجازات می کند. الله خالق جهان و دانای پنهان است. الله از اعتراف بشر به بود و نبودش تأثیری نمی پذیرد" و و ... :
- "و اوست کسی که شما را زنده کرد، سپس شما را می میراند، آنگاه دوباره زنده تان می دارد ..." ¹⁴³ (سوره الحج، آیه 66).

- "و اوست که آسمان ها و زمین را به حق آفرید و روزی که بگوید موجود شو، بیدرنگ موجود شود، سخن او حق

¹⁴² Encyclopedia Britannica, ibid.

¹⁴³ وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ۚ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ (حج، ۶۶)

است، و روزی که در صور دمیده شود، فرمانروائی از آن اوست؛ اوست که دانای پنهان و پیداست؛ و او فرزانه آگاه است" ¹⁴⁴ (سوره انعام، آیه 73).

می بینیم که در هیچ کدام از این آیات، در این مورد که "از کجا معلوم که چنین الاهی وجود دارد؟" و "به چه دلیلی این الاه مورد ادعاست که دست به این کار ها زده و از عهده این کارها برآمده؟" حرفی به میان نمی آید و دلیلی ابراز نمیشود. در هیچکدام، اصل و اساس این ادعاها و دلائل وجودی چنین خالق مورد ادعا مورد بحث قرار نمی گیرد. در هیچکدام هیچ دلیل و منطقی برای اثبات صحت این ادعای به این بزرگی ارائه نمیشود، ولی به جای همه این بحثها و دلائل اثباتی لازم، آثار و نتایج این موجود ادعائی مورد بحث قرار میگیرد.

چرا؟ زیرا که بر اساس اسلوبهای فکری خداباوران، برای پی بردن به وجود خدای واحد مورد ادعا، نه دلیلی و نه منطقی و عقلانیتی لازم است. لازم نیست، چرا که به ادعای اینان:

- "دلیل و منطقی وجود خدا یا الاه خالق در خود ادعای وجودش نهفته است". مثل اینکه بگوئیم: "آفتاب آمد دلیل آفتاب".

البته برای اینان مهم نیست که:

1. آفتاب با گرما، نور، حرکت خود، وجودش را به اثبات میرساند، اما الاه مورد ادعای اینان هیچکدام از این آثار و نمودهای عینی را ندارد و اثبات نمیکند.

¹⁴⁴ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ۗ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ ۗ قَوْلُهُ الْحَقُّ ۗ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ ۗ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ۗ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (انعام، ۷۳)

2. آفتاب قابل آزمایش و اندازه گیری است، اما الاه مورد ادعای اینان فاقد همه این نموده‌های عینی، و غیرقابل سنجش، مراجعه، اندازه گیری و اثبات است.
- از این نظر، به طور منطقی،
- نه میتوان الله ناپیدا را با شیئی پیدا، موجود، و قابل مشاهده و سنجشی همچون آفتاب مقایسه کرد و،
 - نه برای اثبات وجودش از آثار عینی بی که در وجود وی صدق نمیکند استفاده کرد.

بدین ترتیب، آنچه از همه بحثهای مشابه دینی از کتابهای عهد عتیق تا به قرآن نتیجه میشود، این است که همه اینها به این واقعیت اشاره میکنند که:

- "الاه خالق وجود دارد که همه این جهان را خلق کرده است. حالا تو یا ادعای وجود الاه یا الله واحد مورد ادعای من را می پذیری و پاداش میگیری،
- یا نمی پذیری و تنبیه میشوی". همین و بس!
- برای چرا پاداش گرفتن یا تنبیه شدن هم هیچ دلیلی ارائه نمیشود. این مثل جاده یکطرفه است. فقط یک راه و یک آلترناتیو وجود دارد و آن اینکه:
- یا وجود الله را می پذیری و به هستی اش اذعان کرده و گواهی میدهی.
- تسلیم میشوی بدون آنکه منطقی به کار ببری. تسلیم میشوی و بقیه را میگذاری به عهده کتابها، سنتها و نمایندگان تا هرچه خواستند بگویند و درمورد وظیفه دینی تو تصمیم بگیرند. تسلیم میشوی بدون آنکه بتوانی شک بکنی، دلیل بخواهی یا سؤال بکنی.

- یا اگر دلیل، منطق، و اثبات و تجربه می‌خواهی، بر تو نیز آن خواهد رفت که با کافران رفته و خواهد رفت.

در قبال چنین احکام یکطرفه است که حتی سؤالات ساده ای همچون این الاه یا الله مورد ادعای شما،

1. کیست؟
2. چیست؟
3. از کجا آمده؟
4. چگونه خلق شده؟
5. چه وقتی و چرا پدید آمده؟
6. از کجا معلومه که وجود دارد؟
7. بر اساس چه نیاز و ضرورتی دست به خلقت جهان و هستی، و من و شما زده؟ و و و،

به کلی ممنوع و تابو میشوند. نه اجازه مطرح کردن می یابند و نه پاسخی جز اشاره های تهدید آمیز دریافت میکنند. پاسخی دریافت نمیکنند، برای آنکه بر اساس احکام دینی، باید قبل از همه، وجود این الاه خالق مورد ادعا را بپذیری و حتی نه فقط بپذیری، بلکه باید به وجودش ایمان بیاوری.

نپذیری و ایمان نیاوری که کلاحت پس معرکه است.
اما اگر بپذیری و ایمان بیاوری، دیگر نیازی به بحث و فحص، و سؤال و جواب باقی نمیماند! نه سؤالی باقی میماند و نه سؤالی مطرح میکنی. دل از سؤالات فلسفی ات میگنی و دورشان میریزی. همه سؤالات و تردیدهایت را به فراموشی میسپاری. تسلیم میشوی. به تمامی تسلیم میشوی و با این تسلیم و تبعیت بدون دلیل و منطق به رستگاری میرسی. فقط همین!

میگویند ملا نصرالدین گفته بوده که جایی که پای چپ الاغ من ایستاده، وسط کره زمین است. پرسیده بودند: "از کجا میدانی؟". جواب داده بود: "من میدانم، ولی اگر شما قبول ندارید بفرمائید دور زمین را اندازه بگیرید!"

اینان اما، حتی به اندازه ملا نصرالدین اجازه و جب کردن حرف و ادعای خود را هم نمیدهند. میگویند:

- همینه که هست، نپذیری، شلاقت میزنیم. شک بکنی به جرم ارتداد جانت را میگیریم. تسلیم نشوی، به جرم کفر محکومت میکنیم و بعدش هم، در شکنجه گاه بزرگ الله اکبرمان، تا ابد میسوزانیم و دودت میکنیم".

"میسوزانید و دود میکنید تا چی بشود؟" نیز هیچ پاسخ منطقی دریافت نمیکند.

اینهمه در نهایت جز به اینجا ختم نمیشود که انسان دیندار از همان آغاز زندگی یاد میگیرد که از هرگونه سؤال و کنکاش فکری در این مقولات اساسی دور بایستد. از ورود به هرگونه کنکاش فلسفی بپرهیزد و ترجیح بدهد مثل بقیه، چشم بسته و گوش بسته،

- به دنیا بیاید، بدون آنکه بپرسد از کجا آمده؛
- به دینی و الهی ایمان بیاورد، بدون آنکه در مورد بود و نبود چنین موجودی قادر به سؤال که نه، بلکه حتی قادر به فکر کردن بشود و،

- از دنیا برود بدون اینکه پرسیده باشد که به کجا میرود.
دیدیم که اینهمه از آنجا ناشی میشود که سؤال و بحث در مورد الاله مورد ادعا به کلی تابو و ناممکن به حساب می آید و همه درها به روی

هرگونه پرسش و کنکاش فکری و فلسفی در این مقولات کلان به تمامی بسته است.

اثبات صحت یا عدم صحت داده های الاه خالق مورد ادعا به جای اثبات بود و نبود خود وی

می بینیم که نتیجه گیریهای پیشین از نو تکرار میشوند. به طور مثال، می بینیم که از طرفی ادامه این تحقیق در مورد "منشأ هستی و خلقت"، قبل از همه، به تعیین تکلیف صحت یا عدم صحت ادعای وجود الاه خالق به عنوان "منشأ هستی و خلقت" بستگی پیدا میکند، ولی از طرف دیگر، با وجود این موانع و محدودیتها وارد شدن در یک چنین بررسی به دشواری به یک نتیجه گیری علمی منجر میشود.

در ضمن، میدانیم که بحث در بین ایده ایستها و ماتریالیستها بحث ناتمام سده هاست. و میدانیم که هرگونه بحث در مورد وجود یا عدم وجود الاه خالق جز آنکه در درگیری تاریخی بین خداپرستان یا "ته ایستها" و "آته ایستها" بدون هیچ نتیجه ای گم شود به جایی نمیرسد.

این همه از جمله به خاطر آن هم هست که علم میتواند هر ادعائی را که دارای دلایل اثباتی است، ردّ یا تأیید بکند. علم میتواند با ردّ دلایل اثباتی هر ادعائی، در مورد صحت خود آن ادعا نظر بدهد، اما علم نمیتواند ادعائی را که هیچ دلیل اثباتی ندارد، با دلیل اثباتی رد بکند.

به همین سببها هم هست که برای پیشبرد این تحقیق فلسفی راهی نمیماند جز آنکه به جای پرسش در مورد صحت یا عدم صحت وجود الاه به عنوان منشأ هستی و خلقت، به نتایج وجود و خلقت الاه مورد ادعا بپردازیم. به جای آنکه برای ردّ یا اثبات وجود الاه مورد ادعا دلیل و

منطق جمع آوری بکنیم، نتایج اعمال و کردار، و صحت ادعاها و داده های الاه مورد ادعا را زیر ذره بین بررسی و تحقق قرار بدهیم. به جای آنکه مستقیماً در مورد احتمال وجود الاه مورد ادعای غیرقابل اثبات، وقت صرف بکنیم و "هائی را با هوئی جواب بدهیم"، صحت یا عدم صحت داده های این الاه در کتابهائی را که گویا مستقیماً از آسمان مفروض به زمین و زمینیان نازل کرده، مورد بررسی قرار بدهیم. و بر اساس صحت یا عدم صحت این داده ها، در مورد صحت یا عدم صحت الاه نازل کننده آنها رأی داده و به نتیجه گیری علمی و منطقی دست بزنیم.

از همین روست که فصل آینده این کتاب را به مقایسه و مقابله نتایج **خلقت الاه مورد ادعا**، که در تورات و قرآن آمده، با دستاوردهای علمی و فلسفی اختصاص داده ایم. از طریق این بررسیهای مقایسه ای خواهیم توانست سؤال بود و نبود الاه مورد ادعا را با تکیه به دستاوردهای حاصله پاسخ بدهیم. خواهیم توانست از طریق اثبات علمی و منطقی صحت یا عدم صحت داده های الاه مورد ادعا، به اثبات وجود یا عدم وجود وی نائل بشویم.

خدای مدعی خلقت نمیتواند از مخلوقات مورد ادعای خود بیخبر باشد

خوب! می بینیم که در این شرایط مبهم برای ادامه این بررسی که در جستجوی شناخت "ماهیت هستی و منشأ خلقت" است، راه دیگری باقی میماند جز آنکه:

1- یا باید از ادامه این راه ممنوع تحقیق فلسفی پرهیز کرد و هرگونه پرسش علمی و فلسفی در مورد صحت این ادعاهای دینی را از فکر و ذکر خود به دور انداخت. مثل خلیجهای دیگر، حتی مثل میلیونها و میلیاردهای دیگر، بدون هرگونه سؤال و جوابی، به وجود موجودی که هیچ منطقی برای بودنش نمی یابی، اعتراف بکنی؛ و نه فقط اعتراف بکنی، بلکه حتی ایمان! بیاوری. هرگونه کنکاش فکری و فلسفی را شیطانی بخوانی و خود را از هرچه فکر کردن و اندیشیدن است برهانی. به هرچه تحقیق، سؤال و کنجکاوی در مورد بود و نبود خود، جهان و خالق مورد ادعا پشت بکنی. و به جای اینهمه، با اشک و آه و زاری از خالقی که عادت دارد بندگان را برای جرائمی که مرتکب نشده اند، گناهکار دانسته و مجازات بکند، تقاضای عفو و بخشش بکنی.

2- یا که نه! باید واکنش غیرمنطقی و تندروانه اینان را با عمل غیرمنطقی و تندروانه متقابلی پاسخ بدهی و بدون هرگونه بررسی علمی و بحث فلسفی، هرگونه ادعای دینی را بر اساس مثال "از کوزه همان تراود که در اوست"، مردود بشماری و به کناری بگذاری. باید آن بکنی که بسیاری انجامش داده و میدهند. هرگونه ادعای دینی را از اساس رد بکنی و با این کار، حداقل خود را از ترس و وحشت هرچه تهدید و تنبیه زمینی و آسمانی است برهانی. و به قولی خود را با روگردانی از

دینی که باورمندانش را با شکنجه، و درد و رنج این و آنجهانی تهدید میکند، از همه تهدیدات و تنبیهات دینی و آثارش نجات بدهی. کدامیک؟

سوابق تاریخی اما، نشان میدهند که هیچکدام از این دو راه کسی را به ساحل عافیت فلسفی نمیرساند. نمیرساند، چرا که پذیرش یا رد دین و الله مورد ادعا اگر بدون منطق و دلیل انجام بگیرند، همچون دو سوی یک سکه قلابی عمل میکند. **خطش به همان اندازه می ارزد که شیرش!** در یک طرف این سکه، صدها میلیون مردمی قرار دارند که به راه تسلیم و تبعیت از این ادیان رفته و میروند، بدون آنکه سؤالی از سؤالاتشان را مطرح بکنند، یا به سؤالی از سؤالاتشان پاسخی منطقی دریافت بکنند.

در سوی دیگرش هم، اینهمه انکار کنندگانی وجود دارند که چون دلیل و منطقی برای انکار خود تولید نکرده اند، جز اینکه "هائی را با هوئی" جواب بدهند، راه به هیچ روشنی و روشنگری نبرده و نمی برند. نبرده و نمی برند، چرا که:

- **"انکار بدون منطق" همانند "ایمان بدون منطق" است.**
"مثل رهیدن از این چاه و چاله، و افتادن به چاه و چاله دیگر است".

البته این

راه و روش انکاری بسیاری را از تأثیرات دین تهدیدگری که هیچ دلیلی برای نشان دادن صحت ادعاهایش ندارد میرهاند، ولی خطرش در این است که با این روگردانی بدون منطق، رها شدگان از این چاه و چاله به چاه و چاله های دیگری بیافتند که در ماهیت با چاه و چاله دینی مترادف

اند، یا تفاوت چندانی با آن ندارند. چرا که بدون به کار گرفتن ابزار عقل و منطق بشری، رهیدن از نادرست و پیوستن به درست ناممکن است.

رهیدن از نادرست و پیوستن به درست فقط با گذر از فیلترهای دانش و خرد ممکن و میسر است. دانش و خرد، ابزار و "تنها ابزار بیولوژیکی انسان" برای سنجش و ارزیابی درست و غلط اند. بدون بهره گیری از این ابزار، هیچ شناخت و آگاهی بی برای انسان فراهم نمی آید. در واقع، کارکرد این ابزارهای بیولوژیکی و ویژگیهای ناشی از علم و منطق انسان را از حیوانات متمایز میکند. کارکرد این ابزارهاست که به انسان توانائی هائی از درک و فهم می بخشد که هیچ حیوان شناخته شده دیگری ندارد. به بیان دیگر،

- عقل و منطق علمی، ویژگی و تنها ویژگی منحصر به فرد انسان، و به خصوص انسان هوشمند هوموسپین اند. تنها ویژگیهائی اند که انسان را انسان ساخته و نسبت به بقیه حیوانات متمایز کرده اند. این است که بدون بهره مندی از این ویژگیها، هیچ شناختی، و درک و فهمی فراهم نمیشود.

نتیجه آنکه بدون عبور دادن سؤالات و دریافتهایمان از فیلترهای خرد و منطق هر کاری هم نکنیم- چه چشم بسته ایمان بیاوریم، یا چشم بسته رو برگردانیم- به هیچ دانش و دانائی بی نمیرسیم و به هیچ راهی جز راه باطلاق جهالت تاریخی نمیرویم.

به خاطر این ویژگیهای پر بهای انسان هوشمند هوموسپین هم هست که فرزند انسان با سؤالات و اعتراضات فلسفی به دنیا می آید. با تولدش به آغاز راه بلندی از جستجوی منشأ و هویت خود و هستی اش گام می نهد.

به خاطر این ویژگیها هم هست که انسان، فهیم و آگاه ارزیابی میشود. انسان هم احساس مسئولیت میکند و هم مسئول شناخته میشود. انسان هم حق گزینش دارد و هم بهای خوب و بد گزینشهای خود را هم می پردازد. انسان برمیگزیند تا:

- یا از عقل و منطقتش بهره بگیرد و به یاری آنها حقیقت زندگی اش را بیابد، یا برای یافتنش بکوشد،
- یا اینهمه دارائیهای ذهنی و عقلانی بی را که با تولد خود به دنیا آورده و بر اساس قانونمندیهای بیولوژیکی ناظر بر خلقت و تکامل، رشد داده یا باید رشد بدهد، بدون استفاده رها بسازد.

لازم به یادآوری است که اینهمه حاوی این معنی نیست که خرد و منطق علمی بشر به رفع همه مشکلات بشر کفایت میکنند، یا میتوانند به هر سؤال بشر پاسخی درست ارائه بدهند.

این حتی به این معنی هم نیست که آنچه با علم و منطق فراهم می آید، حتماً باید درست، یا باید همیشه و به تمامی درست باشد.

اینهمه بلکه به این معنی است که علم و منطق تنها ابزار سنجش و کشف حقیقت بشر اند. تنها ابزار بشر اند، اما با این وجود، همیشه پاسخگو نیستند. به وقتی تمامی، به وقتی هم قسمتی از حقیقت را بیان میکنند. حتی شاید به وقتی هم اصلاً هیچ حقیقتی را در بر نداشته باشند. با این وجود میدانیم که:

✓ آنچه را که عقل و منطق بشر نمی یابد، هیچ مرجع، وسیله و ابزار دیگری هم نخواهد یافت.

به بیان دیگر،

✓ هر ادعائی که غیر علمی و غیر منطقی است، لاجرم هم نادرست و هم غیر قابل مراجعه است.

بدین ترتیب، جهت راه حرکت تحقیق ما نیز خود به خود تعیین میشود. ما نیز برای دستیابی به چگونگی "ماهیت هستی و منشأ خلقت"، راهی جز بهره مندی از تجربیات علمی و منطق فلسفی نداریم. راهی جز گزینش علم و منطق - چه به عنوان معیارهای ارزیابی یا تنها معیارهای شناخت و قضاوت بشری مان- نداریم. راهی جز این نداریم که در این راهیابی فلسفی، هر گام مان را با اتکاء به علم و منطق مان برداریم و هر ادعائی را رها از هرگونه باور و پیشداوری در ترازوی عقل و منطق علمی مان قرار داده و بسنجیم.

در نتیجه، برای ما نیز راهی نمی ماند جز آنکه ادعاهای دینی و ایمانی را نیز با منطق علمی و فلسفی مان در بوتهٔ آزمایش قرار بدهیم. ادعاهای دین خانگی مان اسلام و کتابش قرآن را نیز در این ترازوی سنجش بسنجیم و از این طریق، راست و غلط را از همدیگر جدا بسازیم. راهی نداریم جز آنکه با این ابزار سنجش و ارزیابی از میان ادعاهای ممکن و ناممکن دینی بگذریم، و هر چه را که خیالی و افسانه ای، یا غیر علمی و غیر منطقی است، به دور بریزیم. به دور بریزیم تا از مابقی آن چه علمی و منطقی است، برای ادامهٔ این تحقیق و جستجوی فکری و فلسفی مان توشه برداریم و نتیجه ای درست بگیریم.

فراموش نکنیم که به طور منطقی، لازمه صحت ادعای خلق کردن و حتی ساختن هر چیزی، در مرحله اول داشتن شناخت کافی و وافی خالق و سازنده از آن چیز است. این دلیل منطقی اما، فقط در مورد خالق و خلقت صدق نمیکند، بلکه حتی در موارد بسیار نازل تر از آن، در مورد ساختن و پرداختن اشیاء هم صادق است. یک نجار که حتی مدعی خلقت هم نیست، نمیتواند ادعای ساختن میز و صندلی بی را که نمی شناسدشان پیش بکشد. یک چنین نجاری لزوماً باید قبل از همه بتواند به درستی، کمیت و کیفیت میز و صندلی مورد نظر خود را تعریف و توصیف بکند. اما اگر نتواند تعریف و توصیف بکند، اگر اطلاعاتش از آن میز و صندلی با واقعیات آنها نمیخوانند و به تمامی نادرست اند، در آنصورت حکم منطقی این است که ادعای این فرد در مورد ساختن این اشیاء بیجاست. نادرست است. خالی بندی است!

همین نتیجه منتها با تأکید بسیار شامل الاه مدعی خلقت هم هست، با این تفاوت که در اینجا الاهی مطرح میشود که نه فقط ادعای ساختن، بلکه حتی ادعای خلقت این هستیها را پیش میکشد. الاهی که مدعی است که بر خلاف انسان نه اشتباه میکند، نه دچار فراموشی میشود و نه مرتکب خطا میشود.

البته متوجه است که مقایسه موجودی که خود را خالق هستی میخواند با نجاری که هیچ ادعائی جز ساختن و پرداختن مصالح چوبی ندارد، مقایسه ای مع الفارق است، ولی از آنجا که هیچ موجودی غیر از الاه مورد ادعای این ادیان، ادعای خلق کردن چیزی را پیش نکشیده و نمیکشد، لاجرم به جای موجودی خالق، فرد سازنده ای را به قیاس میکشیم تا بدینوسیله نشان بدهیم که وقتی "شرط اطلاع و آگاهی از ساخته های خود" در مورد نجاری که فقط سازنده میز و صندلی است،

لازم و واجب است، این شرط در مورد الاهی که ادعای خلقت جهان و انسان را پیش میکشد، بدیهی و حتی غیرقابل بحث و تردید است. پیش شرط وجود یک چنین الاهی مدعی خلقت جهان و هستی است. بدین معنی:

1 - در جایی که نجار ساده ای که نمیتواند شکل، شمایل و چگونگی میزی را به درستی توضیح بدهد، به طور منطقی نمیتواند سازنده آن میز باشد،

2 - خدای خالق که حرفهایش در مورد خلقت جهان و مخلوقات مورد ادعایش به تمامی نادرست، غیرقابل اثبات و مغایر واقعتهای عینی اند، نه تنها نمیتواند خالق این هستیها و مخلوقات، بلکه حتی سازنده اینها باشد.

اگر یک چنین نجاری نتواند وجود داشته باشد، یک چنین خدائی، مطلقاً نمیتواند وجود داشته باشد.

در این راستا، بررسی "سفر پیدایش" یا داستان خلقت جهان و انسان از زبان الاهی خالق مورد ادعا، که در تورات و به تبع آن در قرآن نیز آمده، از جهات مختلف جنبه تعیین کننده میگردد. از نظر تعیین احتمال بود و نبود الاهی مورد ادعا تعیین کننده میشود، چرا که داده های موجود در فصل "سفر پیدایش" این کتابهای آسمانی، هم تاریخ و مدت، و هم شکل خلقت زمین، آسمان و انسان را به دست میدهند. داستان خلقتی را شرح میدهد که طبق ادعای کتابهای آسمانی عهد عتیق، عهد جدید و قرآن، مستقیماً از زبان خالق و سازنده اش نقل شده است. در برگزیده تاریخ خلقت جهان و انسان به زبان خدای خالق مورد ادعاست.

هم از این رو، قصه "سفر آفرینش یا خلقت"،

1. هم منبع تاریخی مهم و بی رقیبی است که بنا به ادعا از سوی خدای خالق تورات، انجیل و قرآن نازل شده و،
2. هم نشاندهنده میزان علم، حکمت و دانش این خدا یا الاله خالق مورد ادعا است. از همان رو نیز این توضیحات میتوانند روشن بکنند که آیا خدای آسمانی مورد ادعا از مخلوقات مورد ادعایش اطلاع دارد، یا ندارد. میتوانند نشان دهند که اطلاعات این خدای خالق مورد ادعا در مورد مخلوقات مود ادعایش کافی و وافی است یا نه، و چه مقداری از آنها علمی، درست و منطقی، یا غیرعلمی، غلط و غیرمنطقی است.

بدین ترتیب، ارزیابی صحت علمی و منطقی این ادعاها میتواند روشن بسازد که:

1. آیا این ادعاها درست و علمی اند و میتوانند از سوی موجودی نقل شده باشند که بنا به این ادعاها، جهان و انسان را خلق کرده است،
2. یا نادرست و غیرعلمی اند و هم از آنرو، نازل کننده آیات ناظر بر این اطلاعات نادرست، نمیتواند خالق این جهان و انسان باشد.

به بیان دیگر، تعیین میزان صحت "قصص آفرینش" در این کتابهای آسمانی، نشان خواهد داد که ادعاهای این ادیان در تورات و قرآن در مورد وجود یهوه یا الهی که گویا جهان و هرچه در آن است را خالق کرده:

1. علمی، منطقی و منطبق با واقعیت‌های موجود اند، که در آنصورت، احتمال وجود یک چنین خالقی که این کتابها و آیاتشان را نازل کرده، وجود خواهد داشت،

2. یا غیر علمی و غیر منطقی اند، که در آنصورت، احتمال وجود یک چنین خالق که حتی قادر به توضیح مشخصات مخلوقات مورد ادعای خود نیست، رد شده و منتفی خواهد شد.

به خاطر این ویژگیها و انتظارات تعیین کننده هم هست که ما نیز سفر تحقیقات فلسفی خود را با بررسی و تعیین راست و غلط بودن آیات ناظر بر خلقت جهان در کتابهای آسمانی ادیان سامی از یهودیت تا اسلام آغاز کرده و ادامه میدهیم.

روزشمار خلقت شش روزه جهان و انسان از زبان یهوه و الاه¹⁴⁵ خالق

روز اول: آفرینش نور و روشنایی

در ابتدا، خداوند آسمان و زمین را آفرید¹⁴⁶. زمین تھی و بائر بود و تاریکی روی آبها و روح خدا (؟) سطح آبها را فراگرفت. و خدا گفت روشنائی بشود، روشنائی شد و خدا روشنائی را دید که نیکوست¹⁴⁷، و خدا روشنائی را از تاریکی جدا ساخت. و خدا روشنائی را روز و تاریکی را شب نامید¹⁴⁸ و شام بود و صبح بود روز اول. (آیات 5-1)¹⁴⁹

- **توضیحات قابل توجه:** (یک روز به زمان یک دور گردش زمین به دور خود اطلاق میشود. استفاده از ترم "روز" برای زمانی که هنوز نه زمینی موجود بود و نه چرخشی به دور خودش واقعیت پیدا کرده بوده، هیچ معنائی ندارد جز آنکه این کتاب و نویسنده ظاهراً آسمانی اش از موضوع به این سادگی و بدیهی خلقت هیچ نمیدانسته و به تمامی بی اطلاع بوده است.

¹⁴⁵ در اینجا ترم الاه به جای ترم الله مورد استفاده قرار میگیرد (ر. ک. به زیرنویس مربوطه به شرح پیشین).

¹⁴⁶ بعداً خواهیم دید که آیات قرآن در جائی از خلقت زمین و آسمان به دست الله و در جای دیگر، نه از خلقت، بلکه از به کنترل در آوردن زمین و آسمانی که از قبل موجود بوده، حرف میزنند.

¹⁴⁷ یعنی انگار خدا نمیدانسته که روشنائی نکوست و پس از این تجربه بدان پی برده است.

¹⁴⁸ این میرساند که خدای نازل کننده این آیات از علم ساده و بدیهی امروزی در مورد علل پیدایش شب و روز بی اطلاع بوده است.

¹⁴⁹ کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، سفر پیدایش، باب اول، پیشین.

- لازم به یادآوری است که در گزارش علمی فصل پیش معلوم شد که در آغاز "بیگ بنگ" و صدها میلیون سال پس از آن، به سبب سنگینی و فشردگی بسیار زیاد جرم یا چگالی ماده اولیه تشکیل دهنده جهان، نور از ماده موجود عبور نمی‌کرد. عبور نور و روشن شدن جهان بسیار دیرتر، یعنی پس از انبساط نسبی جهان و تقلیل جرم یا چگالی ماتریالی تشکیل دهنده جهان در حال پیدایش ممکن شد.

- در ضمن، بر خلاف این ادعا که زمین در آغاز خلقت خلق شد، دیدیم که داده های علمی فصل پیشین به صراحت نشان می‌دهند که خلقت زمین، نه همزمان با آغاز خلقت، بلکه حتی میلیاردها سال پس از آن اتفاق افتاده است.

- توجه داریم که شب و روز محصول ثانوی چرخش زمین به دور خود و در برابر تابش نور خورشید است. بدین معنی، هر جا یک چنین شیئی در برابر یک منبع نور به دور خود بچرخد، یک سوی آن تاریک و یک رویش روشن میشود. در نتیجه، برخلاف این ادعا، شب و روز نه پدیده ای مستقل و قابل خلق، بلکه محصول ثانوی گردش زمین به دور خورشید است و هم از این رو، نیازی به خلق شدن جداگانه ندارد.

روز دوم: آفرینش آسمان

و خدا گفت فلکی باشد در میان آنها و آنها را از هم جدا کند. و خدا فلک را بساخت و آب های زیر فلک را از آب های بالای فلک جدا کرد و چنین شد. و خداوند فلک را آسمان نامید و شام بود و صبح بود روز دوم (آیات 6-9)¹⁵⁰.

¹⁵⁰ کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، سفر پیدایش، باب اول، پیشین.

• **توضیحات قابل توجه:** (بدین معنی، گویا افلاک یا آسمان به این عظمت فقط برای جدا کردن آبها (کدام آبها؟) خلق شده بوده و در نتیجه، ابعادش فقط محدود به حد و حدود اقیانوسها و آبهاست. میدانیم که این تصور از فلک و افلاک به کلی غلط است و با واقعیت جهان موجود نمیخواند.

- در ضمن، ترم "میان آبها" در این آیه، محصول یک درک غلط از آبهای روی زمین و آبهای بالای زمین است. بدین معنی که انگار یک منبع آب در روی زمین و یک منبع آب هم در بالای زمین، یعنی آنجا که ابرهای باران را قرار دارند، وجود دارد. البته اینگونه اطلاعات نادرست از خالق واقعی این هستی ها به کلی بعید است

- در گزارش علمی فصل پیشین دیدیم که آب محصول ثانوی ناشی از پیدایش و ترکیب هیدرژن و اکسیژن در شرایط زمین و برخی از ستارگان بوده، و بسیار دیر تر و میلیاردها سال پس از انفجار بیگ بنگ به وجود آمده است. در واقع، آب مقدم بر به وجود آمدن افلاک نبوده و نمیتوانسته باشد، چرا که در آنصورت باید هم مواد تشکیل دهنده آب و هم شرایط ترکیب آنها قبلاً وجود میداشته، که نداشت.

روز سوم: آفرینش زمین و دریاها

و خدا گفت آب‌های زیر آسمان در یک جا جمع شوند و خشکی ظاهر گردد و چنین شد. و خدا خشکی را زمین نامید¹⁵¹ و اجتماع آب‌ها را دریا نامید و خدا دید که نیکوست¹⁵². و خدا گفت زمین نباتات برویاند، علفی که تخم بیاورد و درخت میوه ای که موافق جنس خود میوه آورد. که تخمش در آن باشد، بر روی زمین؛ و چنین شد و خدا دید که نیکوست¹⁵³. و شام بود و صبح بود روزی سیم. (آیات 10-13)¹⁵⁴

- **توضیحات قابل توجه:** (این حرفها در مقایسه با اطلاعات علمی امروزی که در فصل پیشین هم توضیح داده شده، قابل درک و فهم نیستند. برای درک و فهم این حرفها باید از دیدگاه تورات، که مستقیماً به قرآن نیز راه یافته، در مورد شکل و موقعیت زمین مطلع بود. بر اساس آیات صریح قرآن، گویا زمین:
 - مرکز هستی و کائنات است،
 - به جای کروی بودن، صفحه ای مسطح است.
 - به جای حرکت در جایی ثابت و ساکن ایستاده و خورشید به دور آن میچرخد و موضوعات تعجب آوری از این دست¹⁵⁵.

¹⁵¹ ظاهراً نویسنده یا نویسندگان این متون فراموش کرده اند که بنا به این قصه ادعائی در آیه یک، خدا زمین را در روز اول خلق کرده بوده است.

¹⁵² یعنی که انگار خدا نمیدانسته که آنها یکجا جمع میشوند و مشترکاً دریا را تشکیل میدهند. پس از این تجربه بدان پی برده است.

¹⁵³ پیشین.

¹⁵⁴ کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، سفر پیدایش، باب اول، پیشین.

¹⁵⁵ ر. ک. به آیات قرآن در فصل بعدی.

روز چهارم: آفرینش ماه و ستارگان

خدا گفت: نیرها¹⁵⁶ (اجرام) در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و برای آیات (؟)، زمان‌ها، روزها و سال‌ها باشند. و نیرها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنایی دهند و چنین شد. خداوند دو نیر بزرگ ساخت¹⁵⁷. نیر اعظم را برای سلطنت (؟) روز و نیر کوچک¹⁵⁸ را برای سلطنت شب¹⁵⁹، و خدا آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنایی دهند. و تا سلطنت نمایند بر روز و شب، و روشنایی را از تاریکی جدا کنند¹⁶⁰ و خدا دید نیکوست¹⁶¹. و شب بود و روز بود روزی چهارم (آیات 14-20)¹⁶².

• **توضیحات لازم:** (باید توجه کرد که بر اساس باور و ادعاهای ادیان سامی و کتابهای معروف به کلام الله آنها، زمین مرکز جهان و خلقت است. بر اساس این ادعا، همه اجرام آسمانی فقط برای انجام کاری برای زمینی که گویا مرکز جهان است خلق

¹⁵⁶ نوردهنده و روشنی بخش (فرهنگ معین)

¹⁵⁷ اینهمه نشان میدهد که خدای نازل کننده تورات نه از بزرگی خورشید و ماه، و نه حتی از عظمت کهکشانها و ستارگان اطلاع داشته است. قبلاً دیدیم که شرط اول خالق بودن، داشتن اطلاع درست از شیئی مخلوق است. اگر اطلاعی ندارد، پس خالق اش هم نیست.

¹⁵⁸ بدین معنی خدای خالق جهان و هستی فکر میکند که ماه از خود می‌تابد و نمیداند که نور و روشنایی ماه نه از خود ماه و منبع نور درونی اش، بلکه ناشی از انعکاس نور خورشیدی است که بر ماه می‌تابد.

¹⁵⁹ این مفاهیم در مورد علت وجودی خورشید و ماه، با جملات مشابهی در قرآن هم قید شده‌اند.

¹⁶⁰ به این معنی، انگار که اینهمه کهکشانها و ستاره‌ها فقط همچون صفحه‌ای بر بالای زمین قرار دارند و فقط به درد روشن کردن زمین میخورند. دیدیم که این ادعاهای نادرست نیز با جملات افزوده تری در قرآن تکرار شده‌اند.

¹⁶¹ ر. ک. به زیرنویس پیشین در مورد خدائی که انگار قبلاً هیچ نمیدانسته، ولی حالا که تجربه کرده، میداند.

¹⁶² تورات، سفر پیدایش، باب اول، آیات 1-31، پیشین.

شده اند. داستان خلقت آدم و باقی قضایا در تورات و قرآن نیز بر اساس این باور نادرست ساخته و پرداخته شده اند. این است که ضرورت خلقت خورشید و ماه فقط از طریق کارکرد آنها در رابطه با زمین توجیه شده و توضیح داده میشود. مثلاً به بیان قرآن، خورشید برای ایجاد روشنایی و گرما، ماه برای روشن کردن شب و هدایت کاروانهای در حال حرکت عربستان در شبهای تاریک، و ستارگان نیز برای تزیین سقف زمین! ساخته و پرداخته شده اند. در آنصورت این سؤال مطرح میشود که اگر همه هستیهای موجود در آسمان فقط برای انجام کاری برای زمین و زمینیان خلق شده اند، پس اینهمه میلیارد میلیارد کهکشان و ستاره دور و نزدیک که به هیچ درد زمین نمیخورند برای چی خلق شده اند؟ این سؤال هیچ پاسخی ندارد جز آنکه نویسندگان این کتابهای آسمانی از این هستی هائی که امروزه جزو اطلاعات عمومی محصلان مدارس پیش دبیرستانی به حساب می آیند، هیچ اطلاعی نداشتند¹⁶³.

- در ضمن، میدانیم که حتی خورشید که به سبب سنگینی چگالی یا جرم عظیمش توانسته با استفاده از جاذبه نیوتونی این منظومه را در پیرامون خود به وجود آورده و حفظ بکند، در مقام مقایسه

¹⁶³ بسیاری از اسلامیان امروزی که دیگر قادر به سرپوش نهادن به بی اطلاعی الله شان از منظومه شمسی و جهان نیستند، سعی میکنند گناه این بی اطلاعی الله شان از مخلوقات خود را به گردن موجودات زمینی بیاندازند. از آنجمله متکلم اسلامی عبدالکریم سروش، برای رفع شرمندگیش از وجود این نقیصه ها در قرآن آسمانی اش، این ادعاهای ناممکن ضدعلمی در قرآن را نه به گردن الله خالق نازل کننده این آیات، بلکه به گردن علوم فیتاغورثی زمان نزول می اندازد (ر. ک. به "قبض و بسط تنوریک شریعت"، عبدالکریم سروش، چاپ طلوع آزادی، 1979). این نوع مدافعات، خود اقرار بر این واقعیت است که آیات قرآن از سوی کس یا کسانی نگارش یافته اند که دانشی بیش از آنچه علوم فیتاغورث آنزمان ارائه میداد نداشت یا نداشتند.

با ستارگان بزرگ این جهان فراخ و با عظمت در حدی نیست که از سوی خالقش "نیر بزرگ صاحب سلطنت!" خوانده شود. کجا مانده به ماه که حتی ستاره مستقلی هم به حساب نمی آید، و در واقع، در این جهان غول پیکر ماهواره خرد و ناقابلی بیش نیست. حالا چرا این مدعی خلقت جهان این ماه ناقابل را "نیر صاحب سلطنت شب" نام داده، سوالی است که هیچ جوابی ندارد، غیر از آنکه نویسنده این آیات هیچ اطلاعی از ابعاد ماه و ستاره، و آسمان و زمین نداشته و همه اجرام را به اندازه رؤیت شان از زمین مورد قضاوت قرار میداده است.

روز پنجم: آفرینش پرندگان و ماهی ها

و خدا گفت آبها از انبوه جانوران پُر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند. پس خدا نهنگ های بزرگ آفرید و همه خزندگان را که آب ها از موافق جنس آن ها پر شد و همه پرندگان بالدار به اجناس آن ها بساخت و خدا دید نیکوست¹⁶⁴. و خدا آن ها را برکت داده گفت بارور و کثیر بشوند¹⁶⁵. و شب بود و صبح بود روزی پنجم. (آیات 24-21).¹⁶⁶

• **توضیحات قابل توجه:** (علم نشان میدهد که در آغاز خلقت موجودات زنده، ابتدا سلولها و مولکولهای اولیه به وجود آمدند. بعد بر اساس قانونمندی "انتخاب اصلح"، جریان تکامل به راه

¹⁶⁴ پیشین.

¹⁶⁵ توجه داریم که طبق داده های علمی، این موجودات در زمانهای مختلف به وجود آمده و در واقع نه مخلوق مستقل و لحظه ای، بلکه محصول تکامل درازمدت همدیگر اند.
¹⁶⁶ کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، سفر پیدایش، باب اول، پیشین.

افتاد و این سلولها و مولکولهای اولیه را تا به گیاهان و حیوانات رشد داد، و از آنجا نیز تا به حیوانات پیچیده تر و انسان پیش برد. علم نشان میدهد که این خلقت دارای **نظمی منطقی** است. آیات کتابهای مقدس این ادیان نه فقط مدعی اند که این موجودات را خدای مورد ادعایشان به میل خود خلق کرده، بلکه همچنین اضافه میکنند که "خدای خالق شان در کار خلقت خود تابع هیچ نظم، دلیل و قانونمندی نیست. بدین بیان گویا الله خالق در زمانهایی نامعلوم و به سببهایی نامشخص، موجوداتی را بدون هرگونه تقدم و تأخر منطقی خلق کرده است (زنده میکند، میکشد یا سرنوشتشان را تغییر میدهد).

روز ششم: آفرینش حیوانات و انسان

و خدا گفت زمین جانوران را موافق جنس آن‌ها بیرون آورد. بهائم، حشرات و حیوانات زمین به اجناس آنها بساخت و چنین شد. پس خدا حیوانات زمین را به اجناس آنها بساخت و بهائم را به اجناس آنها و همه حشرات زمین را به اجناس آنها و خدا دید که نیکوست¹⁶⁷. و خدا گفت آدم را به **صورت** ما و موافق **شبیبه** ما¹⁶⁸ بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهائم و بر تمامی زمین و همه حشراتیکه بر زمین

¹⁶⁷ پیشین.

¹⁶⁸ این مفاهیم در مورد خلقت انسان به صورت یا شبیه خدا، در قرآن نیز قید شده اند. در قرآن همچنین خدا دارای اندامی انسانی همانند چشم و گوش و دستهاست. این مفاهیم و آیات با آیات دیگری که الله را رها از مکان و زمان معرفی میکنند، در تضاد قرار میگیرند. در ضمن، آیات تورات و قرآن با برشماری خصوصیات، رفتار، کردار و احساسات نوعاً بشری و انسانواره الله نشان میدهند که در واقع این الله است که شبیه انسان ساخته و پرداخته شده است. میدانیم که علوم انسانی و مردمشناسی بر عکس این ادعا را تأیید میکنند و نشان میدهند که بتها و خدایان همه از سوی انسانها و به شکل و با خصوصیات انسانهای برجسته زمان خود ساخته و پرداخته شده اند.

می خزند حکومت کنند. پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید. و خداوند ایشان را برکت داد و خدا به او گفت بارور و کثیر شوید و زمین را پُر سازید و در آن تسلط نمائید و ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین میخزند حکومت کنید. و خدا گفت همانا همه علف‌های تخمداری که به روی تمام زمین است و همه درخت هائی که در آنها میوه درخت تخمدار است به شما دادم تا برای شما خوراک باشد. و به همه حیوانات زمین و به همه پرندگان آسمان و به همه حشرات زمین که در آنها حیات است، هر علف سبز را برای خوراک دادم و چنین شد. و خدا هرچه ساخته بود دید و همانا بسیار نیکو بود و شام بود و صبح بود روز ششم (آیه 25-31).¹⁶⁹

• **توضیحات قابل توجه:** (ادیان یکتاپرست سامی نه فقط زمین را مرکز جهان، بلکه همچنین انسان را نیز مرکز و هدف هستی و خلقت معرفی میکنند. دیدیم که بر اساس دستاوردهای اثبات شده علمی، انسان از همان قماش پدید آمده که سایر حیوانات. بین حیوانات با انسان، به خصوص بین پستانداران با انسان، و بیش همه نیز، بین میمونها و شامپانزه ها با انسان، شباهت و همانندی بسیار نزدیکی وجود دارد. این شباهتها و همانندیها نشان میدهند که:

✓ انسان به عنوان موجودی منحصر به فرد خلق نشده، بلکه محصول تکامل تاریخی در آخرین حلقه شناخته شده حیوانات روی زمین است.

¹⁶⁹ کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، سفر پیدایش، پیشین.

- جالب است بدانیم که بچه شمپانزه، یعنی آخرین خویشاوند انسان که حدود 4-5 میلیون سال پیش از تکامل نوع بشر پس افتاده و درجا زده، از نظر تواناییهای مختلف تا 1,5 سالگی از فرزند انسان همسنش جلوتر میزند، ولی از آن پس، وی به نقطه اوج تکامل بیولوژیکی خود میرسد و وامی ایستد، در حالی که فرزند انسان به رشد افزوده خود ادامه میدهد. مقایسه DNA های شمپانزه با انسان نیز به قدری یکسانند که شمارش این یکسانیها در سالهای اخیر محققین ژنتیک را نیز متحیر کرده است.
- بعداً خواهیم دید که در واقع، خدا و الیه خالق، ساخته و پرداخته نیازهای تاریخی انسان است. هم از این رو، نه اینکه خدا انسان را شبیه و به صورت خود کرده، بلکه این انسان است که برای خود خدائی شبیه خود به وجود آورده است. این خصوصیات انسانواره الیه در قرآن نیز به صراحت و به طور مکرر بیان شده و رویهمرفته به توضیح الیه منجر شده که از جنبه های مختلف همانند انسان، آنها انسان سرقبیله زمان نزول در عربستان است. الیه که هم وصف اندامها، و هم نوع اعمال، تصمیمات و رفتارشان از روی انسان، اما نه انسان امروزی، بلکه انسان توانمند آنروزی کبیه برداری شده اند¹⁷⁰.

روز هفتم: روز استراحت و تعطیلی

و آسمان ها و زمین و همه لشکر آن ها تمام شد. و در روز هفتم، خدا از همه کار خود که ساخته بود فارغ شد و در آن روز از همه کار خود که

¹⁷⁰ برای توضیحات بیشتر ر.ک. به کتاب "فلسفه وجود الیه".

آفریده بود آرامی گرفت (استراحت کرد)¹⁷¹. پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس کرد زیرا که خدا از همه کار خود که ساخته بود آرام گرفت (آیات 4-1).¹⁷²

• **توضیحات قابل توجه:** (بعداً خواهیم دید که تضاد و تعارض رایج و غالب در قرآن، شامل این زمانبندی شش روزه هم میشود. به طوری که الله قرآن از سوئی در مورد خلقت شش روزه تعدادی آیه نازل کرده (آیه 38 سوره ق، آیه 3 سوره یونس، آیه 54 سوره اعراف، آیه 4 سوره الحديد، آیه 59 سوره فرقان و آیه 4 سوره سجده و سایر)، ولی از سوی دیگر هم در آیاتی بدون آنکه حساب کار را داشته باشد، این شش روز را به هشت روز یا بیشتر رسانده است (آیات 12-9 سوره فصلت). این در حالی است که الاله نازل کننده آیات قرآن بعداً بدون آنکه این آیاتش را به یاد بیاورد با آیات دیگری ادعا کرده که هرچه الله بخواهد همان آن و همان لحظه خلق میکند و احتیاجی به زمان و روز و هفته ندارد (آیه 50 سوره القمر و آیه 77 سوره النحل).

- بعداً خواهیم دید که نه فقط تورات بلکه قرآن نیز حتی بیش از آن، پر از آیاتی است که نسبت به هم متعارض اند و از نظر معنی و محتوی در تضاد با همدیگر قرار میگیرند. وجود اینگونه آیات متعارض در این کتاب آسمانی، به تنهایی احتمال وجود الله مورد ادعای این کتاب را به حد کافی ناممکن میسازد.

¹⁷¹ این آیه که معرف خسته شدن و استراحت کردن خداست، در قرآن بر اساس آیاتی انکار شده و الله را بی نیاز از خسته شدن و استراحت کردن معرفی کرده است.
¹⁷² کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، باب دوم، پیشین.

(این موضوع را در بحثهای آتی با ذکر آیات مربوطه مورد
بحث قرار خواهیم داد.)

"آیات آسمانی" ناظر بر خلقت جهان و انسان به تمامی نادرست، غیر علمی و غیر منطقی اند

مرور ساده ای بر این داستان آفرینشی که خدای خالق مورد ادعا در کتابهای آسمانی تورات و قرآن نقل کرده و یک مقایسه ساده بین این ادعاهای دینی با حقایق عینی و دستاوردهای علمی فصول پیشین در مورد خلقت جهان نشان میدهند که:

- آیات ناظر بر آفرینش در این کتابها، چه تک تک یا به تمامی، با همه واقعه‌های موجود و دستاوردهای علمی در مورد خلقت جهان، زمین و انسان مغایر اند، و هیچ وجه مشترکی بین این ادعاها با حقایق علمی و عینی موجود وجود ندارد.

لازم به یادآوری است که این ادعاهای نادرست با آیات متعدد قرآن نیز مورد تأیید قرار گرفته اند. آیات قرآن نه فقط بر این ادعاهای به اصطلاح الهی و آسمانی تورات مهر تأیید زده، بلکه حتی به همان اندازه این اطلاعات بهت‌انگیز ضد علمی، ضد عقلانی و ناممکن را الهی و آسمانی خوانده و عین حقیقت معرفی کرده است.

بدین معنی، کتاب عهد عتیق از این نظر که گویا ال‌اه خالق همه جهان و موجودات آنرا در طول شش روز خلق کرده، عیناً و حتی با تعارضات افزونتری در قرآن نیز کپی برداری شده است.

این در حالی است که علوم امروزی به صراحت نشان میدهند که:

1. خلقت جهان نه در شش روز یا حتی شش هزار و ششصد هزار سال، بلکه در میلیاردها سال آغاز شده و این جریان خلقت حالا پس از این میلیارد سال که از زمان بیگ بنگ گذشته هنوز هم به پایان نرسیده و ادامه دارد.

2. زمان بین پیدایش یا خلقت جهان از ماده اولیه تا کیهانشانها و از آنجا نیز تا کرات آسمانی، کره زمین و انسان، نه یک یا پنج روزی که در این کتابهای آسمانی ادعا شده، بلکه حتی میلیاردها سال طول کشیده است.

در نتیجه، این ارقام داده شده از سوی الیه تورت و قرآن به قدری با ارقام نجومی منابع علمی متفاوتند و این تفاوتها تا به جایی فاحش اند که نه فقط هیچ وجه یا نکته مشترک و مشابهی بین این ادعاهای دینی با حقایق علمی موجود وجود ندارد، بلکه حتی آنچه این ادیان و خدایان و کتابهای آسمانی شان ادعا میکنند، به کلی مغایر دستاوردهای علمی و به تمامی مخالف واقعیتهای موجود و از اساس نادرست اند. به بیان دیگر، این تفاوتهای فاحش و اینهمه ادعاهای نادرست الیه خالق در کتابهای آسمانی اش به صراحت نشان میدهند که:

- نه این کتابهای معروف به آسمانی در مورد خلقت جهان و انسان حرفی درست، عینی، علمی و منطقی مطرح کرده اند و،
- نه اظهارات الیه خالق این ادیان در مورد خلقت و مخلوقات مورد ادعایش درست، علمی و منطقی اند.

بدیهی است در جایی که ادعاهای این الیه در مورد خلقت جهان و انسان به کلی با دستاوردهای علمی و منطقی مغایر و به تمامی نادرست اند، ادعاهای اساسی تر وی در مورد وجود خود، که گویا هم خالق جهان و هم منشأ هستی است، نیز از نظر منطقی به کلی فاقد ارزش است و مردود شمرده میشوند.

مردود شمرده میشوند، چرا که خدا یا الیه خالق که نتوانسته و نمیتواند آدرس درست خلقت و مخلوقات مورد ادعایش را بدهد، به طور منطقی نه تنها نمیتواند خالق این جهانی که نمی شناسدش باشد، بلکه بالاتر از آن، حتی نمیتواند خود را به عنوان هستی یا منشأ هستی این جهان و پیدایش قلمداد کند. از این رو:

✓ نه این آیات نادرست تورات و قرآن در مورد خلقت جهان و انسان، از سوی خالق ممکن این جهان آمده (و لاجرم ساخته و پرداخته انسانهای فاقد دانش زمان نزول اند) و،
✓ نه اساساً احتمالی برای وجود چنین موجود خالق که اینهمه از مخلوقات مورد ادعای خود بی اطلاع و ناآگاه است وجود دارد.

به بیان دیگر، یک چنین آیاتی که با دستاوردهای علمی نمیخوانند و تا این اندازه با واقعیت عینی و حقیقت اشیاء مغایر اند،

- نه فقط نمیتوانند از سوی خدای خالق که بنا به ادعای جهانی به این پیچیدگی و نظم را خلق کرده، نازل شده باشند، بلکه حتی،

- محصول فکر و اندیشه فرد و افراد در ردیف انسانهای چهار کلاس درس خوانده امروزی هم نمیتوانند باشند.

این و اینگونه ادعاهای غیرواقعی و نادرست فقط میتوانند از سوی انسانها، آنهم انسانهایی بیان شده باشند که هیچ اطلاعات ولو اولیه از جهان، و ساختار و فونکسیونهای آن نداشتند. کسانی که انگار جز ابزار حسی پنجگانه و ذهن ناپرورده مردم جوامع بدوی آنزمان هیچ وسیله دیگری برای توضیح و توجیه جهان ناشناس شان در اختیارشان نبود.

باید افزود که این آیات نه فقط با علم و دانش امروزی به کلی مغایر اند، بلکه در مواردی حتی، از دانش و دانائی قابل دسترس زمان خودشان نیز عقب مانده تر اند.

تکرار میکند که مقایسه این ادعاهای نادرست الاله مورد ادعای این ادیان با دستاوردهای علمی و عینی موجود جز به این نتیجه گیری ختم نمیشود که این کتابها،

- نه فقط هیچ اطلاع درست و قابل قبولی از شکل و زمان خلقت

جهان و انسان ندارند، بلکه حتی از درک و فهم ولو ابتدائی

جریان تاریخی "تحول و تکامل جهان و هستی" عاجز اند.

نشان میدهند که خالق مورد ادعای این آیات، اساساً از هرگونه حقیقتی در مورد چگونگی خلقت، یا قواعد و قانونمندی های آن بی اطلاع است.

دیدیم که به طور منطقی، لازمه صحت ادعای خلق کردن و حتی ساختن هر چیزی، در مرحله اول داشتن شناخت کافی و وافی خالق و سازنده از آن چیز است. این دلیل منطقی اما، فقط در مورد خالق و خلقت صدق نمیکند، بلکه حتی در موارد بسیار نازل تر از آن، در مورد سازندگان اشیاء هم صادق است. دیدیم که یک نجار نمیتواند ادعای ساختن میز و صندلی بی را که نمی شناسدشان پیش بکشد. همین نتیجه منها با تأکید بسیار شامل الاله مدعی خلقت هم هست، با این تفاوت که در اینجا الاهی مطرح میشود که نه فقط ادعای ساختن، بلکه حتی ادعای خلقت این هستیها را پیش میکشد. دیدیم که وقتی "شرط اطلاع و آگاهی از ساخته های خود" در مورد نجاری که فقط سازنده میز و صندلی است، لازم و واجب است، این شرط در مورد الاهی که ادعای خلقت جهان و

انسان را پیش میکشد، بدیهی و حتی غیرقابل بحث و تردید است. پیش شرط وجود یک چنین الاهی مدعی خلقت جهان و هستی است.

بدین معنی، در جایی که نجار ساده ای که نمیتواند شکل، شمایل و چگونگی میزی را به درستی توضیح بدهد، به طور منطقی نمیتواند سازنده آن میز باشد، پس:

- یک چنین الاهی هم، مطلقاً نمیتواند خالق جهانی باشد که نمی شناسدش.

هم از این رو:

ادعای آفرینش از سوی یک چنین خالق غیرمنطقی و ناممکن است.

نتیجه

این همه چه چیزی را نشان میدهد، جز آنکه هیچ راه بینابینی در بین این قصص آفرینش نقل شده از سوی الاهی مورد ادعای این ادیان از سوئی، و دستاوردهای علمی موجود از سوی دیگر باقی نمی ماند. هیچ راهی نمی ماند جز آنکه:

- یا باید مطالب این کتابهای آسمانی بی را که گویا از سوی خدای خالق جهان نازل شده بپذیریم، و در آنصورت، اجباراً باید به هرگونه دستاورد علمی و واقعیت عینی قابل اثبات بشر امروزی پشت بکنیم. باید منکر عینیات موجودی بشویم که انسان امروزی می بیند، می شنود و می سنجد. منکر وجود آفتابی بشویم که گرما و نورش با پوست، گوشت و استخوانمان احساس میکنیم.

- یا اگر حقایق قابل اثبات علمی و عینی موجود را می پذیریم و به صحت آنها گردن می نهیم، باید خواهی خواهی قبول بکنیم که:

1. "خدای خالق مورد ادعای این ادیان، هیچ شناختی از نحوه

خلقت مخلوقات مورد ادعای خود ندارد" و،

به همین سبب نیز،

2. نه احتمال وجودش میرود و نه میتواند "وجود داشته باشد".

احتمال وجودش به طور منطقی مردود است.

می بینیم که با این نتیجه گیری برای پیشبرد تحقیق علمی و فلسفی حاضر در مورد "منشأ هستی و خلقت" هیچ راه علمی و منطقی یی جز دور ریختن قصص و ادعاهای آفرینش غیر علمی و غیر منطقی این کتابها باقی نمیماند. هیچ راهی جز رها کردن خود از هرگونه ادعای خلقت جهان و هستی از سوی خالق که نه این جهان و نه این خلقت را می شناسد، و به جای آن، مراجعه به داده های علمی و منطقی باقی نمیماند.

فلسفۀ هستی و منشأ خلقت

جلد یک

مقابلهٔ دین، علم و فلسفه

نوشته

استاد ممنوع القلم

فصل سه- آیات قرآن نیز همان قصه آفرینش ناممکن تورات را تکرار میکنند

نقل مستقیم آیات

ممکن است کسانی فکر بکنند که فصل "سفر آفرینش"، فصلی از تورات و کتاب عهد عتیق است و از همان رو، نتایج به دست آمده در مورد نامحتمل بودن وجود الاه خالق با این دانش و اطلاعات در "سفر آفرینش" ارتباطی با قرآن و داده های آن ندارند و الاه مورد ادعای قرآن را شامل نمیشوند. توضیحات زیر اما، نشان میدهند که قرآن در این موارد:

- به تمامی دنباله رو تورات بوده،
- قصص نقل شده را به عنوان کلام الله پذیرفته و
- همه این موارد و حتی بیش از اینها را در لابلای سوره های خود نقل کرده است.

نشان میدهند که قرآن صحت و مرجعیت این و سایر کتاب عهد عتیق را در مورد این قصص خلقت پذیرفته و با تکرار فراوان این آیات و ادعاهای نادست شان، این ارتباط مستقیم را تأیید کرده و میکند. برای اثبات این ادعا و نشان دادن یگانگی تام و تمام در بین آیات قرآن و تورات، و همچنین برای از بین بردن هرگونه شبهه و سؤال، در زیر مواردی چندی را به شرح زیر مورد بحث و بررسی قرار میدهد:

(یک) قصص قرآن یک کپی برداری از قصص تورات است.

دو) به بیان خود قرآن، الاله قرآن به بیان آیاتش جز همان الاله معرفی شده در کتاب عهد عتیق و تورات، و قرآن جز برگردان همین کتاب تورات و عهد عتیق و جدید به زبان عربی نیست.

سه) قرآن قصه های نادرست تورات در مورد خلقت شش روزه مورد ادعا را به عنوان حقیقتی مسلم به کرات نقل و تکرار کرده است.

چهار) قرآن به جز این، به مواردی از خلقت جهان و انسان اشاره میکند که بیش از این موارد، زیر سؤال، غیرعلمی و نادرست اند و به نحو باورنکردنی با واقعیت‌های موجود و داده های علمی مغایرت دارند.

یک) کپی برداری ناموفق

قصه آفرینش نیز همانند سایر قصص تورات در قرآن نقل و کپی برداری شده است. قرآن که عادت دارد قصص تورات و کتاب عهد قدیم را بدون ذکر مأخذشان تکرار بکند، در اینجا نیز، در آیه ها فراوانش، با اشارات کوتاه و پس و پیش به اینجا و آنجا این قصص خلقت مراجعه میدهد. در اینجا نیز نقل قولهای قرآن، همانند سایر برداشتهایش از تورات، بریده بریده، پس و پیش، پخش شده در سوره های مختلف¹⁷³، و همچنین همراه با اشتباهات و تعارضات

¹⁷³ در جلد دوم کتاب "قرائت قرآن غیردینی" به نگارش محقق ایرانی پروفیسور رضا آیرملو (انتشاراتی اینواند لیت، 2007، سوئد) برخی از قصص قرآن به هر دو ترتیب، هم به ترتیب کتابت و هم به ترتیب نزولی، مورد مقایسه قرار گرفته اند. نتیجه این شده که نواقص مورد بحث در قصصی هم که به ترتیب نزولی تنظیم شده باقی است. بدین معنی، نواقص موجود در قرآن ناشی از پس و پیش بودن مطالب نازل شده است تا شکل شکل کتابت و فصلبندی آیات.

افزوده تری اند¹⁷⁴. این موارد نقل شده همچنین از هیچ نظم منطقی زمانی یا موضوعی موجود در این کتاب مرجع تبعیت نمیکنند¹⁷⁵. با این وجود، مراجعات قرآن و آیاتش به قصص کتابهای پیشین و از آنجمله به داده های قصه آفرینش، به صراحت نشان میدهند که این کتاب به تمامی در مورد و موضوع آفرینش شش روزه و محتوایش به تورات و آیات آن وابسته بوده و هست.

دو) الاله قرآن به بیان آیاتش جز همان الاله معرفی شده در کتاب عهد عتیق و تورات، و قرآن نیز جز برگردان کتابهای یهودی و نصاری به زبان عربی نیست.

اولاً محمد در آغاز دعوت و در دوره ده ساله مکه، به کرات و با آیات فراوانی این ادعا را پیش کشیده که دین اسلام دنباله رو ادیان یهودی و مسیحی و الاله مورد معرفی اسلام نیز جز الاله ادیان یهودی و نصاری نیست. آیات فراوان قرآن برآنند که دعوت محمد و کتاب قرآن، واجد همان محتوای کتابهای قبلی یهودی و نصاری اند. محمد این ادعا را نه تنها برای نشان دادن الهی و آسمانی بودن آیات خودش پیش میکشید، بلکه حتی در آیات فراوانی، دین و کتاب خود را جز ادامه آن ادیان و کتابهایشان معرفی نمیکرد. بر اساس این آیات، علت وجودی کتاب قرآن

¹⁷⁴ ر. ک. به جلد اول کتاب "قرائت قرآن غیردینی"، به قلم محقق ایرانی پروفیسور رضا آیرملو، (انتشارات اینواند لیت، 2006، سوئد).

¹⁷⁵ ر. ک. به جلد دوم و نیمه دوم جلد اول کتاب "قرائت قرآن غیردینی"، پیشین.

و پیامبری به زبان عربی صرفاً برای دعوت مردم عرب زبان مکه و حومه به پذیرش الاله و احکام ادیان پیشین بوده است. آیه 13 سوره شوری از جمله آیات فراوانی است که در مورد پیوند دین محمد با ادیان سامی پیشین نازل شده است:

- "از دین آنچه را به نوح سفارش کرده بود، برای شما تشریح کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه ابراهیم و موسی و عیسی را به آن توصیه نمودیم که دین را برپا دارید و در آن گروه گروه نشوید ... «سوره شوری، آیه 13»¹⁷⁶.

به بیان قرآن، این کتاب جز بیان کننده محتوای کتابهای پیشین ادیان سامی نیست، با این تفاوت که بنا به این آیات، دعوت محمد:

- به "زبان عربی" است،
- به وسیله "پیامبری عرب زبان" آورده شده و،
- برای قوم قریش یا "مکه و حومه" فرستاده شده است¹⁷⁷.

به بیان قرآن، اساساً کتاب¹⁷⁸ قرآن برای آن نازل شده که کتابهای از قبیل آمدۀ یهودی و نصاری به زبان عربی نبودند، و گرنه با وجود آن کتابها، نه نیازی به قرآن و نه به دین اسلام می بود:

¹⁷⁶ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ... (شوری 13)
¹⁷⁷ ر. ک. به کتاب "قرائت قرآن غیردینی"، جلد 2، پیشین.

¹⁷⁸ قرآن برای اولین بار پس از فوت رسول و در زمان خلیفه ابوبکر، جمع آوری و به نام مصحف به صورت کتابی دوجلدی درآمد. با این وجود، آیات قرآن، از همان آغاز مطالب نازل شده را با عنوان "کتاب" مورد خطاب قرار دادند. چرا؟ این عمل می توانست علل مختلفی داشته باشد. از آنجمله، به کار رفتن کلمات مناسب و نامناسب فراوان برای نامیدن یک شیئی یا یک مورد و موضوع معین از جمله از ویژگیهای کتاب قرآن است (ر. ک. به

- "آری، قرآن را نازل کردیم تا نگوید کتاب آسمانی فقط بر دو گروه پیش از ما [یهود و نصاری] نازل شد و ما از قرائت آنان و آموزششان بی‌خبر ماندیم. یا نگوید اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می‌شد، مسلماً از آنان راه یافته‌تر بودیم...»سورهٔ انعام، آیات 156-157».¹⁷⁹

- "قرآن ... [نازل شده] تا مردمی را بیم دهی که پدرانشان را بیم نداده‌اند و به این علت از حقایق بی‌خبرند «سورهٔ یس، آیات 5-6»¹⁸⁰.

در این رابطه است که آیات 46 سورهٔ عنکبوت و 98 سورهٔ طه تأکید میکنند که الله اسلام با خدای ادیان یهودی و نصاری یکی است، و همهٔ این پیامبران برای دعوت مردم به سوی همان الاله مشترک مورد نظر مأموریت یافته‌اند.

- ... به اهل کتاب بگوئید: به آنچه به سوی ما و به سوی شما نازل شده ایمان داریم، معبود ما و شما

نیمهٔ دوم کتاب "قرائت قرآن غیردینی"، جلد اول، پیشین). به جز این، بنا به ادعا گویا کتاب تورات از همان آغاز به طور یکجا و به صورت کتاب نازل شده بوده است (که نشده بود!). از این رو نیز، نامگذاری "کتاب" به آیات منفرد اولیه می‌توانست در این جهت و برای اثبات همانندی این آیات با کتاب تورات و در نتیجه، اثبات ادعای الهی و آسمانی بودن آنها بوده باشد.

¹⁷⁹أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَيَّ، طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ (۱۵۶) أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَى، مِنْهُمْ... (انعام 157).

¹⁸⁰تَنْزِيلِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۵) لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُذِخِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (یس ۶)

یکی است. و ما تسلیم او هستیم¹⁸¹ (آیه 46 سوره عنکبوت)

آیاتی هم، همچون آیه 84 سوره القصص، مدعی یکسان بودن کتابهای تورات و قرآن اند. از این روست که آیات مکی، از آنجمله آیه 84 سوره آل عمران، ایمان آوردن به کتابهای عهدعتیق و عهد جدید برای محمد و هوادارانش را فرض واجب شمرده است:

- "بگو: ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان فرود آمده، و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آوردیم، و میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم، و ما در برابر او تسلیم هستیم. «سوره آل عمران، آیه 84»¹⁸².

این در حالی است که آیه 37 سوره یونس نیز همانند و یکسان بودن قرآن با تورات را دلیل الهی بودن قرآن معرفی میکند. به بیان دیگر، گویا ادعای آسمانی بودن قرآن از آن نظر صحت دارد که همان حرفهائی را میزند که تورات و انجیل به عنوان کتابهای آسمانی قبلاً زده اند:

- "و این قرآن را نسزد که دروغی ساختگی از سوی غیر خدا باشد، بلکه تصدیق کننده کتاب‌های پیش از خود و

¹⁸¹ وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ الْبُكْمَ وَالْهِنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶)

¹⁸² قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَيَّ، إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى، وَعِيسَى، وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (آل عمران ۸۴)

توضیحی بر هر کتاب است، در آن هیچ تردیدی نیست که از سوی پروردگار جهانیان است. «سوره یونس، آیه 37»¹⁸³

در قرآن آیاتی آمده که به جای سفارش پایبندی به دین محمدی برای پذیرش دین دیگری که در بین اعراب دین "حنیف" نامیده میشد، حکم میدهند. از آنجمله اند:

- "پس حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی دین حنیف روی آور... این است دین استوار ولی بیشتر مردم معرفت ندارند. «سوره الروم، آیه 30»¹⁸⁴

- "و به سوی دین حنیف روی آور، و از مشرکان مباش «سوره یونس، آیه 105»¹⁸⁵

این آیات اما، به معنی کنار گذاشتن دین اسلام و برگشتن به دین سنتی حنیف نبود، بلکه به عنوان پاسخ منفی محمد به دعوت رهبران ادیان دیگر نازل شده بود. محمد در دوره مکه به قدری در مورد همانندی و یکسانی آیات و دینش با کتابها و ادیان یهودی و نصاری آیه آورد، و تا آنجا همسان بودن آیاتش با آنها را به عنوان دلیلی بر حقانیت دین و الاله مورد ادعای خود مورد استفاده قرار داد که گویا یهودیان آن دیار به وی پیشنهاد دادند که وقتی دین و دعوتش اینهمه و از هر نظر همانند

¹⁸³ وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى، مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ نَحْنُ نَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (يونس 37)

¹⁸⁴ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا... ذَلِكَ الدِّينُ الْقَائِمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (الروم 30)

¹⁸⁵ وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (يونس 105)

آنهاست، پس چه بهتر که وی نیز دین آنان را بپذیرد و به جای اسلام، دین آنان را تبلیغ بکند.

این پیشنهاد اما، محمد را که همسانی و یکسانی با این ادیان را که برای نشان دادن الهی و آسمانی دین و دعوت خودش مورد استفاده قرار میداد، در دوراهی ناگزیری قرار داد؛ و در نتیجه، برای رهایی از این مخمصه، آیه ای آورد که در آن الله مورد ادعا به محمد حکم میکند که اگر قرار است دینی را برگزیند، بهتر که **دین یکتاپرست حنیف** را برگزیند تا ادیان یهودی و نصاری را.

لازم به یادآوری است که مهمترین ویژگی دین یکتاپرست حنیف در مقایسه با ادیان یهودیت و مسیحیت اولاً رایج بودن آن دین در میان اعراب و در ثانی نبودن صاحب امتیاز و نماینده سازمان یافته ای در مکه و عربستان بود. از این رو، پیوستن به دین حنیف، برخلاف پیوستن به ادیان یهودی و مسیحی که در عربستان آنروز دارای سازمان، رهبری و معابد دینی بودند، هیچ تعهد و وابستگی یی برای محمد ایجاد نمیکرد.

دین حنیف به قدری در بین عربهای عربستان آنروزی پذیرفته شده بود که حتی به بیان آیات عدیده قرآن، خیلی از کسانی هم که از سوی محمد و الله اش کافر خوانده میشدند، به باور اساسی این دین در مورد وجود یک الاله واحد ایمان داشتند و حتی طی مراسم دینی به این الاله یکتا نذر و نیاز میدادند¹⁸⁶.

به خاطر گستردگی این دین در بین اعراب هم بود که در آنزمان نه فقط محمد، بلکه حتی بسیاری دیگر از مدعیان پیامبری یکتاپرستی، که در قبل و همزمان با وی در میان اعراب مکه و حومه ادعای پیامبری

¹⁸⁶ برای اطلاعات بیشتر و ملاحظه آیات مربوطه، ر. ک. به کتاب "قرائت قرآن غیردینی، جلد دوم"، پیشین.

میکردند، با استناد به دین حنیف، آیه نازل کرده و به تبلیغ الله یکتا بر می‌خواستند¹⁸⁷.

با این وجود، آیات نازل شده در مکه به قدری به نزدیکی دین جدید به ادیان یهودی و نصاری ناکید میکردند که بسیار محتمل بود که در نهایت محمد نیز همانند مسیحیان، کتاب عهد عتیق و تورات یهودیان را به عنوان مآخذ دینی خود به ثبت برساند. این احتمال اما دوام نیلورد و تحقق نیافت، چرا که وی پس از مهاجرت به مدینه، به عنوان حاکم اسلامی قبائل اوس و خزرج با یهودیان آن شهر به تضاد و سپس جنگ و کشتار رسید.

با این اتفاق، آیات قرآن که به طور معمول به دنباله روی از سیاست روز محمد نازل میشدند، رو به تغییر نهادند و رفته رفته، با محکوم کردن یهودیان و سپس هر دو یهودیان و مسیحیان، به سمت و سوی یک دین حکومتی نوعاً عربی هدفگیری شدند¹⁸⁸.

سه) قرآن قصه نادرست تورات در مورد خلقت شش روزه را به عنوان حقیقتی مسلم به طور مکرر نقل و تکرار کرده است

در هر صورت، این وابستگی آغازین در مکه باعث شد که محمد هم داستان خلقت در عرض شش روز تورات را با آیات فراوانی تکرار کرد

¹⁸⁷ ر. ک. به جلد دوم کتاب قرائت قرآن غیر دینی، پیشین.
¹⁸⁸ پیشین

و هم به سبب وجود منبع قابل دسترس یهودیان، نیازی به نقل تمامی و یکباره داستانهای خلقت ندید.

به نظر میرسد یکی از عللی که قرآن داستانهای خلقت و سایر قصص تورات را بریده بریده و پس و پیش نقل کرده، آن بوده که بسیاری از مردم مکه از طریق منابع عهد عتیق و تورات از کم و کیف محتوای آنها اطلاع داشتند و با شنیدن اشاراتی از محمد، بقیه مطالب را با مراجعه به حافظه خود از تورات تکمیل میکردند. در جلد اول کتاب "قرائت قرآن غیردینی"¹⁸⁹ میخوانیم که این مراجعه به کتاب تورات به قدری عمومیت داشته که مسلمانان حتی برخی از جزئیاتی را که در قرآن قید نشده اند، از طریق منابع تورات یاد گرفته و مثل نوشته های قرآن به صحت آنها نیز ایمان آورده اند. از آن جمله با آنکه نام همسر آدم در قرآن قید نشده، همه مسلمانان به تبعیت از مأخذ این قصه در تورات، وی را "حواء" می نامند.

داستان **خلقت شش روزه** در قرآن نیز یک کپی تمام عیار، اما البته **بریده بریده**، **پس و پیش** و **تنظیم نشده** است. با این وجود، موضوع خلقت شش روزه در آیات فراوانی نقل و تکرار شده اند که آیه 38 سوره ق، آیه 3 سوره یونس، آیه 54 سوره اعراف، آیه 4 سوره الحديد، آیه 59 سوره فرقان و آیه 4 سوره سجده از آنجمله اند. همه این آیات جمله مشترک "**وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ**" به معنی "**همانا ما آسمان ها و زمین و مابین شان را در شش روز آفریدیم**" را به یکسان تکرار کرده اند.

¹⁸⁹ "قرائت قرآن غیردینی"، جلد یک، پیشین.

اما این نقل قولها نیز همانند بسیاری از آیات قرآن، با آیات دیگر همان کتاب در تناقض قرار گرفته و محتوای همدیگر را رد میکنند. برای نمونه، در مقابل اینهمه آیه که بر خلقت شش روزه تورات مهر تأیید میزنند، آیات دیگر قرآن به سببهای نامعلومی، مثل فراموشکاری، ادعاهائی را مطرح میکنند که هم مغایر محتوای قصه خلقت تورات اند، و هم ادعای مکرر آیات دیگر قرآن در مورد خلقت شش روزه زمین و آسمان را زیر سؤال میبرند. آیات 12-9 سوره فصلت از آنجمله اند:

- " بگو : آیا شما به کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید، و برای او همتیانی قرار می‌دهید ؟ ... ». سوره فصلت، آیه 9»¹⁹⁰.

- و در روی زمین کوه‌های استواری پدید آورد، و در آن منافع فراوانی آفرید و در چهار روز زاد و برگش را در آن آماده ساخت (تا اینجا 6 روز!) «سوره فصلت، آیه 10»¹⁹¹.

- سپس (یعنی پس از 6 روز!!) آنها را در دو روز به صورت هفت آسمان به انجام رسانید (تا حالا 8 روز!)، ... و (یعنی بعد از 8 روز!) آسمان فرودین را با چراغ‌های (ستارگان) آراستیم و حفظ کردیم... این است تقدیر توانای شکست‌ناپذیر و دانا «سوره فصلت، آیه 12»¹⁹²

¹⁹⁰قُلْ ۚ أَنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا... (فصلت ۹)
¹⁹¹۹) وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيٍّ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءِ لِلسَّانِلِينَ (فصلت ۱۰)
¹⁹²۱۲) فَصَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ، فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا ۚ وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (فصلت ۱۲).

می بینیم که قرآن از سوئی در آیه های فراوانی شش روزه ادعای تورات در مورد خلقت زمین و آسمان را خودی کرده و تأیید و تأکید میکند، ولی از سوی دیگر، با آیات دیگری تعداد روزهای خلقت را بدون هرگونه توضیحی تغییر داده و زیادتیر نقل میکند.

لازم به یادآوری است که **تعارضات** موجود در بین آیات ناظر بر خلقت شش روزه، فقط بخش کوچکی از تعارضات موجود در قرآن را تشکیل میدهند. (در فصول آینده، این مورد معین را به سبب نتایج تعیین کننده اش در مورد تعیین احتمال بود و نبود الاله نازل کننده این آیات، مورد بحث قرار خواهد داد.)

این و اینگونه تعارضات در بین آیات قرآن از زاویه نتیجه گیری بحث ما به سببهای مختلفی مهم و قابل توجه اند. اول اینکه وجود این تضادها و تعارضات در قرآن، خطائی تکراری و عام است. وجود خطا اما، نه فقط شایسته خدای خالق نازل کننده این آیات، بلکه حتی شایسته انسانهای عاقل و بالغ امروزی هم نیست.

ادعاهای متعارض نه فقط نباید از خدای خالق توانای مورد ادعا، بلکه حتی نباید از انسانهای آموزش دیده و پرورده سر بزند.

دوم و مهمترینش اینکه نادرستی این ارقام داده شده از سوی الله مدعی خلقت قرآن، چه شش روز، هشت روز، ده روز یا حتی 80 و 80000 روز و سال، هیچ تأثیری در نتیجه گیریهای این بخش در مورد عدم احتمال وجود خالق مورد ادعا نمیگذارد. این از آنروست که همه این ارقام داده شده از سوی الله خالق در مقام مقایسه با ارقام نجومی بی که علم در مورد آغاز پیدایش از موقع بیگ بنگ و دوره های مختلف بعد از آن ارائه داده،

- به تمامی غیرواقعی،

- از اساس غیر علمی و،
 - به طور ماهوی نادرست و غلط اند.
- این نتیجه گیری به تنهایی برای رد ادعای وجود الله خالق جهان کفایت میکند چرا که قبلاً دیدیم که:
- شرط اولیه صحت ادعای خلقت هر چیزی از سوی هر آفریدگاری، از آنجمله الله خالق مورد ادعا، داشتن اطلاعات درست وی از آن چیز و مخلوق است.

برخی از مفسران قرآن برای نجات الاهی مورد ادعایشان از این مخصمه ناگزیر ادعا میکنند که منظور الله از شش یا هشت روز خلقت، شش یا هشت روز معمولی 24 ساعته نبوده و از همان رو، الله خالق با بیان این حرفها به راه خطا نرفته است. اینان اما با این ادعا نه فقط الله خود را از این مخصمه نجات نمیدهند، بلکه حتی آیات آسمانی دیگر را هم غیر قابل اعتماد کرده و بی اعتبار میسازند. چرا؟

- برای اینکه درست است که آیاتی از قرآن مدعی میشوند که طول یک "روز" مورد بحث در عرش (کاخ مسکونی و حکومتی) الله بسیار بیشتر از روز معمولی در روی زمین است، ولی نه این ارقام نه با میلیاردها سال علمی فراخوانی دارند و نه با همدیگر مطابقت میکنند.

بگذریم که حتی این ارقام بحث انگیز نیز از فراموشی و دوگانه گوئی نازل کننده آیات قرآن بی نصیب نمانده و به ارقام مختلفی اشاره میکنند¹⁹³. می بینیم که وی در آیه 4 سوره السجده، "یکروز زمان کاخش!" در برابری با زمان زمین را، 1000 سال، ولی در آیه 4 سوره

¹⁹³ در فصول آینده این نتیجه را در بحث مربوط به احتمال وجود یا عدم وجود اللهی با این محدودیتها مورد بحث قرار خواهیم داد.

المعارجة در این برابری را 50000 سال قید کرده است. آیات مورد بحث چنین اند:

- "... (فرشتگان) در روزی که اندازه آن به شمارش شما هزار سال است به سوی او بالا می‌رود" (سوره السجده، آیه 4)¹⁹⁴.

- "فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او (الله) بالا می‌روند" (سوره المعارج، آیه 4)¹⁹⁵.

می بینیم که این تناقض و تعارض در بین ارقام ارائه شده از سوی الهی که هر اشتباهش به معنی رد موجودیتش است، از نظر احتمال وجود الاله خالق نازل کننده این آیات بسیار مهم و تعیین کننده اند. این البته از نقش مهم نتایجی که ادعای خلقت شش یا هر چند روزه در این مورد و موضوع ایجاد میکند نمی‌کاهد. این ادعا از سوئی با آیه و ادعای دیگر قرآن که "خدا هر چیزی را که بخواهد در همان آن خلق میشود" در تضاد قرار میگیرد، و از سوی دیگر از واقعیت اختلاف فاحش ارقام قرآن با واقعیت‌های موجود و میلیاردها سالی که علم مطرح میکند، پرده برمی‌دارد. در نتیجه، هر کدام از این آیات ضد و نقیض را ملاک قرار بدسیم، باز هم این نتایج به جای خود باقی میمانند که:

1. قصص خلقت تورات، باور اساسی قرآن در مورد خلقت نیز را تشکیل میدهند و،

¹⁹⁴ ... بُدْبِرُ الْأَمْرِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (آیه ۵ السجده)

¹⁹⁵ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (آیه 4 سوره المعارج).

2. قرآن از نظر قصه آفرینش نیز، نه فقط به تمامی دنباله رو کتاب عهد عتیق و تورات است، بلکه حتی آن همه را نیز به درستی نقل نکرده، بلکه با تعارضاتی در هم آمیخته و به طور ناقص، پراکنده و بریده بریده آورده است.

در نتیجه، اینهمه به صراحت نشان میدهد که اله قرآن نیز همانند اله تورات و حتی بیشتر از وی:

1. نه درکی در مورد خلقت حدود 13,8 میلیارد سال پیش جهان و هستی دارد،

2. نه ادعاهایش با عظمت آسمان، کهکشانها و ستارگان موجود میخوانند و،

3. نه از میلیاردها سال فاصله زمانی مابین پیدایش آسمانها، زمین و انسان مطلع است.

بدین معنی، قرآن نیز همانند کتابهای پیشین ادیان سامی با دیدی بسیار تنگ و ابتدائی،

- هم میلیاردها سال فاصله های خلقت بخشهای مختلف هستی را به یک یا چند روز ناقابل تقلیل داده و،

- سن آدم را برابر با سن زمین و آنرا نیز همسن کهکشانها و کرات دیگر فرض کرده است.

بر خلاف این ادعاهای ناممکن، دیدیم که بر اساس داده های علمی، کل جهان در حدود 13,798 میلیارد سال پیش رو به هستی نهاده و از آن پس نیز با جمع شدن ابرهای حاصله، تبدیل این ابرها به منظومه ها و

ستاره ها، منجمله منظومه شمسی و ستاره هایش، میلیاردها سال طول کشیده است.

زمین اما، نه همان زمان آغاز پیدایش جهان، بلکه بسیار دیرتر، یعنی بیش از 9 میلیارد سال بعد از آن، شکل گرفته است. از آن پس نیز میلیاردها سال دیگر طی شده تا اولین موجودات زنده به صورت مولکولها و سلولهای تک یاخته ای به وجود آمده اند.

پس از آن نیز میلیاردها سال دیگر طول کشیده تا این سلولهای زنده اولیه به صورت گیاهان، حیوانات، پستانداران و سپس انسان تحقق عینی پیدا کرده اند. بدین معنی، برخلاف ادعاهای این کتابهای دینی و آسمانی، چه تورات یا قرآن،

- سن آسمان و زمین و انسان نه فقط برابر نیستند و در شش روز که هیچ، بلکه حتی در ششصد، ششصد هزار یا ششصد و شش هزار میلیون سال هم نمیگنجند.

نمیگنجند چرا که،

1. هم پدید آمدن این هستیها و اشکال مختلف ماده میلیاردها سال طول کشیده و،

2. هم زمان پیدایش آنها میلیاردها سال با همدیگر فاصله داشته است.

بدین معنی هر دو تورات و قرآن در مورد توضیح آثار خلقتی که به وسیله علوم کشف و اثبات شده، به شدت به راه خطا رفته اند. نه فقط اطلاعات شان درست نیستند، بلکه به نحو فاحش و باورنکردنی، غیرواقعی و نادرست اند. این واقعیت به چه معنی است جز اینکه **خدای نازل کننده مورد ادعای کتابهای معروف به آسمانی!**:

- نه از خلقت،

- نه از زمان خلقت و،
- نه از قواعد و قانونمندیهای خلقت مورد ادعای خود اطلاع دارد و
حتی از عهده حدس و گمان نزدیک به واقعیت‌های اثبات شده موجود هم
بر نمی آید.

می بینیم که این نتیجه گیریها یکبار دیگر نه فقط نادرستی داستان آفرینش
یا عدم صحت محتوای این کتابهای آسمانی، بلکه همچنین نادرستی
ادعای وجود یک چنین الله خالق را که اطلاعاتش از مخلوقات مورد
ادعایش اینهمه نادرست و غیرواقعی و غلط اند، نشان میدهند.
نشان میدهند که:

✓ یک چنین خالق بی اطلاع از جهان و مخلوقاتش، نه وجود
خارجی دارد و نه میتواند وجود داشته باشد.

**قرآن به جز این، به مواردی از خلقت جهان و انسان اشاره
میکند که به نحو باورنکردنی با واقعیت‌های موجود و داده های
علمی مغایر اند**

قرآن نیز به تبعیت از آیات نازلۀ کتابهای آسمانی پیشین، ادعا میکند که
الاه خالق زمین را به عنوان مرکز هستی و کائنات خلق کرده و همه
ستاره ها و اجرام آسمانی را به خاطر زمین و زندگی انسانها ساخته و
پرداخته است. در قرآن نیز الاه خالق از طریق آیات نازلۀ اش، ادعا
میکند که زمین را نه کروی، بلکه به صورت صفحه مسطحی خلق کرده

است¹⁹⁶ (آیه 22 سوره بقره). بر اساس این و اینگونه ادعاها، زمین هم به جای حرکت به دور خورشید، در جایی ثابت و ساکن ایستاده، و حتی این خورشید است که به تبع زمین خلق شده است.

در ضمن از آنجا که انگار این استنباط وجود داشته که زمین مسطح نمیتوانسته به خودی خود ساکن و بیحرکت بایستد. این البته به این معنی هم هست که زمین دستور الله خالق را که ادعا میکند که هر چیزی را که بخواهد در همان آن خلق میکند، برای ساکن ماندن را اطاعت نمیکرده! است. در هر حال، الله خالق برای رفع این استنباط آیه فرستاده که برای ساکن کردن زمین غیر قابل کنترلش دخالت کرده و برای ایجاد تعادل آن، اطراف آنرا با میخهایی که ما بندگان نادان! کوه می نامیم! میخکوبی کرده است. در این آیه نیامده که کوهها زمین را به کجا میخکوبی کرده اند:

- "... و در زمین کوههایی استوار افکنده است تا شما را نلرزاند و به اضطراب نیندازد ... (سوره لقمان، آیه 10)"¹⁹⁷
- "آیا زمین را بستر آرامش قرار ندادیم؟ و کوهها را میخهایی (برای استواری آن)؟" «سوره النبا، آیات 6-7»¹⁹⁸

¹⁹⁶ این همان آیه و باوری دینی بی است که در دوره انگیزاسیون کلیسا در اروپا باعث محکوم کردن بسیاری از دانشمندی، از آنجمله به آتش کشیده شدن جوردانو برونو شد که دلایل کافی برای کروی بودن زمین ارائه میدادند. جیوردانو برونو، فلیسوف و دانشمند ایتالیایی در 17 فوریه سال 1600 میلادی پس از گذراندن هشت سال در سپاهچال های خوفناک دادگاه تفتیش عقاید کلیسا به جرم تبلیغ سخنان کفرآمیز علیه مسطح نبودن زمین در میدان عمومی شهر رم زنده زنده در آتش سوزنده شد. قبل از آن جلادان پاپ زبان کفرگوی وی را قطع کرده بودند.

¹⁹⁷ ... وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ ... (لقمان 10)
¹⁹⁸ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (٦) وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا (النبا ٧-6)

این البته نشان میدهد که الاهی مدعی خلقت زمین، نه فقط از کروی بودن زمین و قانونمندی آن بی اطلاع است، بلکه همچنین از چگونگی و سببهای به وجود آمدن پستی و بلندی ها، یا کوهها و دره ها در روی زمین، و قانونمندیهای پیدایش آنها نیز هیچ اطلاعی ندارد. بدین معنی الاهی خالق این آیات نمیداند که این پستیها و بلندی ها، یا آنچه کوه و دره خوانده میشوند، به سبب سرد شدن رویه گداخته زمین به وجود آمده اند. امروزه محصلان مدارس راهنمایی با خشک کردن یک ورقه کاغذ خیس، چگونگی و علل به وجود آمدن کوه و دره در روی زمین را آزمایش کرده و تجربه می کنند. آنان از این طریق با قانونمندی بی آشنا میشوند که الاهی خالق قرآن از آن بیخبر بوده است!

اما الله خالق زمین و آسمان، نه فقط فکر میکند که زمین کروی و در حال حرکت ما، مسطح و ثابت است، بلکه همچنین ادعا میکند که آسمان را به صورت سقفی بر بالای زمین بنا کرده است:

- "آن پروردگاری که زمین را برای شما بستری گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد ... «سوره بقره، آیه 22»" ¹⁹⁹

- "آیا آفریدن شما [پس از مرگ] دشوارتر است یا آسمانی که آن را بنا کرد و سقفش را برافراشت؟ ... «سوره النازعات، آیات 27-28»" ²⁰⁰

¹⁹⁹الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً... (بقره ۲۲)
²⁰⁰أَأَنْتُمْ أَشْدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بِنَاءِهَا رَفَعَهَا... (۲۸-۲۷)

با این وجود، وی همچنین فکر میکند که سقفی به این بزرگی باید روی پایه هائی بایستد، ولی متوجه است که یک چنین پایه هائی وجود خارجی ندارد. اینجاست که وی ادعا میکند که این سقف بلند هم مثل هر سقف دیگر زمان نزول، پایه هائی دارد، ولی این پایه ها دیده نمیشوند. دیده نمیشوند، چرا که به ادعای الاله خالق، وی این پایه ها را غیرقابل رؤیت خلق کرده است. وی به قدری به این ادعایش اطمینان دارد که از اینکه ستونهای به این بزرگی برای این سقف بیکران آسمان را غیرقابل رؤیت خلق کرده به خود می بالد و آنرا به عنوان معجزه و نشانه عظمت خلقت خود معرفی میکند.

- "خداست که آسمانها را بدون پایه‌هایی که آنها را

ببینید برافراشت ... (سورهٔ رعد، آیهٔ 2)²⁰¹

- "آسمانها را بدون ستون‌هایی که آنها را ببینند آفریده

... (سورهٔ لقمان، آیهٔ 10)²⁰²

بدین معنی، اگر آسمان بر روی زمین نمی افتد، باید مدیون این خالق توانای زمین و آسمانها! بود که این ستونهای ناپیدا را برپا کرده است. البته در اینجا نیز الاله خالق توضیح نمیدهد که این ستونهای عظیم را به کجا تکیه داده و روی چه پایه ای ساخته است.

انبايد فراموش کرد که در این آیات نازل، آسمان به آن عظمت و عمقی که در بحثهای علمی فصل یک آمده و میلیاردها کهکشان را در خود جا داده نیست، بلکه همانند سقف یک صفحه ای بدون عمقی است که برای تزئین بر بالای صفحهٔ مسطح و ثابت زمین قرار داده شده است.

²⁰¹ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا (رعد 2)

²⁰² خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ... (لقمان 10)

در واقع، ال‌ه مدعی خلقت این آسمان بی حد و مرزی که میلیاردها و میلیاردها اجرام آسمانی دارد و ستاره های آن میلیونها و میلیاردها سال نوری با همدیگر فاصله دارند، فکر میکند که نه فقط این همه اجرام عظیم و با فواصل نجومی همچون صفحه ای بر روی زمین قرار گرفته اند، بلکه همچنین این اجرام و ستاره ها هم در واقع ستاره و اجرام بُعد دار نیستند، بلکه همانند چراغهایی بر روی این صفحه چسبانیده شده اند تا زمین را روشن کرده و سقف زمین را تزیین بدهند!

- " ... و آسمان دنیا را با چراغ (ستارگان) آرایش دادیم و حفظ کردیم.. «سوره فصیلت، آیه 12»²⁰³

بدین معنی، ال‌ه مدعی خلقت این جهان پهناور، انگار کهکشانها و ستارگان را فقط به آنصورتی که در زمان نزول برای یک بیننده بیخبر جامعه بدوی عربستان به نظر می آمدند، میدید و ارزیابی و تعریف میکرد. با این اوصاف، طبیعی است که او آنها را جز چراغهای کم نوری که شبها در آن دورها سوسو میزنند نمیدید، و خبر نداشت که برخی از این ستاره ها و کهکشانها، میلیونها و میلیاردها سال نوری از زمین فاصله دارند و هیچ خالق خردمندی نمی آید برای روشن کردن و تزیین شبهای زمین، در فاصله میلیاردها سال نوری دور از زمین چراغهایی به این بزرگی برافروخته و آویزان بکند.

اما ال‌ه خالق نه فقط ادعا میکند که آسمان را همچون سقفی بر روی پایه هائی ساخته است، بلکه همانگونه که در آیات سفر آفرینش تورات

²⁰³ ... وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا... (فصیلت 12).

هم دیدیم، فکر میکند که این آسمان آبها را دو نیمه کرده و در واقع، آنچه به صورت برف و باران می بارد، نه آبهای بخار شده زمین، بلکه نزول آبهای موجود در آسمان است:

- "آن پروردگاری که زمین را برای شما بستری گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد و از آسمان آبی نازل کرد و.... «سوره بقره، آیه 22»²⁰⁴."

البته به نظر نمیرسد که منظور او این است که مثلاً آب و باران از کهکشان های دور و نزدیک به روی زمین می بارند، بلکه از آنجا که به باور وی، تمامی این ستارگان و کهکشانها همانند چراغهای میخکوبی شده بر صفحه ای اند که بنا به ادعا، سقف زمین را تشکیل میدهند، پس باید برف و باران هم چیزی جز آبی که از این سقف آسمانی چکه میکند نباشند. به خاطر این بی اطلاعی مطلق هم هست که وی فکر میکند که رزق مردم در آسمان قرار دارد و نه در زمین!:

- "رزق شما و آنچه شما را به آن وعده می دهند، در آسمان است! «سوره الذارعات آیه 22»²⁰⁵"

البته الله قرآن، گویا زمین و آسمان را فقط به صورت یک بنای یک طبقه ای مرکب از کف زمین و سقف آسمانی اش نساخته است. او در آیات دیگری خبر میدهد که زمین و آسمان را نه در یک، بلکه در هفت طبقه بنا کرده است:

²⁰⁴الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ... (بقره ۲۲)

²⁰⁵وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ (الذارعات ۲۲)

- "و بر فرازتان هفت آسمان استوار بنا نهادیم، «سوره
نبا، آیه 12»²⁰⁶

- "بگو مالک آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ
کیست؟ «سوره المؤمنون، آیه 86»²⁰⁷

البته این را باید به حساب معجزه‌ی اله خالق گذاشت که به بیان آیاتش
توانسته اینهمه میلیارد میلیارد کهکشان، منظومه و اجرام آسمانی با چنین
فواصل عظیم میلیاردها سال نوری را فقط در هفت صفحه و طبقه جای
داده و روی همدیگر قرار دهد:

- "آیا ندانسته‌اید که خدا هفت آسمان را چگونه بر فراز
یکدیگر آفرید؟ ... «سوره نوح، آیه 15»²⁰⁸

البته این تنها پایه‌های سقف آسمان، یا هفت طبقه آسمان نیست که اله
خالق به سببی، غیرقابل رؤیت شان خلق کرده است. در این آیات، اله
خالق حتی از اسرار ناپیدای دیگری پرده برمیدارد که چون غیرقابل
رؤیت خلقتشان کرده، حتی تاکنون هم به دست انسان کشف نشده اند.
یکی از این ادعاهای بدیع و ناهمانند برمیکردد به آیه 17 سوره الرحمن
در مورد وجود دو مغرب و دو مشرق به جای یک مغرب و یک مشرق:

²⁰⁶ وَبَيْنَنَا وَفَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (النبا ۱۲)

²⁰⁷ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (المؤمنون 86)

²⁰⁸ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا (نوح 15)

- " (او) پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب است
«الرحمن سورة 17»²⁰⁹

و دیگری مربوط میشود به ادعائی که در آیه 86 سورة كهف آمده است:

- "تا زمانی که به محل غروب خورشید رسید، خورشید
را دید که در چشمه‌ای گل آلود (و گرم) غروب می‌کند،
و در نزدیکی آن قومی را یافت ... (سورة كهف، آیه
86)²¹⁰

معلوم نیست که این چشمه عظیمی که آفتاب را در درونش جا میدهد،
چرا گل آلود و گرم است، ولی این ادعا روشن میکند که چرا خورشید
هر روزه روز، ترو تمیز، و نورانی از شرق این صفحه ایستاده بر
پایه های نامرعی، طلوع میکند!

می بینیم که:

✓ الاله قرآن با آیات آسمانی خود در مورد خلقت زمین و آسمان، نه در
یک یا چند مورد، بلکه در موارد فراوانی اطلاعات به تمامی
نادرست و ناممکنی از خلقت زمین و آسمان مورد ادعایش عرضه
میکند.

²⁰⁹ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (الرحمن ۱۷)
²¹⁰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا (كهف 86)

باید اضافه کرد که کند و کاو در بین آیات قرآن نشان می‌دهند که این موارد نادرست، و غیرعلمی و غیرمنطق، فقط در مورد خلقت زمین و آسمان خلاصه نمی‌شوند، بلکه در مورد سایر مخلوقات و حتی در مورد اندام انسانهایی که به ادعای وی به عنوان اشرف مخلوقات خلق شان کرده، نیز صدق میکنند²¹¹.

در واقع، همه این موارد در یک جمع‌بندی کلی نشان می‌دهند که همه داده‌های اله قرآن در اموری که در حوزه علم و دانش قرار دارند، در مقابله با علم و دانش امروزی نادرست، و به تمامی مغایر واقعیت‌های موجود علمی و منطقی اند. نشان می‌دهند که این داده‌های نادرست جز اطلاعات قابل دسترس در زمان نزول، آنها در جامعه عربستان را در بر نمی‌گیرند و از آنرو هم، نه فقط در مقایسه با داده‌های علمی امروزی، بلکه حتی در مواردی نسبت به داده‌های موجود در جوامع پیشرفته‌تر آنزمان نادرست و غیرمنطقی اند.

اینهمه نشان می‌دهد که این ادعاهای نادرست در قرآن به قدری فراوان، و به اندازه‌ای غیرواقعی، و تا آنجا غیرعقلانی اند که باید هر کسی که یک جوی عقل هم در سر داشته باشد با 100% اطمینان خاطر به اینجا برسد که:

✓ یک چنین حرف‌های نادرست غیرعلمی و غیرمنطقی در مورد جهان، انسان و خلقت، نه فقط از سوی خالق این جهان، بلکه حتی از سوی محصلان کلاسهای دوره راهنمایی امروزی نیز بعید به نظر می‌رسد، و نه فقط به رد ادعای وجود اله، بلکه حتی به مردود شدن این محصلین در امتحانات کلاسی هم منجر میشوند.

بدین ترتیب، نتیجه‌ی این نیست که الله مدعی خلقت زمین و آسمان،

²¹¹ برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به کتاب "قرائت قرآن غیردینی"، جلد اول، پیشین.

1. نه در مورد زمین و آسمان چیزی میداند و،
2. نه آن چیزهائی را هم که ادعا میکند که میداند، صحیح، درست
و منطبق با واقعیت موجود این هستی ها هستند.
این است که هیچ راه منطقی دیگری باقی نماند جز آنکه نتیجه بگیریم
که:

- ✓ نه ادعای وجود الله خالق که هیچ اطلاعی از زمین و آسمان
دارد میتواند صحت داشته باشد و،
- ✓ نه الاهی با چنین اطلاعات نادرست از جهان، هستی و خلقت
میتواند خالق این جهانی باشد که نمی شناسدش.

اصل کفایت هریک دلیل علمی

توجه داریم که برای پذیرش نتیجه گیری ها فوق لازم نیست که با تمام این موارد و دلایل بیان شده موافق باشیم، یا همه این انتقادات و ایرادات را درست بدانیم و بپذیریم. برای رسیدن به این نتایج کفایت که به نادرست بودن فقط یکی از این موارد فراوان بیان شده در قرآن اعتراف بکنیم. در آنصورت، حتی اگر همه موارد دیگر مورد ادعای الیه خالق را راست و درست، و علمی و منطقی هم فرض بکنیم، که دیدیم نیستند، باز هم به سبب همان یک مورد نادرستی در کلام الله خالق مورد ادعا راهی جز مردود شمردن ادعاها و از آن طریق، جز مردود شمردن ادعای وجود وی نداریم. راهی نداریم، زیرا که فقط یک مورد از ادعاهای نادرست الیه مدعی خلقت، برای رد منطقی وجود خالق که مخلوقات خود را نمی شناسد، کفایت میکند.

کفایت میکند، زیرا که بر اساس اصول اساسی فلسفه و منطق، هر خالق، آنهم خالق که مدعی دانش و دانائی مطلق است، باید همه چیز را در مورد مخلوقات مورد ادعای خود بداند. درست و منطقی، و جزء به جزء هم بداند. اگر نداند، پس:

- اصل و اساس وجودش زیر سؤال است.
- ادعای وجودش مردود است.
- احتمال هستی و وجودش منتفی است.
- ادعاهای خالق بودنش حرف مفتی بیش نیست.

نتایج حاصله از "مقابله علم، فلسفه و دین" و تأثیر این نتایج در ادامه بررسی های آتی کتاب حاضر

حالا اگر با این نتیجه گیریها در مورد عدم احتمال وجود الاه خالق مورد ادعا به آغاز این بحث برگردیم و نتایج خود از بررسیهای انجام شده در حوزه های مختلف فوق را در کنار همدیگر قرار بدهیم، این دستاوردها به دست می آیند:

1- علم توانسته آغاز پیدایش و خلقت جهان را تا نقطه آغازین اتفاق بیگبنگ در حدود 13,8 میلیارد سال پیش ردیابی کرده و اتفاقات بعد از آنرا به رشته تحریر در آورد. با این وجود، علم خود معترف است که تاکنون قادر به عبور از این مرز تاریخی نشده و هم از آنرو، اطلاعات بیشتری در مورد "ماهیت هستی و منشأ خلقت" ندارد.

2- فلسفه اما، ضمن وفاداری به محدودیت داده های علمی در مورد شناخت منشأ و هویت هستی، از طریق شیوه های استدلالی خود توانسته و میتواند در مورد ماهیت هستی قبل از این تاریخ نیز نظریاتی را به ثبت برساند. این نظریات اما، تا مرحله شناسائی "ماهیت و منشأ هستی" ادامه نمی یابد. در فصول بعدی، جا به جا در مورد دیدگاههای فلسفی مربوطه بحث خواهد شد.

3- بر خلاف علم و فلسفه، که به محدودیت خود اعتراف میکنند، ادیان، به خصوص ادیان تک خدائی سامی مدعی اند که از منشأ و هویت

هستی اطلاع دارند. اطلاع دارند، چرا که اینان همه به وجود خالقی ندیده و نشناخته، و غیرقابل اثباتی اشاره میکنند که گویا همه جهان و هستی را به وجود آورده و منبع و منشأ هستی و خلقت هم هست. اینان اما نه دلیل علمی و منطقی و نه آثار قابل مراجعه ای برای اثبات وجود یک چنین خالقی را در دست دارند. اینان نه فقط هیچ دلیل اثباتی در دست ندارند، بلکه آثاری را هم که به عنوان کلام وی ارائه میدهند، به قدری نادرست و متعارض و متناقض اند که جز به این نتیجه ختم نمیشوند که:

- وجود الاله خالقی که آثار نازل شده اش اینهمه نادرست و ناممکن اند، نه ممکن و نه محتمل است.

وجود خالقی که اطلاعاتش در مورد جهان و مخلوقات مورد ادعایش اینهمه نادرست و غیر علمی اند، به تمامی مردود است.

قابل توجه است که با وجود آنکه دانش و منطق امروزی به صراحت تمام، نادرست بودن جمله به جمله این قصه ها و افسانه های دینی این کتابهای آسمانی را مردود می شمارند، نمایندگان هیچکدام از این ادیان در برابر اینهمه آیات غیر علمی و غیر منطقی، نه خود را در مقام پاسخ می بینند، و نه دل به غلط بودن ادعاهای کتابهای نازل شده از سوی خدای خالق مورد ادعایشان میسوزانند.

این البته به این معنی نیست که اینان همه جاهل، عقب مانده، بنیادگرا، بیسواد و بی خبر از علوم و دستاوردهایش هستند. از اینان حتی افراد تحصیل کرده و واقف به واقعیت های علمی هم از این آیات افسانه ای و نادرست در کتابهای مقدس شان دفاع میکنند. به آنها ایمان و وفاداری

نشان میدهند، یا حداقل با آنها به نوعی کنار آمده، از نقد مستقیم شان خودداری میکنند. چرا؟

زیرا که اینان میدانند که اگر به ادعائی از ادعاها و آیهای از این آیات نازل شده از سوی الاله مدعی خلقت در این کتابهای معروف به مقدس و آسمانی مهر غلط و نادرست بزنند، کل سیستم دینی و اساس ادعاهای کتابها، و آیات و کلام الله مورد ادعایشان زیر سؤال میرود. آیات ناظر بر وجود الاله خالق هم که باید همه چیز را به درستی بداند، بی اعتبار میشوند. ادعای کلام الله بودن این آیات و کتابها از اعتبار می افتد. در این صورت، ادعاهای ناممکن شان در مورد آفرینش جهان از سوی الاله، یهوه یا الله، و همچنین یقین و ایمان توده های تحت استثمار میلیاردری شان هم همچون حسابی میترکند و از هم می پاشند.

این است که با وجود این ادعاهای غیرواقعی و غیرممکن، گردانندگان این ادیان راهی جز دفاع از ادعاهای ناممکن خدایان شان نمی یابند. راهی جز دفاع از ادعاهای نادرست خدای خالقشان در مورد خلقت کائنات و انسان نمی بینند. راهی جز دفاع از صحت حرفها و ادعاهای غیرمنطقی کتابهای آسمانی شان نمی یابند.

این است که همه ایمان آورندگان ریز و درشت این ادیان، از رهبران دینی تا توده های دنباله روشن، خود را مجبور به الهی و آسمانی نامیدن حرفهائی می بینند که شاید خود نیز به نادرست و ناممکن بودنشان پی برده اند. از همین رو هم هست که باورمندان این ادیان، آیات و کتابهای مقدس:

- نه به عدم تأیید این ادعاها از سوی دستاوردهای علمی دل میسوزانند،
- نه خود را موظف به اثبات راست و درست بودن ادعاهای الاله مورد ادعایشان شان می بینند و،

- نه هم به سبب کنترل سازمان یافته ای که بر توده ها اعمال کرده اند، از افشای غیرمنطقی و غیرعقلانی بودن این حرفها، نگرانی یی به خود راه میدهند.

این همه البته نه تازه و نه عجیب است، چرا که در آغاز این نوشته به درستی توضیح دادیم که "دین و باورها و نظریات دینی، بر خلاف فلسفه،

- نه متعهد به عقلانی و منطقی بودن ادعاهایشان اند،

- نه در ریشه با علم و یافته های علمی پیوندی دارند و،

- نه حتی متعهد به صحت علمی اند، یا دل به علمی، عقلانی،

منطقی یا قابل تجربی بودن ادعاهایشان میسوزانند.

هم از این رو هم هست که مراجع دینی میتوانند:

- هم این ادعای توخالی یی را که انگار برای همه سؤالات موجود در

مورد هستی و خلقت و پیدایش پاسخی دارند، پیش بکشند و،

- هم بر صحت و تقدس پاسخهای نادرست، غیر علمی و غیرمنطقی الیه خالق شان پافشارند.

به همین دلیل هم هست که قبلاً این نتیجه درست به دست آمده که پاسخهای دینی، (حتی اگر به تمامی مغایر عینیات موجود، مخالف علوم و بر ضد منطقی و عقلانیت بشر هم باشند)، نه قابل تغییر و نه آماده اصلاح اند.

بدیهی است حالا که نتایج پیشین در مورد غیرقابل اعتماد و غیرقابل مراجعه بودن منابع و کتابهای دینی مذکور یکبار دیگر مورد تأیید قرار میگیرند، دیگر ادعاهای ادیان در مورد وجود یک یا چند الیه به عنوان

- "منشأ هستی و خلقت" هم نمیتواند جایی در بحث حاضر فلسفی و منطقی ما پیدا بکند. در نتیجه، برای ادامه بحث فلسفی حاضر راهی نیست:
- جز آنکه ادعاهای دینی بی را که نادرستی شان اثبات شده، به تمامی به کنار بگذاریم، و صرفاً به دانستیهای ولو محدود، ولی قابل مراجعه، تجربه و اثبات علم و فلسفه اکتفا بکنیم.
 - جز آنکه سؤالات فلسفی خود را در همان محدوده ای که علم و فلسفه حرفی برای بیان دارند، مطرح و بررسی کنیم، و تا عرضه دستاوردهای علمی و فلسفی بیشتر و جدیدتر، به همین حد و حدود محدود بسنده کرده و بیش از این را به توسعه دانشهای رو به رشد فرداها موکول بکنیم.
 - جز آنکه مطمئن باشیم که سؤالاتی را که علم و فلسفه نمیتوانند پاسخ بدهند دعانویس، جادوگر، جن گیر و عالم دینی هم نمی توانند پاسخ بدهند، و اگر هم ادعا کنند که میتوانند، صحت این پاسخها بیش از صحت رد شده داده های آیات و کتابهای خالق مورد ادعایشان نیست یا نمیتواند باشد.

فلسفۀ هستی و منشأ خلقت

جلد یک

مقابلهٔ دین، علم و فلسفه

نوشته

استاد ممنوع القلم

بخش دوم

بررسی های افزوده تر در آیات قرآن از نظر بود
و نبود الاله خالق مورد ادعا

فصل یک واکنش‌های غیرمنطقی

میگویند

در بحث‌های پیشین این نتیجه به دست آمده که 1- داده های آیات آسمانی در مورد جهان و انسان به تمامی نادرست، غیر علمی و غیرمنطقی اند، و از همان رو، 2- احتمال وجود الاه خالق که از مخلوقات مورد ادعایش اطلاع ندارد به کلی مردود است.

جالب است بدانیم که این نتیجه گیریهای علمی و منطقی در مورد عدم احتمال وجود الاه خالق که از مخلوقات مورد ادعای خود بی اطلاع است، در بین توده های دیندار چه واکنشی ایجاد میکنند، و اینان به چه دلیل و منطق یا فکر و اندیشه ای، و از طریق کدام پاسخهای کلیشه ای و راههای گریز این نتایج را مردود می شمارند.

در زیر به تعدادی از این صغری و کبری کردنهای توده گیر اشاره میکند:

یک- میگویند علم و دانش قادر به قضاوت در مورد بود و نبود، و به تبع آن قادر به رد احتمال وجود الاه خالق آسمانی نیستند

مراجعه به بحث‌هایی که اصل صلاحیت علم و دانش انسان برای شناخت حقیقت هستی و زندگی را زیر سؤال می‌برند، یکی از راه‌های گریز از این واقعیت عینی و منطقی است که "الاهی که قادر به توضیح مخلوقات مورد ادعایش نیست، نمیتواند وجود داشته باشد."

این ادعاها در مورد رد صلاحیت علمی و فلسفی انسان اما، نه حرف تازه ای است و نه از قدر و منزلت این حوزه های دانش و دانائی، و این ابزارهای شناسائی بشر می‌کاهد. البته ما نیز در بحث‌های پیشین همین کتاب مطرح کردیم که نه علم و نه فلسفه ادعای آگاهی از اسرار هستی را دارند. منظور اینان اما محدودیت یا نسبی بودن علم و فلسفه نیست. اینان در واقع، با زیر سؤال قرار دادن توانائی های علمی و فلسفی بشر برای شناخت "منشأ هستی و خلقت" سعی میکنند اصل و اساس مراجعه به علم و منطق را زیر سؤال ببرند و بدینوسیله اصل و اساس شناخت و قضاوت را از انسان سلب بکنند. از اینان، بسیاری ریاکارانه روی این سؤال انگشت می‌گذارند که:

- "وقتی علم و فلسفه شما قادر به شناخت و کشف اسرار هستی نیست، پس قادر به رد ادعاهای دینی ما در مورد ماهیت و منشأ هستی و خلقت هم نمی تواند باشد."
- "شما که نمیدانید که هستی اولیه از کجا و چگونه پدید آمده، پس چگونه میتوانید ادعا بکنید که آنچه ادیان خداباور در مورد وجود الله به عنوان هستی و منشأ هستی و خلقت مطرح میکنند، صحت ندارد!"

توجه داریم که اینگونه سفسطه بازیها، همانند کشیدن عکس مار به هیچ کاری جز گول زدن خود و سایر توده های ناآگاه و استعمارزده نمی‌خورند. چرا که ما در اینجا ادعاهای دینی در مورد وجود الله به عنوان منشأ هستی را با دستاوردهائی که علم و فلسفه در اختیار ندارند

نسنجیده ایم، بلکه به جای آن، به موضوعات و ادعاهائی از کتابهای مقدس خود اینان پرداخته ایم که علم و فلسفه نیز دستاوردهای قابل اثبات وسیع و عمیقی به دست آورده اند. ما ادعای ذهنی وجود الاه خالق غیرقابل اثبات را با ادعای ذهنی متقابلی در مورد عدم وجود وی پاسخ نداده ایم. ما بلکه به جای ارزیابی ادعاهای غیرقابل اثبات در مورد وجود الله خالق مورد ادعا و ادامه بحث بین نظریات ماده گرایی و ایده آلیستی، و همچنین به جای ادامه رو در رویی های تاریخی خداباوران (ته ایستها) و آته ایستها، داده های این الاه مورد ادعا در مورد خلقت مورد نظرش را با داده های علمی مورد بررسی و ارزیابی قرار داده ایم. ادعاهائی را به بحث کشیده ایم که هم الاه خالق مدعی دانستن شان است، و هم علم و فلسفه شناخت کافی از آنها دارند.

کاری که ما کرده ایم، در واقع، جز این نیست که آیات الله خالق در موارد **خلقت** جهان و انسان را با داده های قابل اثبات علوم مقایسه کرده ایم و از این طریق نشان داده ایم که ادعاهای الله خالق از خلقت جهان و هستی با واقعیتهای موجود نمیخوانند. با علم و داده های علمی به اثبات رسیده همخوانی ندارند. اما این نتیجه که ادعاهای الله در مورد خلقت مورد ادعایش نادرست اند، خود به خود به این نتیجه منطقی منجر شده که:

- **الاه خالق مورد ادعا، مخلوقات مورد ادعای خود را نمی شناسد و از همان رو، نمیتواند خالق این موجوداتی باشد که نمی شناسدش.** دیدیم که بر اساس اصل همه شمول فلسفه و منطق، خالقی که مخلوقات مورد ادعای خود را نمی شناسد، نمیتواند خالق این مخلوقات مورد ادعایش باشد. نمیتواند وجود داشته باشد. **احتمال وجودش منتفی است.**

بدین ترتیب، ما به جای رد یا تأیید ادعای به اثبات نرسیده وجود الله به عنوان منشأ هستی، از طریق مقایسه داده های وی با داده های علمی قابل شناخت و ارزیابی به اینجا رسیده ایم که ادعاهای الاهی مورد ادعا در مورد خلقت و مخلوقات مورد ادعایش به تمامی نادرست اند. به اینجا رسیده ایم که "وقتی ادعاهای الله مورد ادعا در مورد خلقت جهان و هرچه در آن است رد میشود، لاجرم ادعاهایش در مورد هستی خودش نیز قابل پذیرش نیستند. به اینجا رسیده ایم که:

- **الاهی که ادعاهایش در مورد خلقت جهان و هستی نادرست از آب در می آید، صحت ادعاهایش در مورد وجود خودش نیز زیر سؤال میرود. ناممکن میشود.**

بدین بیان، حرف اینانی که ادعا میکنند که "نمیتوان با استفاده از دستاوردهای علمی و فلسفی پی که اطلاعی از "منشأ هستی و خلقت" ندارند، به بود و نبود الله مورد ادعا رسید"، جایی برای بیان نمی یابد. حرفی بدون منطق است. حرف مفتی است، چرا که ما در این ارزیابی، ادعاهای خدای مورد ادعا در اموری را که به وسیله علم و فلسفه شناخته شده اند، مورد سنجش و ارزیابی قرار داده ایم؛ و وقتی به اینجا رسیده ایم که حرفهای الله خالق صحت ندارند، به طور منطقی در برابر این نتیجه قرار گرفته ایم که:

- **یک چنین الاهی بیخبری نمیتواند خالق این جهان و هستی پی که نمی شناسدش باشد.**

این است که ادعاهای خداپرستان مبنی بر اینکه "علم و دانش به سبب محدودیتهای خود قادر به قضاوت در این امور متافیزیکی نیستند"، در این مورد معین جایی برای اعراب نمی یابد و مردود است.

دو- میگویند یک یا چند خطای ناقابل! در کلام الاله برای رد وجود این خالق جهان و هستی کافی نیستند

اسلامیان که یاد گرفته اند اول ایمان بیاورند و بعد از آن برای اثبات خدای مورد ادعایشان دلیل بتراشند، به همان طریق، ردّ وجود الله مورد ادعایشان را به خاطر یک یا چند دلیل و اشتباه به قول اینان **ناقابل!** در کلام الله شان را زیر سؤال میبرند. جمعی حتی به وجود خطاهائی کم و زیاد در کلام الله خالق شان اعتراف میکنند، اما در همان حال، این خطاها را در مقام مقایسه با عظمت و بزرگی الاله مورد ادعایشان قابل نمی بینند. قابل خدای بزرگشان نمیدانند!

گویا خدای بزرگ باید خطاهای بزرگ! بکند و انگار بی اطلاعی از خلقت مورد ادعای خود خطای بزرگی نیست! به بیان اینان: "درست است که برخی از آیات الله قرآن با واقعیت موجود نمیخوانند و از نظر علمی و منطقی نادرست اند، اما با یک یا چند خطا و نادرستی کوچک!:

- نه میتوان ادعای وجود الله خالق به این توانائی، دانائی و بزرگی را زیر سؤال برد و،

- نه میتوان احتمال وجود وی را نفی کرد".

این و اینگونه توجیهاات اما، نه فقط به توجیه خطای الله خالق مورد ادعا منجر نمیشود، بلکه حتی بیش از پیش علت وجودی یک چنین خدای خالق را هم زیر سؤال می برد. زیر سؤال می برد، چرا که الله خالق که در قرآن معرفی شده، برخلاف انسان که ماهیتاً ضعیف و خطاکار است، نه سهو و اشتباه میکند، و نه دچار خطا میشود. الله خالق مورد ادعای قرآن از هر نظر مطلق است و از هیچ نظر نمیتواند دچار سهو و خطا بشود. غیر از این باشد و دچار سهو و خطائی ولو ناقابل هم بشود، بر اساس آیات خودش هم! (آیه 82 سوره النساء)، توان و وجودش زیر

سؤال می‌رود. مردود می‌شود. کفایت الاهی اش برای خلقت جهانی به این پیچیدگی و به این نظم و قانونمندی را از دست می‌دهد. این آیه چنین است:

"آیا به قرآن نمی‌اندیشند؟ چنانچه از سوی غیر خدا بود، قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند «سورة النساء، آیه 82»²¹²"

می‌بینیم که این آیه به صراحت تمام ادعا میکند که هر کلامی و آیه ای که دارای اختلاف باشد، از آن خدا نیست. دیدیم و در فصول آتی هم به تفصیل بیشتری توضیح خواهیم داد که بخش بزرگی از 6200 آیه قرآن در تناقض و اختلاف با همدیگر قرار دارند. در نتیجه، بر این اساس و به تبعیت از همین آیه قرآن، باید پذیرفت که بخش بزرگی از قرآن از آن خدا نیست.

بر این اساس هم هست که در جایی که بسیاری از اشتباهات و خطاها، از انسانها که به قول خود این مدعیان "جایز الخطا هستند"، پذیرفته میشوند و حتی صحت و سلامت شخص آنان را نفی نمیکنند، هر سهو و خطای ولو کوچک، به طور منطقی، برای رد ادعای وجود الله مدعی خلقت و حکمت قرآن کفایت میکند.

سه- میگویند خدا هم مثل آفتاب نیازی به اثبات ندارد

استفاده از تشبیهات و تعبیرات غیرمنطقی یکی دیگر از شیوه های دفاعی خداباوران در مقابل این نتیجه گیری منطقی است که "وجود الاهی

²¹²أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ ۚ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (۸۲ النساء)

خالقی که اطلاعات درستی از جهان مورد ادعایش ندارد، به کلی نامحتمل و ناممکن است". آنان آیات کتاب آسمانی شان را "کلام الله" و تنها آثار مستقیم الاه مورد ادعایشان معرفی میکنند، ولی وقتی در برابر این واقعیت قرار میگیرند که این آیات با داده های علمی و منطقی هیچ همخوانی بی ندارند، برای نجات الاه مورد ادعایشان از مخصه های که آیات و اطلاعات نادرستش به وجود آورده، به تمثیلات و تعبیرات ناممکنی رو می آورند. تشبیه وجود الله خالق به آفتاب تابان، "آفتاب آمد دلیل آفتاب"²¹³، از آنجمله است. بدین معنی، گویا همانگونه که آفتاب خودش دلیل هستی و وجود خودش است، الله مورد ادعای قرآن هم به اندازه آفتاب تابان خود را اثبات میکند. مثل آفتاب احتیاجی به دلیل و منطق اثباتی ندارد. مثل آفتاب می تابد.

اما شعر "آفتاب آمد دلیل آفتاب" در مورد چیزی و کسی صحت دارد که آثار و نتایجش از هر معروفی معروف تر و از هر معرفی معرفی تر است و هم از این رو، برای شناسائی خود احتیاجی به هیچ معروف و معرفی ندارد.

آفتاب البته که بدون سبب و جهت دلیل هستی و وجود خودش به حساب نمی آید. نور و گرمای آفتاب، منشأ هستی و اساس زندگی در کره ماست. به سبب این آثار غیر قابل انکارش هم هست که آفتاب به عنوان دلیل وجود و هستی خودش به حساب می آید. اما الاه مورد ادعای قرآن، مثل آفتاب نیست، چرا که برخلاف آفتاب، هیچ دلیل اثبات شده ای ندارد. نه فقط دلیلی برای اثباتش نیست، بلکه حتی تنها آثاری که از وی ارائه میشوند، آیات آسمانی بی اند که دیدیم نه درست، نه علمی و نه منطقی اند. بدین ترتیب، آثار این الاه مورد ادعا بر خلاف آثار آفتابی که

²¹³ مولوی، مثنوی معنوی.

با تابش خود هستی و حیات موجودات زنده را سبب میشوند، نشان میدهند که ال‌ه خالق مورد ادعا از موجودات جهانی که ادعای خلقتش را دارد، هیچ اطلاعی ندارد. تنها آثارش بر عدم وجودش دلالت میکنند تا بر وجودش. این است که ال‌ه فاقد دلائل اثباتی با آفتابی که با نور و گرمایش وجودش را به هر بیننده ای اثبات میکند، نه قابل مقایسه است و نه میتواند با این مقایسه به اثبات برسد، یا از ارائه دلائل منطقی برای اثباتش فراغت حاصل بکند.

چهار- میگویند عقل و منطق انسان برای تعیین بود و نبود ال‌ه خالق قد نمیدهند

در بحث مربوط به احتمال بود و نبود الله، به کرات به دو عنصر **عقل و منطق بشری** اشاره شد. بسیاری از اسلام‌یانی که قادر به دفاع از ادعاهای دینی شان نیستند، برای فرار از مخصه ای که ادعاهای غیرعقلانی و غیرمنطقی ال‌ه و کتاب مورد ادعای شان ایجاد کرده، اصل و اساس، و علت وجودی **عقل و منطق** انسان را زیر سؤال میبرند. برای این منظور، اینان به بحثهای فلسفی بی مراجعه میدهند، که اساساً نه قبولشان دارند، و نه اصول اساسی منطق شان را می پذیرند. در نتیجه، اینان نه برای گسترش منطق، بلکه برای یافتن راه فراری به نقل قولهای فلسفی‌یی که توانائی علمی و فلسفی بشر را زیر سؤال می برند، پناه میبرند.

جمله "الله خالق در حد و اندازه ای است که در عقل و منطق ما بندگان نمیگنجد"، جمله دفاعی عامی است. بر این ادعا، گویا حد و اندازه الله خالق از ظرفیت عقل و منطق ما انسانها در میگذرد و هم از آن رو،

اظهار نظر در مورد بود و نبود وی ناممکن است! به بیان دیگر، گویا عقل و منطق بشر در آن حد و حدودی نیستند که بتوانند در مورد بود و نبود الله مورد ادعا نظر بدهند و حکم صادر بکنند.

این ادعا البته سفسطه بازی رایجی بیش نیست، چرا که اینان از سوئی ادعا میکنند که انسان باید خدا را بشناسد و به وجود خالق یکتا اعتراف کرده و ایمان بیاورد، ولی از طرف دیگر ادعا میکنند که انسان قادر به شناخت خدا و تصمیم گیری در مورد وی نیست.

مراجعه اینان به این موضوعات دفاعی از جنبه های دیگر هم، مراجعه ای ناممکن است، چرا که الله خالق مورد ادعای اینان، بنا به آیات فراوانی، قرآن را برای مردم مکه و حومه آنزمان، یعنی مردمی که درک و فهمشان بسیار پائین تر از انسانهای زمان ما بوده، نازل کرده است (آیه 92 سوره انعام، آیه 7 سوره شوری و سایر)²¹⁴.

این ادعا که عقل و منطق ما برای شناخت و قضاوت در مورد احتمال بود و نبود الله کفایت نمیکنند، همچنین مغایر با آیاتی است که انسانهای آنزمان را برای تأیید ایمان دینی شان به اندیشیدن و قضاوت فرا میخوانند.

به اندیشیدن و قضاوت فرا خواندن به چه معنی است، جز اینکه بدین وسیله الله مورد ادعا به این واقعیت معترف است که "از دید وی نیز، انسان، آنها انسان جامعه بدوی آنروز، دارای توانایی لازم در مورد شناخت و قبول یا عدم قبول الله خالق مورد ادعاست"؟

²¹⁴ برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به جلد دوم کتاب "قرائت قرآن غیردینی"، به شرح پیشین.

در حقیقت، اصل دعوت قرآن برای ایمان آوردن نیز به معنی اعتراف مستقیم الله خالق قرآن به کفایت عقل و منطق انسان است.

توجه داریم که طرف خطاب الاله قرآن در کتاب قرآن، نه انسانهای امروزی، بلکه انسانهای جامعه بدوی "مکه و حومه" در زمان نزول بود (آیه 92 سوره انعام، آیه 7 سوره شوری)²¹⁵. وی در این کتاب مدعی است که این آیات را برای این مردم و در حد و حدود درک و فهم آنان نازل کرده است. بدین معنی، الله خالق مورد ادعا، درک و فهم انسانهای جامعه بدوی آنزمان را در حد و حدودی میدانست که بتوانند در مورد بود و نبود وی، و ادعاها و آیاتش نظر بدهند و تصمیم بگیرند. به بیان دیگر، بر اساس آیات قرآن،

- انسانها، آنهم انسانهای جامعه بدوی آنزمان با عقل و منطق آن زمان و مکان قادر به درک و فهم آیات الله بودند و میتوانستند حرف و منطق الله را فهمیده و بر اساس آن به وی ایمان بیاورند. طبیعی است که وقتی آن مردم با آن کیفیتهای فردی، مکانی و زمانی می توانستند و میتوانند در مورد بود و نبود الله مورد ادعا رأی بدهند، حرف زدن از ناتوانی انسان امروزی، ادعائی بس عبث و به تمامی غیرمنطقی است.

این است که این ادعا که بشر امروزی قادر به درک و فهم، و قضاوت در مورد بود و نبود الله نیست، نه فقط درست نیست، بلکه همچنین علیه قضاوت الله آسمانی مورد ادعا در مورد توانائی انسان است. ادعائی است که مستقیماً با قضاوت الاله مورد ادعای خود اینان در تضاد قرار میگیرد. بدین معنی، اگر ادعای دفاعی اینان را بپذیریم و قبول بکنیم که

²¹⁵ پیشین.

انسان با عقل محدود خود قادر به شناخت و قضاوت در مورد بود و نبود
الله نیست، پس باید به این نتایج هم تن بدهیم که:

- نه قضاوت الله خالق در مورد توانائی و درک و فهم انسان درست و
منطقی بوده،

- نه انتظارات الله حکیم شان از مخلوقاتش به جا بوده و،

- نه طلب ایمان و تبعیت الله خالق مورد ادعا از مخلوقاتش و آنهم از
مخلوقات آنزمان و مکان، منطقی و درست بوده و هست.

می بینیم که مقابله این ادعاهائی که توانائی انسانها را مردود می شمارند
با قضاوت اولیه الله خالق در کتاب آسمانی اش در مورد توانائی درک و
فهم انسانها، این مدعیان را در برابر یک دوراهی ناگزیر قرار میدهد. به
طور منطقی اینان راهی ندارند جز آنکه:

1- یا باید توانائی عقلی انسان برای درک و فهم الله خالق مورد ادعا و
ایمان آوردن به وی را کافی تشخیص بدهند و از آن طریق، همچنین
نزول آیات قرآن و ارسال پیامبران از سوی الله را هم قابل توجیه فرض
بکنند،

2- یا توانائی انسان برای قضاوت در مورد بود و نبود الله را رد بکنند،
و در آنصورت نیز، ناگزیر باید نازل کردن آیات و دعوت از مردم
جامعه بدوی آنزمان برای گرویدن به الاله خالق، و همچنین اعزام
پیامبران برای دعوت انسانها به راه راست را هم کاری عبث و عملی
اشتباهی ارزیابی کرده و همه را به حساب خطاکاری الله مورد ادعایش
بگذارند.

بدین معنی، برای اینان راهی نمیماند جز آنکه:

- یا باید نظر الله در مورد توانائی انسان را بپذیرند و انسان را توانا و
قادر به شناخت بود و نبود الله ببینند. این البته خود به معنی پذیرش

توان منطقی انسان برای بررسی بود و نبود و حتی قبول یا ردّ احتمال وجود وی هم هست،

- یا بار د این توانائی انسانها، خطاکاری الله مورد ادعایش را بپذیرند. این البته بدین معنی هم هست که مدعیان ایمان به الله، راهی ندارند جز آنکه:

- یا بر اساس حرف، پیام و قضاوت الله مورد ادعایشان، به توان انسان و عقل و منطقتش برای قضاوت در مورد بود و نبود الله شان اعتراف بکنند،

- یا باور و ایمان شان به این الهی را که انگار قضاوتش در مورد مخلوقاتش نادرست بوده، پس بگیرند.

اما اسلامیان نمیتوانند با رد قضاوت الله خالق مورد ادعایشان ادعای وجود وی را زیر سؤال برده و نفی بکنند. در نتیجه، برای آنان راهی نمی ماند جز آنکه بپذیرند که انسان، آنهم انسان جامعه بدوی نوع 1400 سال پیش، قادر به قضاوت در مورد الله و گزینش وی بوده و هست. هم از این رو هم الله مورد ادعایشان بیش از 6200 آیه برای "مردم مکه و حومه" آنزمان نازل کرده، و در ابعاد تکراری هم ادعا کرده که مردم مورد خطاب جامعه دوره معروف به "جهالت" آنروزی هم میتوانستند آیات ناظر بر هستی و وجود وی را درک کرده، بفهمند و قضاوت بکنند. بر این مبنا، این مدعیانی هم که خود را جزو ایمان آورندگان به این دین، کتاب و خالق مورد ادعایش معرفی میکنند، نمیتوانند علیه الله خود بلند شده و نه فقط توانائی درک و فهم انسان امروزی، بلکه حتی توانائی درک و فهم مردم دوره های تاریک تاریخ از الله مورد ادعا را زیر سؤال ببرند.

بدین معنی، از زاویه صرفاً ایمان دینی اینان هم بنگریم، اینان ناگزیر باید بپذیرند که عقل و منطق تک تک ما انسانها برای ارزیابی بود و نبود الله مورد ادعا کفایت میکنند. باید بپذیرند که ما و تک تک ماها میتوانیم و باید بتوانیم ادعای بود و نبود الله مورد ادعا را با معیارهای عقلی و منطقی خود بسنجیم و بر اساس آنها در مورد بود و نبود یا احتمال وجود وی بحث کرده، رأی داده و قضاوت بکنیم.

در ضمن نباید فراموش کرد که تقریباً همه نهادهای اجتماعی در جهان حاضر بر کفایت عقل و منطق بشر اعتراف میکنند، و از همین رو نیز همه نهادهای بشری، انسانها را به این سبب، مسئول اعمالشان می‌شناسند. این مسئولیت و مسئولیت‌پذیری انسانها نه فقط روابط ناظر بر امور دینی، بلکه همه روابط انسانها در همه زمینه‌های اجتماعی، قضائی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را هم در بر می‌گیرد.

در همه سیستمهای اجتماعی جهان حاضر، انسانها به سبب عاقل و منطقی شناخته‌شدنشان، مسئول و مسئولیت‌پذیر شناخته میشوند، چرا که همه ارزیابیها معطوف به عاقل و منطقی بودن انسانهاست. معطوف به بدیهی شمردن توان عقلانی و منطقی انسانها برای درک و فهم همه مناسبات، چه عینی یا ذهنی است.

اعتراف به توانائی منطقی انسانها اما، فقط به امور مادی و مناسبات آن محدود نمیشود. در همه نظام‌های حقوقی و دینی، و حتی در اسلام نیز، انسان موجودی عاقل و منطقی به حساب می‌آید. در فقه و شریعت مورد مراجعه اسلامیان نیز این اصل پذیرفته شده که کسی که فاقد عقل و منطق است، نمیتواند مسئول اعمال خود شناخته شود. کسی که فاقد عقل و منطق است، از جبر ایمان آوردن یا حساب پس دادن به نتایج اعمال

خود هم معاف است. با این حساب، مسئول شناخته شدن انسانها به معنی عاقل و بالغ پذیرفته شدن آنان هم هست. بدین معنی، حالا که انسان از سوی ال‌اه خالق مورد ادعای قرآن مسئول شناخته شده، پس از نظر وی انسان مورد نظر وی عاقل و بالغ هم هست. پس کفایت عقل و منطق انسان از سوی ال‌اه خالق مورد ادعا نیز پذیرفته و تأیید شده است.

این همه یکبار دیگر نشان میدهند که پذیرش اصل مسئول بودن انسانها به معنی پذیرش عاقل و منطقی بودن انسانهاست. از آنجا که "مسئول بودن" اصلی عام است و در همه نهادهای اجتماعی و دینی پذیرفته شده است، پس عاقل و منطقی بودن هم اصلی عام است. اصلی است که نه از نظر دینی و نه از نظر عرفی، اجتماعی یا تاریخی پس‌گرفتنی است. هم از این رو، انسان بر این اساس که مسئول ایمان آوردن به ال‌اه مورد ادعا شناخته میشود، لزوماً قادر به شناخت، قضاوت و داوری در مورد ال‌اه یا هر خالق مورد ادعا هم هست. با رد این توانائی، نه فقط منطقی که احتمال وجود الله را نفی میکند، بلکه همچنین علت وجودی ال‌اه خالق مورد ادعا هم از بین میرود.

در بحثهای پیشین مطرح شد که دانش و دانائی انسان امروزی قادر به توجیه اسرار و توضیح هستی و منشأ وجود نیست. این اما، نه بدین معنی است که این دانش و دانائی برای تشخیص ممکن و ناممکن بودن ادعاهای ناظر بر وجود یا عدم وجود خالق مورد ادعا کفایت نمیکند، و نه اصل مراجعه به دانش و خرد بشر را منتفی میسازد.

باید توجه کرد که حتی اگر به فرض محال، عقل و دانش انسانها برای قضاوت موضوعاتی کفایت هم نکنند، باز در مورد لزوم مراجعه به عقل و منطق بشری مان تغییری ایجاد نمیشود. تغییری ایجاد نمیشود، چرا که عقل و منطق تنها ابزار بیولوژیکی انسان برای شناخت بشر اند. چرا که آلترناتیو عقل و منطق، بی عقلی (دیوانگی) و جهالت است، و ایندو انسان را به هیچ راهی جز بازگشت به گذشته های تاریک تاریخ بشر و زندگی ابتدائی مانده در قعر تاریخ نمیبرند.

با این وجود، نباید فراموش کرد که نه علم و به تبعیت از آن، نه عقل و منطق انسان مطلق است. در واقع:

- هم ظرفیت علم، و عقل و منطق بشر محدود و نسبی است و،
- هم بر اساس آن، مسئولیت و مسئولیت پذیری انسان، مطلق به حساب نمی آید.

انسان مسئول اعمال خود است، ولی این مسئولیت در حد و حدودی است که درک و فهم میکند. به این خاطر هم هست که انسانهای امروزی، مردم و حتی دانشمندان زمانهای پیشین را به خاطر نادرست بودن دانش و دانائی شان محکوم نمیکنند. محکوم نمیکنند، چرا که گفتار و رفتار آنان، اگر امروزه ناقص یا حتی غلط به حساب می آیند، در زمان آنها منطبق با عقل و منطق زمان و مکانشان بودند. محکوم نمیکنند، برای آنکه نظریات آنروزی آنان در حد و حدودی که دانش و دانائی زمان خودشان اجازه میداد، درست بودند. برای آنکه امروزه آنان را نه بر اساس دانش و دانائی امروزی، بلکه بر اساس دانش و دانائی زمان

خودشان ارزیابی میکنیم²¹⁶ و بر اساس عقل و منطق زمان خودشان
مسئول یا غیرمسئول نمی شناسیم.

توجه داریم که اگر ادعا این می بود که کتاب قرآن را انسانی به نگارش
در آورده، بسیاری از این موارد نادرست نیز قابل فهم به حساب می
آمده، اما وقتی ادعا میشود که این اطلاعات نادرست را الاه خالق
فرستاده که از آغاز به همه علوم امروز و فردا واقف بوده، دیگر نمیتوان
فکر کرد که الاه خالق هم مثل آدمها، آنروز نمیدانسته و گناه این
ندانستن اش به گردن زمان و مکان آن دوره و زمانش بوده است.

همین رابطه نسبی بودن دانش و اطلاعات، شامل انسان امروزی و
مسئولیت‌هایش هم میشود. ما در همان حال که درمورد نسبی بودن علم و
فلسفه بحث میکنیم، میدانیم که بسیاری از بدیهیات امروزی مان ممکن
است در یک فردائی، ناقص یا غلط از آب در آیند.

اما آیا این واقعیت به معنی تردید و دودلی در مورد دانش و دانائی
موجود و امروزی مان است؟ آیا نسبی بودن علم و دانش امروزی، یا
عدم کفایت توانائی های عقلی و منطقی امروزی بشر در هر آینده ای،
بدین معنی است که باید به این دانش و دانائی نسبی امروزی را پشت
کرد و به جهالت مطلق قرون گذشته بشر بازگشت؟
پاسخ بنیادگرایان به این سؤال "آری" است.

به نظر آنان، حالا که علم و دانش نسبی اند، باید آنها را ترک کرده و به
ادعاهای دینی گذشته های دوری که مطلق و ثابت به حساب می آیند
برگردیم. آنان اما، نه از ابعاد وسیع دستاوردهای علمی بشر در این

²¹⁶ این البته شامل اشتباهات و نادرستیهای کلام الله که علمش باید از هر آینده ای فراتر
برود نیست.

فاصله حرفی میزنند و نه به پیشرفتهای علمی، تکنولوژیکی و تأثیرات شگرف آنها در زندگی مدنی بشر دل سوزانیده و بهاء میدهند.

جالب است که بنیادگرایی که سعادت بشر را در بازگشت شان به بربریت هزاره های گذشته می بینند، در طول زندگیشان از بهترین دستاوردهای علمی و تکنولوژیکی امروزی بهره میگیرند. اینان به توده های محروم تعلیم میدهند که زندگی این جهانی هیچ ارزشی ندارد و هرچه هست در آن جهان است، اما برای ادامه حیات دنیوی خود و اطرافیان شان دنیائی را به آتش میکشند.

اینان توده های دیندار را برای درمان دردهایشان به دعاخوانی، زیارت، و نذر و نیایش فرامیخوانند، ولی وقتی خود و نزدیکان شان بیمار میشوند، به جای مراجعه به دعا و دعانویس، یا روزه و نماز، و توبه و زیارت و مانند اینها، به بهترین پزشکان متخصص موجود مراجعه میکنند.

به توده های محروم و گول خورده تعلیم میدهند که مردن و زنده ماندن در دست الله است، ولی خودشان به وقت نیاز، برای طولانی کردن یک لحظه عمر و زندگیشان، خود را به هر در مؤسسات درمانی پیشرفته امروزی دخیل می بندند.

اینهمه البته بار دیگر می رساند که از نظر مدعیان بنیادگرا نیز:

- نسبی بودن علم به معنی بی معنی بودن علم و دستاوردهایش نیست، بلکه بدین معنی است که اهل علم و دانش برخلاف دینداران از هرگونه دروغ و حيله ای دوری میجویند و به صراحت و صداقت به مرزهای محدود توانائی های خود اعتراف میکنند.

بدین معنی، نسبی بودن علم و دانش:

- نه به معنی تردید در دستاوردهای آن است، و نه دور ایستادن از این تنها ابزار شناخت و قضاوت بشری را توجیه میکند.

در حقیقت بی توجه به واقعیت نسبی بودن دستاوردهای علمی، علم و فلسفه نه تنها وسیله شناخت و قضاوت بشر اند، بلکه حتی مهمترین مبنای معیارهای مسئولیت پذیری انسانها به حساب می آیند. در نتیجه، برای انسان امروزی راهی نمی ماند جز آنکه:

- یا باید به دانش و دانائی نوعاً نسبی و شاید ناقص و حتی در برخی موارد غلط امروزی، بیاویزد و به دستاوردهای آنها اعتماد نشان بدهد، یا با پشت کردن به علم و دانشی که نسبی اند، به مطلقیت جهالت تاریخی برگردد.

- یا دانش و دانائی امروزه خود را با وجود نسبی بودنشان کافی و وافی بداند و بر اساس آنها نظر داده و مسئولیت بپذیرد، یا به افتادن به قعر گودال ادعاهای هزاره های تاریخ بشر رضایت بدهد.

- یا باید به عقل و منطق نسبی خود تکیه کرده و روز به روز آنها را کاملتر بکند، یا برای رسیدن به مطلقیت دینی و نوع دینی، از خیر علم و دانش نسبی امروزی بگذرد و به غلطیدن به چاه مطلقیت دوره های بربریت تاریخی رضایت بدهد.

میدانیم که هرگونه تردید در بهره مندی از علم و دانش و دستاوردهای ولو نسبی اش، در نهایت هیچ معنایی جز افتادن به چاه جهالتی که بسیاری از توده های استثمارزده امروزی را در گودال خود اسیر کرده، نمیدهد.

در واقع، عقل و منطق بشری ما - چه کامل یا ناقص، و چه درست یا غلط- تنها ابزار بشری ما برای سنجیدن و همچنین برای شناخت و

قضاوت، از آنجمله قضاوت در مورد درست یا غلط بودن ادعای وجود الله خالق است.

عقل و منطق ما تنها ابزار قابل قبول برای سنجش و قضاوت انسان به حساب می آیند و برای ما انسانها جز بهره مندی از این تنها ابزارهای دانش و دانائی بی که بشر را از حیوانات متمایز میکنند، راهی وجود ندارد.

اینهمه به چه معنی است جز آنکه:

- هم بهره مندی از شناسائی، سنجش و تشخیصی که ابزار عقل و منطق و بر این اساس، علم و فلسفه فراهم می آورند و، هم نتایجی که به کارگیری این ابزار برای قضاوت در همه امور و مقولات عینی و ذهنی به دست میدهند، غیرقابل رقابت و تعویض، و در همان حال، به حدکافی قابل اعتماد اند!

بدین ترتیب، نتایجی که در بحثهای علمی و فلسفی پیشین در مورد عدم احتمال علمی و منطقی الاله مورد ادعا به دست آمده، کماکان به قوت خود باقی است، و به سبب علمی و منطقی بودنشان به تمامی قابل اعتماد، مراجعه و دفاع اند.

از همین رو هم، منبع هرگونه بحث و بررسی در مورد مقولات فلسفی را بدون دخالت دادن ادعاهای دینی بی که نادرستی شان به اثبات رسیده، و صرفاً با مبنا قرار دادن دستاوردهای علمی و منطقی ادامه خواهیم داد.

بررسی های افزوده تر در مورد احتمال وجود الاه

یک) نتیجه به دست آمده به اعتبار خود باقی است

دیدیم که مقایسه آیات قرآن با دستاوردهای علمی و ارزیابیهای منطقی نشان میدهد که اطلاعات موجود در قرآن در مورد **خلقت جهان** نه فقط با دستاوردهای علمی نمیخوانند، بلکه حتی با واقعیت‌های عینی موجود به کلی مغایر و هم از این رو، به تمامی نادرست اند. از اینجا این نتیجه حاصل میشود که:

"وجود خالق که از مخلوقات خود بی‌اطلاع است به طور منطقی ناممکن است".

به بیان دیگر، وجود خالق که از مخلوقات مورد ادعای خود اطلاع یا اطلاع درستی ندارد، به کلی نامحتمل و ناممکن است. دیدیم که این نتیجه گیری:

- هم عام است و،
- هم در همه حال به قوت خود باقی است.

لازم به تکرار نیست که این نقائص مورد بحث در قرآن به قدری جدی و غیرقابل چشم پوشی اند که با هیچ توجیه و تکراری، نه قابل فراموشی و نه قابل جبران اند. بدین معنی که حتی اگر روزی کسی به فرض محال ثابت بکند که اینهمه ادعاهای ساختگی در مورد صحت تائم و تمام قرآن صحت دارند، باز هم وجود این و این نوع نادرستی ها و نقیصه ها در معنی و مفهوم نظم و نثری که "کلام الله" خالق خوانده میشوند، نه قابل

فراموشی، و نه قابل جبران با موضوعات و توضیحات ولو درست دیگر اند. از این رو،

- این نتیجه گیری در مورد "ناممکن بودن احتمال وجود الاهی که اطلاع درستی از مخلوقات مورد ادعایش ندارد، نه نیازی به تحقیق بیشتر و نه احتیاجی به یافتن تأییدیه های دیگر دارد.

هم از این رو، این نتیجه گیری به ثبت رسیده و در ادامه این بحثها نیز به قوت خود باقی خواهد ماند.

دو) ضرورت‌های دیگر برای ادامه بررسی های بیشتر

با این وجود، نویسنده متوجه است که در اینجا، مورد، موضوع و نتیجه گیری یی مطرح است که باور میلیاردها انسان خداپاور، از آنجمله صدها میلیون مسلمان این کره خاکی و دهها میلیون مسلمان جامعه ما را زیر سؤال میبرد. اینان صحت ادعای وجود خدای خالق را، ولو اگر از مخلوقات خود بی اطلاع است، یا اطلاعاتش فاقد صحت اند، پذیرفته اند، و زندگی و حتی فکر و ذکر خود را با فرض و ادعای وجود چنین خالقی تطبیق داده و تنظیم کرده و میکنند.

این دهها و صدها میلیون انسانی که اکثراً بدون هیچ شرط و شروطی به وجود چنین الهی باور کرده اند، نه فقط این جهان، و زندگی و معیارهای ارزشی این جهانی شان را با این ادعاهای کلان، ولی غیرمنطقی و ناممکن، تطبیق داده اند، بلکه حتی با مراجعه به این ادعاهای، برای زندگی بعد از مرگشان خواب و خیال ساخته و تا پایان عمر با این خیالات به خواب رفته و بیدار میشوند. این است که این بررسی از سوئی این نتیجه و قانونمندی منطقی را که "وجود خالق که از مخلوقات خود

بی اطلاع است، به طور منطقی ممکن نیست و این شامل الله مورد ادعای قرآن هم میشود" تأکید میکند، ولی از سوی دیگر، لازم می بیند این نتایجی را که شاید برای بسیاری غیرمترقبه و غیرقابل قبول جلوه میکنند، هرچه بیشتر توضیح بدهد و با نتایج بررسیهای دیگر در متون دیگر قرآن مورد پذیرش این ایمان آورندگان، مقابله بکند.

- لازم می بیند تا با مراجعات عدیده به قرآن و ارزیابی علمی و منطقی آیات و محتوای آنها، سایر دلایل و مدارک در مورد احتمال یا عدم احتمال وجود الله خالق مورد ادعا را استخراج بکند، و از طریق کند و کاو در این آیات، نتایج جدیدی را استخراج کرده و با نتایج بررسی آغازین به مقایسه بکشد.

- لازم می بیند تا احتمال وجود یا عدم وجود الله خالق مورد ادعا به عنوان مبدأ و منشأ هستی و خلقت را با دلایل عدیده ای به بحث بکشد، تا از این طریق، نه برای ایمان آورندگان به این ادعاهای دینی، در مورد صحت این نتیجه و نتایج، شبهه ای باقی بماند، و نه منابعی که این دین و ادیان را در بازار دینی به فروش میرسانند، فرصت آنرا پیدا بکنند تا از طریق مراجعه به موردی از موارد، کل موضوع و نتیجه گیری علمی و منطقی معتبر فوق را لوث کرده و زیر سؤال ببرند.

در ضمن، دیدیم که بسیاری از این توده های میلیونی این فکر نادرست و غیرمنطقی را با خود حمل میکنند که انگار برای رد ادعای وجود الله مورد ادعا باید دلایل بیشتر و عدیده ای ارائه شود. **این فکر البته که به خودی خود غیرمنطقی است**، چرا که یک خطا و اشتباه حتی بزرگ ممکن است صحت تمامی دانش و دانائی یک انسان را زیر سؤال نبرد،

اما بر عکس، یک خطای ولو بسیار جزئی هم برای رد وجود الله خالق که بنا به ادعا، دانای مطلق و غیر قابل اشتباه و فراموشی است، کفایت میکند.

این تفاوت از آنجا ناشی میشود که انسان به طور معمول، گام به گام یاد میگیرد. هرگز به دانش و دانائی مطلق نمیرسد و همیشه نیازمند یادگیریهای جدید تر است. با یک پایش پله های دانش و دانائی را طی میکند، در حالی که پای دیگرش در جائی از باطلاق جهالت و نادانگی گیر است. انسان در جریان یادگیری، و تغییر و تکمیل یادگیری هایش دچار خطا میشوند. اساساً یادگیری و اعتلای یادگیری اش از طریق خطا و اصلاح خطاهایش پیش میرود. در ضمن، دانستی های انسان، مطلق و قطعی نیستند و میتوانند، برخی به سبب فراموشی و برخی به سبب نقص دانش و دانائی نسبی اش، به راه خطا بروند. هم از این رو هم هست که:

- انسان میتواند و باید خطا بکند، و اساساً خطاکاری در طبیعت انسان جا دارد.

الله خالق اما، بر اساس آیات قرآن، بر همه چیز عالم و حاکم است. علمش قطعی است و بر خلاف انسان، دچار اشتباه هم نمیشود. این است که جهان موجودی که الاه قرآن ادعای خلقتش را دارد، اینهمه پیچیده، منظم و منطقی است. بدیهی است که خدائی که ممکن است دچار خطا بشود و کارها و اعمالش به تمامی منطقی و قانونمند نباشند، نمی تواند چنین جهانی را خلق کرده باشد.

این است که در کلام و عمل الاه مدعی خلقت جهان نباید هیچ خطا و اشتباهی پیش بیاید. نباید هیچ اشتباه یا تضاد و تعارضی ثبت بشود. پیش بیاید و ثبت بشود، ولو جزئی و ولو یکباره، ادعای خالق بودن چنین

الاهی زیر سؤال میرود. ادعای وجودش نفی میشود. این استدلال به قدری بدیهی است که حتی الاه قرآن نیز می پذیرد که وجود خطا در کلامش نشان میدهد که این کلام و کتاب از آن وی نیست:

- "آیا به قرآن نمی اندیشند؟ چنانچه از سوی غیر خدا بود، قطعاً در آن اختلاف بسیاری می یافتند» *سورة النساء، آیه 82*»²¹⁷

بدین معنی اگر در آیه ای خطا و اشتباهی باشد، آن آیه از آن الله خالق نازل کننده قرآن نیست. بر این اساس، بخش بزرگی از آیات قرآن از آن الله خالق نیستند. این به چه معنی است، جز آنکه قرآن از آن الله خالق نیست و هر ادعائی که در مورد وی انجام شده بی اساس است و ربطی به وجود یا عدم وجود الله خالق ندارد.

اینهمه نیز میرساند که این فکر که برای رد ادعای وجود الاه ارائه خطاهای بیشتری لازم است، فکر و انتظاری به تمامی نادرست، و حتی به معنی ناقص و ناتوان فرض کردن الاهی است که باید دانا و توانای مطلق باشد.

این همه همچنین نشان میدهد که فقط یک اشتباه یا خطای ولو کوچک در کلام الاه خالق از نظر خلقت جهان و انسان، برای رد ادعای وجود وی کفایت میکند. به بیان دیگر،

²¹⁷أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ ۚ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (۸۲ النساء)

- ثبوت فقط یک خطای ولو کوچک در بیان و کلام ال‌اه خالق در مورد خلقت جهان و انسان، برای رد ادعای وی کافی است و با این وجود، هیچ نیازی به اثبات خطاهای دیگر در حرف و عمل وی نیست.

در ضمن، باید افزود که توده های میلیونی که با هزاران گفتار و نوشتار تبلیغاتی و دروغین "از گهواره تا به گور" به بند کشیده شده اند، برای رهایی از این بندهای سنتی باید در برابر تلی از اطلاعات، و دلیل و منطق روشن و صریح قرار بگیرند. قرار بگیرند تا شاید یکی از این هزاران دلائل منطقی و عقلانی از سوی جمعی و تعدادی از این به بند کشیده شده ها، درک و فهم بشود و راه را برای رهایی شان از این استثمار و استثمار تاریخی هموار سازد.

شاید که کسانی با رو در رو قرار گرفتن با دلائل فراوان و تکراری، چشمان خود را به روی حقیقتی از حقائق انکار شده باز بکنند.

شاید که جمعی و کسانی از این توده های میلیونی بتوانند از یکی از این زوایای مختلف، قسمتی از حقایق موجود را ببینند. شاید که بیدار شوند.

شاید که زودتر از آنچه تاریخ اضمحلال فرهنگی این ملت‌ها و جوامع تحت ستم و سیطره "استعمار نو جهانی و بنیادگرایی داخلی" رقم بخورد، از این خواب سنگین هزاره ها بیدار بشوند.

این است که برای فراهم آوردن این فرصتها و همچنین برای رفع شبهه از کسانی که دچار این باور نادرست اند که مثلاً برای رد وجود الله به دلائل عدیده نیاز است، یا مثلاً نمیتوان خالق به این بزرگی را صرفاً با یک یا چند خطا رد کرد، هیچ منعی نمی بیند که نتیجه به دست آمده از بحثهای پیشین در مورد عدم احتمال وجود ال‌اه خالق مورد ادعا را،

یکبار دیگر و با مراجعه به آیات دیگر قرآن مورد بررسی و تأیید قرار بدهد.

هیچ ایرادی نمی بیند که نتیجه گیری "ناممکن بودن وجود الله خالق فاقد دانش و دانائی از مخلوقاتش" را با نتیجه گیریهای حاصل از مقایسه محتوای آیات دیگر قرآن در مورد بود و نبود یک چنین الیه خالق مقابله بکند و به تکرار، مواردی را که آنرا تأیید یا تکذیب میکنند مطرح بسازد.

هیچ ایرادی نمی بیند تا کند و کاو در آیات آسمانی الیه قرآن را به خاطر دسترسی بیشتر به مردمی که عادت کرده اند به جای کلمه مار به عکس مار بیاویزند، ادامه دهد. ایرادی نمی بیند، چرا که یک چنین عمل تکراری، شاید بتواند نتیجه گیری اولیه در مورد "عدم احتمال وجود الیه مورد معرفی قرآن" را هرچه بیشتر تعمیق و قابل درک و فهم بکند.

ایرادی نمی بیند، اما نباید فراموش کرد که با وجود این نتیجه گیری اولیه در مورد نامحتمل بودن الاهی که اطلاعاتش از جهان و انسان درست نیستند، یک چنین بررسی های افزوده نه ضروری و نه لازم اند. لازم نیستند، چرا که نتایج علمی و منطقی دستاوردهائی پایدار اند و دلائل و راه و روشی که به رد احتمال وجود چنینی الیه منجر شده اند، هم منطقی و هم علمی اند. چرا که نتایج علمی قابل تکرار و تجربه اند و هر تجربه علمی در هر جا و به دست هر کسی انجام بشود، صحت خود را به اثبات میرساند. به طور مثال اگر نتیجه میشود که آب در کنار دریا در 100 درجه حرارت میجوشد، این نتیجه را میتوان در هر جای دیگر این کره خاکی به آزمایش گذاشت و به دست آورد. میتوان به دست هر کسی آزمایش کرد و به همان نتیجه هم رسید.

در این مورد نیز، هر کسی در هر جای این جهان میتواند همین راه و روش علمی را در این مورد خاص به اجرا بگذارد و به همان نتیجه ای برسد که ما رسیده ایم.

تکرار میکند که با این وجود، هیچ منعی برای تکرار این بررسی نمی بیند، چرا که امیدوار است که بررسی بیشتر در بین آیات دیگر قرآن بتواند به دیگران کمک بکند تا کتاب دینی خود، و موضوع و مورد احتمال بود و نبود چنین الاهی را از زوایای مختلفش زیر ذره بین منطق و خرد بشری خود قرار بدهند. تا از طریق بررسیهای خود به نتایجی برسند که در غیر اینصورت شانس رسیدن شان را نداشتند. به سبب ممنوع و تابو بودنشان از دیدن شان عاجز بودند. به سبب گناه بودنشان از کنارشان رد میشدند.

این است که با وجود عدم ضرورت، منعی برای ادامه بررسی های بیشتر در بین آیات قرآن برای تعیین احتمال الاه خالق مورد ادعا، نمی بیند، به خصوص که تحقیقات و نتیجه گیری های چند سویه از یک چنین موضوع حساس ممکن است به وسیله توده های استعمار شده بیشتری درک و فهم بشوند و به طریقی در مقابله با تعلیمات تاریخی مدعیان دین قرار بگیرند. شاید که یکی از این بررسی ها شانس آنرا داشته باشد تا راه رهایی این انسانها از تلقینات و تهدیدات "ز گهواره تا به گور" استعمارگران دینی را هموار سازند. شاید بتواند راه رهایی از باورهای بدون دلیل و منطقی را که با فرهنگ جامعه ما عجین شده و در پوست و گوشت، و ذهن و باور ذهنی ما حک شده، به روی بسیاری باز بکنند.

البته واقف است که این رهائی از این بند و بستهای فرهنگی و دینی به این آسانها اتفاق نمی افتد، چرا که این تلقینات تاریخی و باورهای فرهنگی تا به جایی در جان و دل این مردم ملقب به مسلمان و این جامعه معروف به اسلامی، رسوخ کرده که اکثریت عظیمی نه قادر به شنیدن و خواندن بحثها و نتیجه گیریهای ولو منطقی و علمی در مورد ارزیابی باورهای دینی شان هستند، و نه حتی اگر در جریان چنین بحث و فحسی قرار گرفتند، خود را قادر به داخل شدن به جریان گردش فکر و اندیشه در حول و حوش این موضوعات دینی ممنوع و غیرقابل بحث می یابند.

دیدیم که ما از فرهنگی می آئیم که انسانها از همان اوان کودکی یاد میگیرند که فکر کردن و اندیشیدن در مورد بود و نبود الله را در درون خود به دار بکشند، و حتی اگر چنین فکر به اصطلاح شیطانی به مغزشان راه یافت، آنرا را با تنبیه بدنی و مجازاتهای ذهنی خود از مغز و اندیشه شان بیرون برانند.

با این وجود، انگار که برای رهائی از این مطلقیتی که بر مغز، و دل و روان بسیاری حکم میراند، هیچ راهی جز مطرح کردن تکراری این موضوعات ممنوعه و رودر رو قرار دادن توده ها با این اندیشه های ممنوع نیست.

سه) به طور منطقی پذیرش فقط یکی از دلایل منطقی در مورد بود و نبود هر چیزی کفایت میکند

توجه باید کرد که از نظر منطقی مطرح کردن دلایل فراوان از یک مورد و موضوع، به این معنی نیست که باید صحت همه این دلایل را پذیرفت و بعد از آن، نتیجه مورد نظر را مورد پذیرش قرار داد. بدیهی

است که وجود نقصان یا عدم منطق کافی در یک یا چند دلیل ارائه شده، خود آن دلایل را بی اعتبار میسازد، ولی نه از صحت بقیه دلایل و نه از اعتبار نتایج حاصله از بررسیهای دیگر میکااهد.

این است که ارائه دلایل عدیده برای اثبات یا رد یک مورد و موضوع معین به این معنی نیست که یا باید همه این دلایل را پذیرفت، یا همه را رد کرد. این بلکه به این معنی است که تأیید صحت هر دلیلی، پذیرش نتایج آنرا به دنبال می آورد و بر عکس. از این رو،

- وقتی دلایل فراوانی برای رد یا اثبات نظری ارائه میشود، قبول صحت فقط یکی از آنها کافی و وافی برای نیل به مقصود است.

برای نمونه، اگر ما دلایل عدیده ای در مورد وجود یک سیب در روی میزی ارائه بدهیم. برای پذیرش یا رد وجود سیب در روی میز فقط صحت یکی از دلایل علمی و منطقی ارائه شده کفایت میکند.

بدین معنی، عدم پذیرش دلایل دیگر و حتی عدم پذیرش اکثریت دلایل ارائه شده در همان مورد و موضوع، وجود سیب مورد نظری را که به وسیله یک دلیل کافی تأیید شده، نفی نمیکند.

این رابطه البته تا زمانی صحت پیدا میکند که دلایل دیگر علیه وجود سیب ارائه نشده و عدم وجود سیب مورد نظر را به طور علمی و منطقی ثابت نکرده اند. در این صورت، بین دلایلی که برخی وجود و برخی عدم وجود سیب مورد نظر را اثبات میکنند، تضادی حاصل میشود که باید از طریق تکرار روشهای علمی و منطقی، حل و فصل شان کرد و در نهایت در مورد بود یا نبود سیب مورد نظر به اثبات نهائی علمی و منطقی دست یافت.

این رابطه در مورد موضوع مورد بحث بود و نبود الله مدعی خلقت نیز صدق میکند. دیدیم که فقدان اطلاع الله خالق از مخلوقاتش و حتی نادرست بودن حرفها و آیاتش در این موارد، دلیلی است بر اینکه این الاه مورد بحث بر خلاف ادعاهایش این موجودات را خلق نکرده یا اصلاً وجود خارجی ندارد. حالا اگر بررسی های دیگر در این کتاب آسمانی نشان بدهند که یک چنین الاهی نمیتواند وجود داشته باشد، در آنصورت میگوئیم که این یک دلیل با دلایل دیگری هم تأیید شده اند. اما اگر دلایل بعدی نتیجه گیری حاصل از دلیل اولیه را تأیید نکنند هم، خود آن نتیجه اولیه به صحت خود باقی میماند. باقی میماند، چرا که برای رد احتمال وجود الله خالق مورد ادعا نیز، ولو هرچه قدر بزرگ و توانمند، وجود فقط یک دلیل علمی و منطقی کفایت میکند. بدین معنی، صرف قبول یک دلیل علمی و منطقی در مورد عدم احتمال چنین موجودی، به معنی عدم وجود وی است.

چهار) بررسی بود و نبود الاه لازمه تداوم "فلسفه هستی و منشأ خلقت" است

لازم با یادآوری مجدد است که این کتاب در اساس برای آن نگارش نیافته تا در مورد بود و نبود الاه مورد ادعا تحقیق کرده و در مورد اثبات بود و نبود وی به نتیجه برسد. هدف اصلی این بررسی، کند و کاو در مقوله "فلسفه هستی و منشأ خلقت" است. برای رسیدن به این هدف نهائی هم هست که تعیین صحت یا عدم صحت ادعاهای دینی در مورد "وجود و احتمال وجود الاه مورد ادعا به عنوان هستی و منشأ هستی"، ضرورت پیدا کرده و در مرکز این بحث و کتاب قرار گرفته است.

پنج) قرآن تنها منبع بررسیهای ناظر بر تعیین صحت ادعای وجود الاله است

باید اضافه کرد که این بررسی، قرآن را به عنوان تنها منبع و مبنای همه بررسیهای ناظر بر تعیین صحت ادعای بود و نبود الاله مورد ادعا برگزیده و مورد استفاده قرار داده است. انتخاب قرآن برای یک چنین کند و کاو تعیین کننده در مورد بود و نبود الله مورد ادعا، انتخابی درست و حتی تنها انتخاب درست و منطقی ممکن است.

چرا که قرآن، کتاب و تنها کتاب پایه ای دینی اسلام است. قرآن تنها کتابی است که به ادعای همه مسلمانان و همه مذاهب و فرق اسلامی از سوی الله خالق نازل شده و در واقع کلام مستقیم الله است.

به جز این، قرآن حداقل از نظر نظم و نثر تنها کتاب مورد قبول همه مسلمانان است. بدین معنی که حتی اگر مذاهب و فرقه های مختلف اسلامی در تبعیت از احادیث و روایات هم همعقیده باشند، در اینکه این یا آن حدیث، روایت و نقل قول صحت دارد و از آن رسول است یا نه، اختلاف نظرهای عمیقی وجود دارند. اینان از این نظر، در بسیاری مسائل و موضوعات شرعی و مذهبی، نظریات مشترکی را قسمت نمیکنند. همین چندگانگی در مورد رهبران دینی و مذهبی هم صادق است. اینها هرکدام به رهبر و رهبران دینی معینی ایمان دارند و آنان را برگزیده الله خالق شان و بقیه را گمراهان این راه معرفی میکنند.

اما حتی اگر تفسیرات مفسران و متکلمان اسلامی و همچنین درک و فهم مذاهب و فرقه های اسلامی از محتوای قرآن و آیاتش با همدیگر بسیار متفاوت باشند هم، کتاب قرآن همه مسلمانان دارای نظم و نثر مشترک و

یکسانی است. در جلد دوم کتاب "قرائت قرآن غیردینی"²¹⁸ محقق ایرانی پروفیسور رضا آیرملو توضیح داده شده که صحت هیچکدام از کتابهای قرآنی که امروزه در موزه های قاهره، استانبول و تاشکند به عنوان نسخ اولیه کتاب قرآنی که در زمان خلیفه عثمان جلد شده به اثبات نرسیده است. اما با این وجود، مهم است که اگر تفسیر و تعبیرهای مذاهب و فرقه ها را به کناری بنهیم، این کتاب مورد توافق همه است و آیات موجود در همه نسخ قرآن موجود، از نظر کلام و نظم یکی و یکسان اند.

بدین معنی میتوان فکر کرد که از زاویه محتوای بدون تفسیر آیات قرآن، همه مسلمانان به یک کتاب و به نظم و نثر آیات یکسانی ایمان دارند. همه این کتاب را کلام و نازل شده از سوی الله خالق مورد ادعا فرض میکنند، و هیچ مذهب و فرقه ای، با وجود تفسیرات و تأویلات مختلف، صحت متون کتبی آنرا خدشه دار و مردود نمی شمارند.

از این رو نیز میتوان گفت که آیات قرآن، هم تنها مرجع مورد قبول مذاهب و فرقه های مختلف، و هم تنها مرجع کتبی قابل مراجعه نهادهای اسلامی هم به حساب می آید.

قران اما، تنها از نظر پذیرفته شدنش به عنوان "کلام الله" برای بررسیهای ما مهم نیست. این کتاب در همان حال، حاوی ادعای وجود الاله واحد و توضیحات بنیادی وی در مورد اعمال و رفتار، و همچنین خلقت مورد ادعای وی است. خالق مورد ادعا در این کتاب، نه فقط ادعای وجود خودش را پیش میکشد، بلکه همچنین، هم در مورد ماهیت

²¹⁸ ر. ک. پیشین.

خلقت مورد ادعایش مطلب می آورد و هم از تصمیمات و رفتارهایش نمونه هائی به دست میدهد.

این است که این کتاب از نظر شناخت و قضاوت در مورد ماهیت، هویت و احتمال بود و نبود الله مورد ادعا از جنبه های مختلف، مرجع قابل تحقیق بی رقیبی است و در حقیقت، تنها و مهمترین منبع اسلامی قابل مراجعه برای تعیین صحت یا عدم صحت ادعای وجود الله خالق به عنوان "منشأ هستی و خلقت" به حساب می آید.

بر اساس این ضرورتها و ویژگیها هم هست که برای یافتن دلایل بیشتری در مورد صحت بود و نبود الله مورد ادعا، در این بخش از کتاب نیز، صرفاً محتوای قرآن و آیاتش را در مرکز کند و کار و بررسی قرار خواهد داد. موضوعات و آیات مختلف در مورد وجود الاله خالق یکتا را به بحث خواهد کشید و صحت علمی و منطقی این آیات و ادعاهای ناظر بر هستی و خلقت را ارزیابی خواهد کرد. یک چنین بررسی همه جانبه در قرآن میتواند نشان بدهد که:

- آیا نتایج پیشین در مورد "ناممکن بودن احتمال وجود الهی که از مخلوقات مورد ادعایش بی اطلاع است" به صحت و قوت منطقی خود باقی اند، یا،

- بر خلاف این نتایج، محتوای آیات دیگر قرآن دلایل عدیده دیگری ارائه داده و احتمال ناممکن وجود الله مورد ادعا در بررسی قبلی را از ناممکن به ممکن تغییر میدهند؟²¹⁹

لازم به یادآوری مجدد است که نتایج جدید هرچه میخواهند باشند، نتیجه گیری پیشین در مورد "ناممکن بودن وجود الهی که اطلاعاتش

²¹⁹ توجه داریم که تضاد و تعارض بین این دو دسته آیات، ادعای نزول هر دو دسته از سوی الله واحد و معین را زیر سؤال میبرد.

از مخلوقات مورد ادعایش نادرست و مغایر علم و منطقی است" تا زمانی که از طریق دلائل دیگری بی اعتبار نشده، به اعتبار خود باقی خواهند ماند.

فلسفۀ هستی و منشأ خلقت

جلد یک

مقابلهٔ دین، علم و فلسفه

نوشته

استاد ممنوع القلم

فصل دو

نتایج حاصل از بررسی های افزوده در مورد احتمال وجود الاه مورد ادعا

کند و کاو همه جانبه آیات ناظر بر وجود الاه

یک) قرآن همچون "راهنمای بشریت"

کند و کاو در قرآن برای تعیین احتمال وجود الله از جنبه های مختلف برای هر محققى فرصتهای باارزشی عرضه میکند. بسیاری از متعصبان دینی عادت دارند قرآن را "کتاب راهنمای بشریت" بخوانند. این ادعا اگر از جنبه های مورد نظر آنان به تمامی زیر سؤال باشد هم، از نظر دسترسى محققین و خوانندگان این کتاب به حقایق دینی یی که با انکار و سانسور تمام از دید مسلمانان دور نگه داشته شده اند، صحت پیدا میکند.

اما دسترسى به این حقایق مکنون در قرآن به این سادگیها ممکن نیست و شرط و شروطی لازم دارد. این "هدایت" به وقتی که وضو میگیری و با سلام و صلوات کتابی را که به الهی، آسمانی و مقدس بودنش ایمان داری، باز میکنی و هر آیه اش را بی هیچ بحث و ارزیابی می پذیری، و میبوسی و روی چشم میگذاری، نه تنها تحقق پیدا نمیکند، بلکه حتی همانند میلیونها و صدها میلیون مسلمانی که به هر بهانه ای قرآن خوانی میکنند، ولی هیچ نمیگیرند، تو هم با این شیوه قرائت به جای هدایت،

بیش از پیش در باطلاق تبعیت شرعی غرق میشوی. نه فقط چیز جدیدی از قرآن و آیاتش نمی گیری، بلکه با تکرار هر حرف، کلام و آیه ای که معنی و مفهومش را بدون هرگونه درک و فهم و نقد و مقایسه و ارزیابی می پذیری، بیش از پیش در دنیای وهم‌آلود جن و پری، و بهشت و جهنم گم میشوی.

برای کشف حقایق مورد بحث از قرآن، باید بتوانی از همان آغاز و حداقل در طول دقایق و ساعات مطالعه و تحقیق، خود را از دنیای تقدس و راز و رمزهای دینی برهانی. باید این کتاب را از غلاف تقدس آسمانی بودن و از سوی الله خالق نازل شدنش بیرون بکشی و در روی میز آزمایش و تحقیق قرار بدهی. باید خود را در آزمایشگاهی بیابی که ابزاری جز علم و منطق و خرد ندارد. باید بتوانی فارغ از هرگونه پیشداوری و دور از هر باورهای چهارمیخ شده در فکر و ذهن، به محتوای بدون تفسیر و تأویل این آیات، نظم و کلام دست بیابی. این حرف و حکم و آیه را با آن و آن را با این مقایسه بکنی. از نقد و ایرادگیری نهراسی. خود را از پیش فرضها و تلقینات دینی در مورد دوری گزیدن از نقد و بررسی مقدسات برهانی و در شرایط یک محقق رها از پیشداوریها قرار بدهی.

اگر چنین بکنی، اگر بتوانی چنین بکنی، در آنصورت، **ناگهان خود را در شرایط درک و فهم این کتاب و آیاتش می یابی.** ناگهان می فهمی که برای درک و فهم معانی این آیات نه احتیاجی به تفسیر، تأویل و توضیح داری و نه نیازمند دنباله روی از این یا آن مفسر، متکلم، فقیه و روحانی هستی.

ناگهان هر حرف و آیه ای به جای آنکه ترا به سجده و طلب مغفرت رهنمون شود، به پرسشهای جدیدی رهنمون میشود. به فکر کردن و جستجو کردن و امیدارد.

ناگهان معانی آیات را بدون هرگونه پیرایه و همانگونه که هستند می فهمی و درک میکنی. نفاص آیات را آنگونه که وجود دارند کشف میکنی و همانند هر محقق اندیشمند و فیلسوفی که هر دریافتی را در بوتۀ آزمایش علمی و منطقی می سنجد، نقص ها را می بینی و ثبت میکنی. خطاها را تشخیص میدهی و هر نقص و خطائی را هم زیر سؤال میبری. جرات زیر سؤال بردن مقدسات دینی را در خود می یابی.

به آسانی، تضادها و تعارضات در بین آیاتی را که کلام الله میخوانی شان کشف میکنی و این دریافتهای جدید و غیرمنتظره، تو را در شرایط اندیشیدن، سؤال کردن و توضیح دادن بیشتر و بیشتر قرار میدهد. کشف میکنی که الله خالق این جهان پیچیده، منظم و منطقی، بر خلاف انتظار در آیات متعددی دچار فراموشی شده است. کشف میکنی که بسیاری از این حرفها و ادعاهای پیچیده در زورق های تقدس پر از تضاد و تعارض اند. کشف میکنی و با این اکتشافات، مبانی ایمانی ات زیر و زبر میشوند.

ناگهان در می یابی که میتوانی سؤالات جدیدتر مطرح بسازی، بدون آنکه آنها را از ترس مجازات گناهان مرتکب نشده ای که برای تحمیل شان به توده های تحت استثمار فشار می آورند، در گلو خفه سازی. سؤال میکنی، ولی وقتی از آیات نازلۀ پاسخی نمیگیری، پی میبری که پاسخ سؤالات بی پاسخ تو نه در کلام های معروف به آسمانی، بلکه در فکر و خرد تو نهفته است.

این تو هستی که باید پاسخ بدهی. این تویی که میتوانی بسنجی، به مقایسه بکشی، منطقی را از غیرمنطقی جدا بکنی و به کشف های جدید تر نائل بشوی.

این تو هستی که میتوانی از اینهمه، درک و فهم جدید خلق بکنی، میتوانی خرد بسازی و توان آنرا داری که به قضاوت داده ها بنشینی.

بدین ترتیب، گام به گام پیش میروی. گام به گام سؤالات جدیدی طرح میکنی و هر سؤالی را هم با خرد و منطق خود پاسخ میدهی. تضادها و تعارضات، و منطقی و غیرمنطقی را کشف میکنی و به نقد میکشی. ناگهان در می یابی که بدین وسیله این تویی که خودت را راهنمایی میکنی. این تو هستی که هدایت و راهنمایی ات را به دست گرفته ای. این تو هستی که راه می نمائی. این مغز توانا و خرد بشری توست که راهنمای تو و بشریت تو شده است.

در یک چنین شرایطی و فقط با این شرط و شروط است که تو قرآن یا هر کتاب و پیام توده گیر دینی را به راهنمای خود تبدیل میسازی. به راهنمای خود تبدیل میسازی، چرا که نه این یا هر کتاب برآمده از قعر تاریخ، بلکه این تو انسان هوموسپین در حال رویش و رو به شکوفائی هستی که بر نهائی ترین شاخهٔ تکامل تاریخی روئیده ای.

این تو هستی که خرد و منطق، و هدایت را در نهان خود حمل میکنی. این تو انسان هوشمند دانش اندوخته و مسلح به منطق و خرد بشری قرن ارتباطات امروزی هستی که مشعل روشنگری را در پیشاپیش تاریخ تکامل تاریخی ات حمل میکنی.

پی میبری که مشعلی در دل داری. پی میبری که کافی است مشعل دلالت را روشن بکنی. روشنی و روشنائی را به ارمغان میگیری. آنچه باقی میماند این است که بکاوی، به درستی بکاوی و از طریق راه و روشهای درست علمی بکاوی.

علم و فلسفهٔ علمی این راه و روشها را در اختیارات قرار خواهند داد.

دو) راه و روش کند و کاو آیات قرآن

1) این بخش از کتاب به کند و کاو و بررسی افزوده آیات قرآن برای تعیین احتمال وجود الله مورد ادعا اختصاص یافته است. این کند و کاو اما، از همان آغاز نشان داده که موضوعاتی از قرآن که ناظر بر احتمال بود و نبود الله اند، نه به یکی و دو تا محدود میشوند و نه به این سادگیها میشود با گزینش موردی از موارد، از بقیه موضوعات چشم پوشید. این است که با وجود پافشاری تمام برای خلاصه گوئی و خلاصه نویسی، این بررسیها به یکی و دو، و حتی به چند مورد و موضوع خلاصه نشده و آیات و ادعاهای عدیده ای را در موضوعات مختلف ناظر بر ادعای وجود الاله به عنوان "منشأ هستی و خلقت" در بر میگیرند.

لازم به تکرار است که در این بحثها، دلائل فراوانی با اتکاء به مقابله و مقایسه آیات مختلف قرآن مطرح شده اند. این آیات مورد مراجعه و متون فارسی ترجمه شده آنها، مستقیماً از قرآن برداشت شده و به همان معنی و مفهومی اند که در آیات الاله نازل کننده این آیات آمده است. بدین معنی، در نقل این معانی هیچگونه تعبیر، تأویل یا تفسیر نویسندہ دخالت داده نشده، و آنچه آمده به طور مستقیم از قرآن، آنها از قرآن های ترجمه شده به وسیله مترجمان پذیرفته شده در این کشور اسلامی، برداشت و نقل شده اند. همچنین برای ممانعت از هرگونه سوء تعبیر، متون عربی و اصلی آیات نیز در زیرنویس قید شده اند.

باید اضافه کرد که به طور منطقی، هرگونه تفسیر، تعبیر و تأویل آیات قرآن با یا بدون دخالت دادن احادیثی که خود به طور ماهوی

ساختگی اند²²⁰، امری ساختگی و به معنی رد صحت قرآن و اعتبار الاله نازل کننده این آیات است. مفسران قرآن مدعی اند که با این کار شان کلام الله را ساده و قابل فهم و درک مردم میکنند. این اما، اعتراف و اقدام صریحی است مبنی بر اینکه گویا این آیات روشن و صریح، و قابل درک و فهم توده ها نیستند. این در حالی است که الله مورد ادعا در آیات آسمانی اش به کرات یادآوری کرده که این آیات را ساده و قابل فهم توده های زمان نزول در مکه و حومه نازل کرده است (آیه 97 سوره مریم، آیه 17، 22، 32 و 40 سوره القمر، آیات 1 و 2 سوره هود و سایر)²²¹. از این رو، ادعای ساده و قابل فهم کردن آیات به معنی رد آیات فراوان الاله قرآن در مورد ساده، روشن و قابل درک و فهم بودن این آیات است.

الله خالق مورد ادعای قران در آیات فراوانی نه تنها به "صریح، ساده، آسان و قابل فهم و درک" بودن آیات خود اشاره کرده، بلکه همچنین مدعی است که وی این آیات را در حد و حدود درک و فهم توده های عرب جامعه بدوی مکه و حومه 1400 سال پیش فرستاده است (آیه 92 سوره انعام، آیه 7 سوره شوری و سایر). بر این اساس، کسی که اعتقاد دارد به اینکه قرآن و آیاتش از سوی الله خالق نازل شده، و الله خالق نازل کننده هم راستگو و قابل اعتماد است، نمیتواند علیه این ادعاهای تکراری الله اش بلند شده و کلام وی را نیازمند تفسیر و تعبیر بیابد، یا مثلاً برای ساده و قابل درک و فهم کردن آیات کتاب آسمانی بی که به بیان آیات الاله خالق ساده و قابل درک و فهم خلق شده اند، به خودش اجازه دخالت، و تفسیر و توضیح بدهد. بر این اساس،

220 ر. ک. به کتاب "توضیح المسائل" نوشته محقق ایرانی پروفیسور شجاع الدین شفا، نشر فرزاد، اسپانیا؛ و همچنین به جلد اول کتاب "قرائت قرآن غیردینی"، پیشین.
221 برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به جلد دوم کتاب "قرائت قرآن غیردینی"، پیشین.

- حداقل کسانی که به الهی و آسمانی بودن آیات قرآن باور دارند، ناگزیر باید این آیات را همانگونه که هستند و به همان صورتی که معنی میدهند یا نمی دهند، و درک و فهم می شوند یا نمی شوند، بپذیرند.

در این راستاست که این نویسنده برای دور ایستادن از هرگونه شبهه دخالت در کلام الله مورد ادعا و وارد نشدن به بحثهای ضد و نقیض و به نرخ روز مفسران و متکلمان ریز و درشت دیروزی و امروزی، از هرگونه مراجعه به هرگونه تعبیر، تأویل و تفسیر دور ایستاده، و نتایج را مستقیماً از معانی فارسی آیات قرآن و مقایسه محتوای آنها استخراج و نقل کرده است. آیات مورد بحث را بدون آنکه تفسیر و تعبیر بشوند، به همان معنی و محتوایی که به عنوان "کلام الله" شناخته میشوند، با همدیگر و همچنین با دستاوردهای علمی و فلسفی مقابله و مقایسه کرده و هر موردی را نیز با رعایت حداکثر خلاصه گوئی توضیح داده است. این است که اگر آیه ای هم بدون معنی یا با معانی متعارض و غیر منطقی نقل شده است، این خطا یا مغایرت و تعارض از آن الهی است که طبق ادعا آنرا به همان صورتش خلق و نازل کرده است.²²²

باید یادآوری کرد که کتاب قرآن از 114 سوره و بیش از 6200 آیه تشکیل شده است. این آیات اما، بدون هرگونه طبقه بندی موضوعی یا منطقی در سوره های مختلف پخش شده و در رابطه با همدیگر،

²²² پیشین

مجموعه‌هایی را به وجود می‌آورند که در بسیاری موارد در تضاد و تعارض با همدیگر قرار می‌گیرند.

البته این شکل کتابت آیات مشکلاتی را برای درک و فهم موضوعات مختلف به وجود آورده است، این اما، بر خلاف مدافعات نادرست برخی متکلمان و متعصبان اسلامی، به معنی آن نیست که این مشکلات و تضاد و تعارضات موجود ناشی از شکل کتابت اند. به طور مثال در جلد دوم کتاب "قرائت قرآن غیر دینی" مورد بحث، تعدادی از قصص قرآن بر اساس هر دو "ترتیب کتابت" و "ترتیب نزولی" مورد مقایسه قرار گرفته و نتیجه حاصل این شده که این مسائل، همان اندازه که در ترتیب کتابت، در ترتیب نزولی آیات هم ظاهر میشوند. بدین معنی مسائل موجود در قرآن، نه ناشی از شکل کتابت آیات، بلکه امری ماهوی آیات نازله است.

قسمتی از مسائل و تعارضات موجود آیات ناشی از آنست که کتاب قرآن، نه همچون هر مطلب نوشتاری اندیشیده شده، بلکه به صورت مجموعه‌ای از گفتارهای شفاهی فی البداهه ناشی از ضرورت‌های لحظه‌ای زمان خود نگارش یافته است. برای نمونه، دیدیم که مطالب کتاب عهد عتیق، که مرجع و منبع بسیاری از موضوعات و آیات قرآن را تشکیل میدهند، از جایی شروع کرده و بر اساس تقدم زمانی یا موضوعی به جایی ختم شده اند. از همانرو، هم مطالب تکراری این کتابها در مقام مقایسه با قرآن محدودتر، و هم تعارضات و دوگانگی و چندگانگی هایشان تا حدی تحت کنترل اند.

قرآن اما، هیچکدام از این مشخصات نوشتاری را ندارد. کتابی است که:
- نه نظم زمانی، نه نظم مکانی و نه نظم موضوعی دارد.²²³

²²³ در مورد نواقص ساختاری قرآن و آیات نازله ر. ک. به جلد اول "قرائت قرآن غیردینی"، پیشن.

نه فقط آیات ناظر بر موضوعات معین و یکسان را در زمانهای مختلف به نگارش در آورده، بلکه همچنین این آیات به همان سبب دچار اختلافات، اشتباهات و تعارضات چشمگیری شده است²²⁴.

این اختلافات، دوگانگیها و تعارضات به قدری زیاد اند که اسلامیان و شریعت سازان اسلامی هم مجبور شده اند بالاخره به وجود آنها اعتراف بکنند و ناگزیر تعداد فراوانی از این آیات را تحت عنوان "آیات ناسخ و منسوخ"، یعنی آیاتی که مغایر و متعارض با همدیگراند، طبقه بندی بکنند.

البته قبل از آنهم، الاله نازل کننده قرآن با نزول آیاتی اعتراف کرده که برخی از آیات کتابش "محکمت" (به معنی قابل اعتماد و درک و فهم، و بی نیاز از حدس و گمان و بحث و تفسیر)، ولی برخی دیگر "متشابهات" (به معنی فاقد معنی، غیر قابل اعتماد، نیازمند حدس و گمان، و مغایر بقیه) اند²²⁵.

سه) مشکلات ناشی از مسائل عدیده در قرآن

مشکلات نظم و نثر قرآن اما، فقط در این حد و حدود خلاصه نمیشوند. مشکل دیگر این است که اینهمه آیاتی که به طور ماهوی دچار مسأله، سهو، خطا و تعارض اند، در سوره های مربوط و نامربوط پخش شده و هر کدام نیز حرفی میزنند که با حرف و بیان بقیه متفاوت و مغایر اند. مشکل این است که یک چنین مجموعه ای از اینهمه آیات متعارض و متشابه در کتابی گرد آمده و همراه با هم به عنوان "کلام الله"، جنبه غیر قابل سهو و خطا، یا تخییر و اصلاح به خود گرفته است.

²²⁴ پیشین

²²⁵ ر. ک. به "تفسیر نمونه" مکارم شیرازی، جلد 2، ص 321، پیشین.

این همه مسائل و تعارض و چنگدگانی در بین آیات قرآن، بررسی افزوده آیات ناظر بر ادعای وجود الله خالق را به حد کافی مشکل و طولانی میکنند. این چگونگی ها همچنین، هم به تعداد موضوعات مورد بحث می افزایند و هم باعث گستردگی و توسعه دامنه این بحثها میشوند. بدین ترتیب، نواقص ساختاری قرآن، نه فقط حجم بررسی بود و نبود الله مورد ادعا را از حد و حدودی که در نظر گرفته شده بود، فراتر بردند، بلکه حتی تا به جایی بر حجم صفحات این بخش افزودند که از ظرفیت یک کتاب هم فراتر رفت.

بدین ترتیب، پیش بینی اولیه نویسنده مبنی بر اینکه میتوان تا حد ممکن به تعداد کمی از موضوعات بسیار مهم و تعیین کننده در مورد ارزیابی بود و نبود الله مورد ادعا اکتفا کرد نیز ناممکن شد.

پیش بینی اولیه این بود که میتوان نمونه هائی از آیات ناظر بر توصیف، توضیح و همچنین خصوصیات و تصمیمات الله مورد ادعا را مورد بحث و بررسی قرار داد، و نتیجه را به سایر آیات این کتاب بسط داد، اما در عمل معلوم شد که این نواقص و تعارضات نه فقط دسته بندی و نمونه برداری آیات را ناممکن می سازند، بلکه همچنین بررسی رابطه آیات متعارض و متناقض با همدیگر را نیز به ضرورت این تحقیق تبدیل میسازند.

علل گزینش کتاب جدید "فلسفه وجود الاله" به عنوان مرجع بررسیهای افزوده در مورد احتمال وجود الاله خالق مورد ادعا

درست در زمانی که نویسنده این سطور برای پیشبرد "بررسی افزوده وجود الاله مورد ادعا"، خود را در برابر اینهمه مسائل و مشکلات ساختاری و اینهمه آیات و داده های متعارض و مختلف می یافت، کتاب "فلسفه وجود الاله" منتشر شد. این کتاب از جنبه های مختلف جوابگوی بسیاری از سؤالاتی بود که "بررسی های افزوده تر در قرآن" مطرح ساخته بودند.

مطالعه و بررسی های بیشتر در این کتاب تازه منتشر شده نشان داد که این کتاب نیز بر اساس همان پرنسیپ ها و اسلوبهایی نگارش یافته که کتاب حاضر دنبال کرده و میکند. این کتاب نیز، نه فقط مبنا را بر ارزیابی علمی و منطقی قرآن قرار داده است، بلکه همچنین این ارزیابی را با پیشداوری در مورد ردّ وجود الاله خالق مورد ادعا پیش نبرده است. این کتاب نیز، در راه جستجوی حقیقت به موضوع بود و نبود الاله مورد ادعا رسیده و پاسخ به سؤالات ناشی از این ادعا را لازمه پیشبرد تحقیق خود تشخیص داده است. راه و روش تحقیقاتی این کتاب نیز به موازات متدهای برگزیده کتاب حاضر پیش رفته است و در پشت سر آن نیز کار و تلاش تحقیقاتی طولانی و مسئولانه ای قرار دارد.

در ضمن، بررسی عمیق تر این کتاب نشان میدهد که این کتاب نیز سعی کرده به داده های ساده و اولیه قناعت نکند و هر نتیجه ای را تا حد ممکن به عمق ببرد. با آنکه تک تک بررسیها و بحثهای این کتاب نیز، بر نامحتمل بودن وجود الاله مورد ادعا تأکید کرده و مهر تأیید زده اند،

اما با این وجود، این کتاب نیز به نتایج آغازین بررسیهایش قانع نشده و گذاشته تا سؤال بود و نبود ال‌ه خالق مورد ادعا از جنبه‌ها و از طریق آیات مختلف مطرح بشوند و در مقایسه با همدیگر مورد بررسی قرار بگیرند. این کتاب نیز گذاشته تا راه بحثهای فلسفی در مورد تک تک مقولات مورد بحث، باز نگهداشته شود و نتایج حاصله فقط پس از تعمیق این بررسیها در جدول نتیجه‌گیری نهائی به ثبت برسد.

با آنکه هر کدام از این موارد و نتایج به تنهایی برای اظهار نظر در مورد نامحتمل بودن ادعای وجود الله خالق کفایت میکرده، ولی این کتاب در این مورد نیز به چند مورد و نتیجه‌گیری مشابه و تکراری اکتفا نکرده و گذاشته تا بررسی‌های بیشتر در موضوعات و مقولات مربوطه را ادامه یابد. گذاشته تا کند و کاو در مقولات و موضوعات مربوطه در زمینه‌های مختلف مطرح شده در قرآن تا نیل به نتایج منطقی پیش برود. گذاشته تا هر نتیجه‌اولیه نه فقط با خود، بلکه همچنین با دستاوردهای علمی و ارزیابیهای فلسفی و منطقی دیگر مقابله و مقایسه شود. این همان کاری است که ما نیز در رابطه با نتیجه‌گیری پیشین از نظر ناممکن بودن وجود خالق که از مخلوقات خود بی اطلاع است، انجام دادیم.

در ضمن، مطالعه این کتاب جدید نشان میدهد که تحقیق در این موارد نیز با همان مسائل و مشکلاتی که در صفحات پیش قید شده، رو به رو بوده، به طوری که نویسنده این کتاب نیز به ناچار برای پیشبرد کار تحقیقاتی‌اش، در هر گام جدید برای باز کردن گره‌های این مشکلات، وقت و انرژی صرف کرده است. وی نیز تأیید میکند که با وجود این مشکلات ساختاری در قرآن، مجبور شده موارد و موضوعات فراوانی

را مورد بحث قرار بدهد، و این نیز بر حجم بحث های این بخش از کتاب افزوده است.

این ویژگیهای مشترک، هم از این نظر که این کتاب نیز بر متدهای علمی و منطقی مشابهی بنا شده، و هم نقل نتایج آن از نظر علمی و منطقی قابل توجیه است، باعث شد تا این نویسنده تصمیم گرفت تا خلاصه ای از نتایج و دستاوردهای این کتاب جدید را به عنوان نتایج "بررسی های افزوده تر در آیات قرآن" نقل بکند.

فراموش نکنیم که اساساً توسعه دانش و دانائی، و پیشرفت علم و منطق امری عام و محصول کار و تلاش همگان است. علم و دانش محصول کار و تلاش نسلهای فراوان از انسانهای محقق، دانشجو و دانش پژوه فراوانی است و از همان رو نیز، هر کار تحقیقاتی، نه به معنی آغاز کردن بررسی و مطالعه مورد و موضوع مورد بحث از نقطه صفر، بلکه به معنی ساختن و پرداختن دستاوردهای جدید بر روی دستاوردهای علمی پیشینیان، یا برداشتن قدم های جدید در راهی طولانی و بی پایانی است که قبل از این از سوی انسانهای محقق و جستجوگر به وجود آمده و طی شده است. کار تحقیق به معنی "هر که آمد عمارتی نو ساخت و رفت منزل به دیگری پرداختن" است. به معنی گام برداشتن در پلکان بلندی است که دیگران قبل از من و تو تا این مرحله اش را ساخته و پرداخته اند.

بدین ترتیب، بر اساس این گزینش های مشابه در زیر خلاصه بسیار فشرده ای از نتایج حاصله در مورد احتمال وجود الاه مورد ادعا را از کتاب مورد بحث نقل میکند. این نتایج اما، به خاطر محدودیت های کتاب حاضر، صرفاً به طور فهرست وار نقل میشوند. به طوری که نه سببها، علل و چرایی این نتیجه گیریها توضیح داده میشوند و نه عناوین سوره ها و متون آیات مورد مراجعه و استناد معرفی میشوند. یک چنین نقل قول خلاصه و ساده البته که هیچ مشکلی ایجاد نمیکند و از اعتبار آنها نمی کاهد، چرا که خوانندگان علاقمند می توانند همه این موارد قید نشده را در این کتابی که به عنوان مبنا و مأخذ این نتیجه گیریها انتخاب شده مورد مطالعه و بررسی قرار بدهند و در امور و موضوعات مورد علاقه شان اطلاعات بیشتری کسب کرده، و همچنین آیات و دلایل ناشی شده از آنها را مطالعه بکنند.

این است که در فصل بعدی این کتاب فقط به ذکر خلاصه ای از نتایج حاصله در مورد و موضوع ادعای وجود الاه خالق اکتفا میکند و توضیح نتایج حاصله و علل آنها را به کتاب مأخذ مورد بحث مراجعه میدهد²²⁶.

مطالعه عمیق تر این کتاب نشان میدهد که در این اینجا نیز نویسنده این سطور گام به گام به آدرسهای مختلف قرآن در مورد ادعای وجود الله خالق سر زده، سؤال کرده، پاسخ گرفته، مقایسه کرده و به بحث کشیده است. با این وجود، وی نیز هر بار نیز به این نتیجه دست یافته که از

²²⁶ ر. ک. به کتاب "فلسفه وجود الاه"، پیشین.

زاویه دستاوردهای علمی و منطق و خرد فلسفی، ادعای وجود الاهی خالق مورد ادعای قرآن:

- نه قابل اثبات و، نه قابل دفاع علمی و منطقی است.
به بیان دیگر، نه میتوان احتمال وجود الله مورد ادعای قرآن را اثبات کرد، و نه میتوان دلایلی را که این ادعا را مردود می‌شمارند، به طور منطقی و علمی رد کرد.

دیدیم که بررسیهای انجام یافته در این کتاب، هیچ مرز و محدودیتی برای ادامه تحقیقات در مورد و موضوع مورد بحث قائل نشده است. با این وجود، مطالعه کتاب مذکور نشان میدهد که این تحقیقت افزوده در قرآن، در سراسر این مسیر طولانی بحث و بررسی، و در هر گام جدید از تحقیقات انجام یافته در قرآن این نتیجه منجر شده که :

- احتمال وجود الاهی مورد ادعا با خصوصیات و مشخصاتی که در قرآن قید شده به تمامی منتفی، و به بیان دیگر، به این سببها و دلایل که در زیر قید میشوند،
- وجود الاهی قرآن به طور علمی و منطقی به تمامی ناممکن و ممتنع است.

با این یادآوری، در زیر به طور اختصار به مواردی چند از این نتیجه گیریهای ناشی از "بررسی افزوده تر در قرآن" در کتاب مورد بحث "فلسفه وجود الاهی" اشاره میکند.

نتایج حاصله به نقل از کتاب "فلسفه وجود الاه"

در زیر مواردی چند از نتایج به دست آمده مورد بحث از کتاب مورد بحث "فلسفه وجود الاه" را نقل میکند. این نتایج البته بسیار خلاصه اند و از همین رو، نه توضیحات لازم در مورد ماهیت بحثها، دلائل عنوان شده و نه نام و عنوان آیات مورد مراجعه را در بر دارند. در بر ندارند، چرا که با نقل این توضیحات، یکبار دیگر کتاب پر حجم دیگری فراهم میشود. نقل یک چنین بحث پر حجمی اما، نه در این نتیجه گیری پایانی می‌گنجید، و نه جایی برای ادامه بحثهای اساسی در مورد "فلسفه هستی و منشأ خلقت" باز می‌گذاشت. از این رو، نویسنده به اجبار این نتایج را به طور بسیار خلاصه نقل میکند و علاقمندان به توضیحات بیشتر و آگاهیهای افزوده تر از گم و کیف این بررسیها، دلائل، نتیجه گیریها و همچنین آیات مربوطه را به کتاب مورد بحث فوق الذکر "فلسفه وجود الاه" مراجعه میدهد.

اضافه میکند که بررسی این کتاب نشان میدهد که همگی این بررسی های انجام شده در قرآن، همان نتایجی را به دست داده و به ثبت میرسانند که قبلاً از طریق بررسی های فصول پیشین این کتاب به دست آمده اند. در حقیقت، این نتایج از نظر ماهوی جز تأیید و تأکید همان نتیجه گیری اولیه در مورد "عدم احتمال وجود الاه مورد ادعائی که از مخلوقات خود اطلاعات درستی ندارد"، نیستند.

لازم به یادآوری است که نتایج زیر از فصول مختلف کتاب "فلسفه وجود الاه خالق" برداشت و نقل شده است. اما هر کدام از فصول این کتاب موارد متعددی از آیات قرآن را مورد بررسی قرار داده و نه فقط از یک طریق و یکباره، بلکه به تعداد فراوانی به همان نتیجه ای که در اینجا قید

شده رسیده است. هم از این رو، نتیجه ای که در زیر از هر فصل از کتاب موصوف داده میشود، نتایج متعددی در همان فصل را نمایندگی میکند. بدین معنی، تعداد دلائل ارائه شده در کتاب موصوف بسیار بیشتر از 7-8 موردی است که در زیر قید شده است.

لازم به یادآوری است که:

اولاً یک دلیل علمی و منطقی در مورد عدم وجود هر شیئی و هستی کفایت میکند و تا زمانی که این دلیل و نتیجه گیری از آن دارای اعتبار علمی و فلسفی است، نیازی به ارائه دلائل جدید و بیشتری برای عدم وجود آن نیست.

دوماً این اصل در زمانی که موضوع عدم وجود الاه خالق که طبق ادعا از هر نظر مطلق و غیرقابل خطا و اشتباه است، مطرح است، به طور مطلق تری صدق میکند.

سوماً همانگونه که قبلاً توضیح داده شده، نتایج جدید هرچه میخواهند باشند، نتیجه فصول پیشین این کتاب در مورد "عدم احتمال وجود الاه خالق که اطلاعات درستی از مخلوقات مورد ادعایش ندارد" تا زمانی که با استفاده از همان راه و روش علمی رده نشده، کماکان به اعتبار خود باقی است.

از این رو، نه دلائل علمی و منطقی و نه نتیجه حاصل از آن نیازی به تأیید دارند. به همین سبب نقل نتایج بررسیهای افزوده تر مورد احتمال بود و نبود الاه خالق، نه برای تأیید بیشتر نتیجه معتبر موجود، بلکه بیشتر برای تعمیق این نتیجه گیری در افکار عمومی انجام میگیرد.

نتایج فصل به فصل در مورد عدم احتمال وجود الاه خالق مورد ادعا

*نتیجه فصل یکی²²⁷

همه بررسی ها و آیات مورد مراجعه کتاب "فلسفه وجود الاه" نیز بر آنند و به طور مکرر نشان میدهند که الاه قرآن هیچ اطلاعی از این هستیهای که مدعی خلقتشان شده ندارد. نشان میدهند که الاه خالق مورد ادعا نه تنها هیچ اطلاعی از خلقت و مخلوقات مورد ادعای خود ندارد، بلکه حتی آن اطلاعاتی را هم که در کتاب آسمانی اش عرضه کرده، از اساس نادرست و فاقد صحت علمی و منطقی، و حتی مغایر عینیاتی اند که امروزه معمولی و جزو اطلاعات عمومی ارزیابی میشوند.

اطلاعات وی از زمین، آسمان و انسان نه فقط فاقد صحت اند، بلکه وی حتی به موارد و موضوعاتی اشاره میکند که حتی در فیلمهای کارتونی بچه ها هم نقل نمیشوند. زمین مخلوق وی نه فقط راست و بشقابی، و کهکشانهای مخلوق وی نه فقط جز چراغهایی برای روشنایی شبها نیستند، بلکه وی حتی ادعا میکند که خورشید مخلوق وی هر روزه از شرق این زمین بشقابی در می آید، بالای آنرا تا سوی دیگرش طی میکند و وقتی هم به پایان این گردش روزانه رسید، (لاجرم برای شستشو) وارد دریای شوری میشود. چرا شور، کسی نمیداند.

²²⁷ برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به کتاب "فلسفه وجود الاه"، پیشین

انسان مخلوق وی نیز از نطفهٔ مردانه ای حاصل میشود که نه در جایی از لگن خاصره، بلکه به بیان آیات نازلہ اش در جایی از سینهٔ پدران، آنجا که سینه ریز تزئینی قرار میگیرد، تولید می شود (سوره الطارق، آیه 5-7).

از این موارد بهت انگیز در کتاب آسمانی این الاه آسمانی مورد ادعا فراوان است. وی اما، با وجود چنین اطلاعات نادرست و به نحو باورنکردی غیر واقعی و غیر عقلانی، ادعا میکند که خالق زمین، آسمان و انسان است. بدیهی است که به طور منطقی و عقلانی، هیچ خالق، نه میتواند از مخلوقات خود اینهمه بی اطلاع باشد و نه میتواند موجوداتی را که اصلاً و اساساً نمیشناسد خلق کرده باشد. بر این اساس هم هست که این نتیجه از نو و به تکرار حاصل میشود که:

✓ الاه مورد ادعا، مخلوقات مورد ادعای خود را هیچ نمی شناسد و از همان رو نیز احتمال وجودش، همانند احتمال ناممکن هر مدعی بی که از کم و کیف صنایع مورد ادعایش بی خبر است، به کلی ناممکن و منتفی است.

*نتیجهٔ فصل دو*²²⁸

الله قرآن، از سوئی خود را خالق یکتای همهٔ هستیها معرفی میکند، ولی از سوی دیگر، آیاتی را که در رابطه با هویت، جنس، موجودیت، و هستی خود نازل کرده، به قدری با همدیگر متعارض اند که صحت این ادعا را ناممکن میسازد. سؤال که چگونه الهی که با اندام و رفتار هایش

²²⁸ برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به کتاب "فلسفهٔ وجود الاه"، پیشین.

شبيه انسان، ولی با دانش و دانائی اش پائین تر از حد و اندازه دانش انسانهای دانش آموخته امروزی، میتواند خالق جهانی چنین شگرف و قانونمندی باشد؟

او همچنین در آیاتی تنها هستی موجود است، ولی در آیات دیگری هم هستی و هم خالق هستی است. در آیاتی در همه هستیهای موجود وجود دارد، در حالی که در آیات دیگری، همانند هر انسانی، آنهم انسانهای سرقبیلہ زمان نزول، دور از همه بر تختی در قصر (عرش) آسمانی اش می نشیند و از آن بالا بالاها به جهان و هستی حکم میراند. همچنین او در آیاتی خود را خالق، ناهمانند و متفاوت با هر موجود و هستی دیگر معرفی میکند، ولی در آیات دیگری از نشستن خود در تخت حکومتی اش، خلقت انسان با دستهایش، دیدن جهان با چشمانش، ملاقات بندگانش و سوار شدن بر دوش بردگانش و مانند اینها سخن به میان می آورد.

در ضمن، الٰه مورد ادعا از نظر تعریف و توضیح مادی یا غیرمادی خود نیز دچار تضاد و تعارض است. او در آیاتی خود را خالق رها از ماتریا و خصوصیات ماده، ولی در آیات دیگری از ماهیت نور میخواند و در مورد زمان و مکان کاخ و محل سکونت و حکمرانی اش آیه نازل میکند. میدانیم که نور هستی بی مادی است، و مکان (فضا) و زمان از خصوصیات عام ماده است.

الٰه خالق مورد ادعا در آیاتی ادعا میکند که از رگ گردن به انسان نزدیک تر است، در حالی که در آیات دیگری خود را ساکن قصری معرفی میکند که تابع مکان و زمان است.

او در آیاتی ادعا میکند که هرچه را بخواهد، در همان آن خلق میشود، در حالی که در آیات دیگری نشان میدهد که نه فقط خلقت خواسته هایش نیازمند زمان است (مثل زمان خلقت آسمان، زمین و انسان به شرحی که گذشت)، بلکه حتی در موارد عدیده ای خواسته هایش به درستی تحقق نیافته یا اصلاً تحقق نمی یابند. اینهمه نشان میدهد که بر خلاف ادعاهای دیگر در این کتاب آسمانی، نظم خلقتی که الله مدعی خلقت مطرح میکند با اینهمه ناموفقیت‌های تکراری اش به تمامی معیوب و زیر سؤال است. این نظم نقل شده در قرآن اما، با نظم جهان قانونمند موجود به تمامی مغایر است. این نیز دلیلی از دلالتی است که نشان میدهد که چنین الاهی نمیتواند خالق جهانی چنین منظم و قانونمند باشد.

وجود این همه آیات متعارض الاله مورد ادعا در مورد ذات و هستی اش، نه فقط صحت همدیگر، بلکه همچنین صحت ادعاکننده ای را که حتی از نظر معرفی خود دچار بحران دوگانگی است ناممکن ساخته و مردود میسازد.

از این موارد قابل بحث در مورد ذات و هویت الاله خالق مورد ادعا در قرآن فراوان اند و همه به تکرار صحت وجود الاهی با یک چنین هویت، خصوصیات و ویژگیها را زیر سؤال میبرند.

*نتیجه فصل سه²²⁹

الله قرآن در آیاتی خود را رحمان، رحیم و هدایت کننده معرفی کرده و خلقت انسان را برای دادن خلافت زمین به وی معرفی میکند، ولی در آیات دیگری در همان کتاب آسمانی، خود را ظالم، زورگو، نیرنگ زن قهار و حتی منحرف کننده می نامد و حتی این همه را دلیل حقانیت و صحت وجود خودش معرفی میکند.

این همه از الاله قرآن موجود دوگانه ای میسازد که یک رخس معرف خالقی رحمن و رحیم، ولی رخ دیگرش، معرف موجودی ضدبشری یی است که نه برای خلقت، بلکه برای نابودی خلقت و مخلوقات خود میکوشد.

به طور منطقی، یک چنین خالق دو رویه و دوگانه نمیتواند جهان یکدستی به این نظم، منطقی و پیچیدگی را خلق کرده باشد.

*نتیجه فصل چهار²³⁰

الله خالق از سوئی ادعا میکند که همه موجودات جهان را در حیطه کنترل خود دارد. به بیان آیه اش، "حتی یک برگ هم به زمین نمی افتد مگر آنکه الله میداند و به افتادنش اجازه میدهد". با این وجود، آیات دیگری از همان کتاب نشان میدهند که الله مدعی خلقت در موارد متعددی روی مخلوقاتش کنترل ندارد. داستان ابلیس که الاله به عنوان بهترین خدمتگزارش از آتش خلق کرده، فقط یکی از نمونه های عدم

²²⁹ ر.ک. پیشین.

²³⁰ ر.ک. پیشین.

موفقیت خلقت و همچنین عدم کنترل الاه مدعی خلقت بر روی مخلوقات مورد ادعایش است. وی در مورد دیگری انسان را برای دعاگویی به خود خلق میکند، ولی این موجود محبوب الاهی هم بر خلاف خواسته خالقش به راه دیگری میرود. جن و فرشته خلق میکند تا او را پپرستند، ولی آنها از جاسوسی خانه اش هم دست برنمیدارند. او نه فقط با آیات آسمانی اش اعتراف میکند که مخلوقاتش موافق میل اش خلق نشده اند و او در موارد متعددی نمیتواند بر روی مخلوقاتش کنترل کافی اعمال بکند، بلکه حتی همانند هر سلطان و سرقیله دوره نزول برای جلوگیری از تجاوز برخی از مخلوقات غیرقابل کنترل به قصر آسمانی اش، راهی جز گماردن نگهبان بیشتر و اقدامات امنیتی شدیدتر نمی یابد.

جالب آنکه وی حتی نمیتواند تیرهای بهتری برای نگهبانانش تدارک ببیند و بدینوسیله با تکنولوژی پیشرفته تری جلو تعرض دیگران! به خانه مسکونی اش را بگیرد.

داستان خلقت شش یا هشت روزه نمونه بارزی است بر اینکه ادعای الاه قرآن در مورد "هر چیزی را که بخواهد در همان آن خلق میکند"، در عمل تحقق نمی یابد. داستان ابلیس، انسان و اجنه ای که آن نمیکند که خدا برای انجامشان خلق شان کرده، نشان می دهد که ادعای آیه هائی به شرح "خدا هرچه را بخواهد می آفریند"، یا "خدا بر هر کاری تواناست (نمونه: سوره نور، آیه 25) در عمل صحت پیدا نمیکند.

بدین ترتیب الاهی که بر خلاف ادعایش نمیتواند هرچه را همانگونه که میخواهد خلق بکند، یا الهی که روی گردش جهان و مخلوق خود کنترل درستی ندارد، نمیتواند این جهان و هستی را خلق کرده باشد و با این نظم برگزیده اداره بکند.

الله قرآن از سوئی آیه نازل میکند که نشانه الهی بودن آیاتش نبودن خطا در آنهاست (سوره النساء، آیه 82)، ولی از سوی دیگر معلوم میشود که تعداد آیاتی که بدون هرگونه معنی و مفهوم اند، یا در تضاد و تعارض با آیات دیگر قرار دارند، نه تنها یکی دو تا، بلکه بسیار پرشمار اند. در واقع، انواع و اقسام خطاهای موجود در قرآن، این کتاب آسمانی را به کتابی پر از تضاد و تعارض تبدیل کرده است. از این رو، صحت "کلام الله" موجود در قرآن حتی بر اساس خود آیه این کتاب و الاهش، رد میشود.

قرآن با آیاتی، بخشی از آیاتش را متشابهات (به معنی بی معنی، قابل تفسیر، نامعلوم و غیرقابل اعتماد) (سوره الزمر، آیه 23)، ولی با آیات دیگری، تمامی آیاتش را محکمت (به معنی روشن، قابل اعتماد، بدیهی و معلوم) (سوره هود، آیات 2-1) میخواند. سؤال فقط این نیست که کدامیک از این حرفهای الله صحت دارد، بلکه همچنین این است که اگر آیات محکماتی که بدون خطا و اشتباه اند از آن الله خالق اند، پس باید آند دیگری هائی را که به ادعای خودش صحت ندارند به حساب چه کسی گذاشت؟

سؤال که با این وجود، چگونه آیاتی در همین قرآن آسمانی ادعا میکنند که تمامی قرآن از آن الله است، او غیرقابل خطا و اشتباه است، و کتابش را هم از هرگونه دخالت و تصرف محافظه میکند؟

²³¹ ر. ک. پیشین.

سؤال این است که اگر این آیاتی هم که صحت ندارند از آن الله اند، وی بر چه اساسی خود را غیرقابل خطا معرفی میکند، اما اگر این آیات به وی تعلق ندارند، پس ادعای محافظت قرآن چگونه قابل توضیح است؟ پاسخ هرچه میخواید باشد، نتیجه جز این نیست که با این تعارضات و فقدان صحت در این همه آیه و آیات، نه میتوان به صحت بقیه قرآن و نه به ادعاهای وجود الله خالق مورد ادعای آن باور کرد.

نتیجه فصل شش 232

الله در آیه هائی خود را رها از مکان (فضا) و زمان معرفی میکند، ولی در آیات دیگرش، ادعاهای قبلی اش در مورد دسترسی اش به همه جا و همه کس را به فراموشی می سپارد و اظهار میکند که از کاخ و تخت حکومتی خود در طبقه هفتم آسمان، زمین و جهان را اداره میکند. برای اداره هر کاری فرشته یا فرشتگانی را مأمور میکند و سپس بر اساس گزارشات فرشتگانش حکم صادر میکند.

جالب است که فرشتگان مأمور وی فاصله کاخ الله به زمین و از زمین به کاخ الله را در آیه ای در 1000 سال و در آیه دیگری در 50000 سال طی میکنند. با این حساب، این سؤالات پیش می آیند که:

1- چگونه میتوان به کمک و دخالت الهی امید بست که تا این اندازه دور و غیر قابل دسترس است و امور بندگانش را بر اساس گزارشات فرشتگانش که رفت و آمد و گزارش دادنشان هزاران سال طول میکشد راست و ریس میکند؟

232 ر. ک. پیشین.

2- چگونه الله دوگانه و فراموشکاری که حتی ارقام ناظر بر فاصله زمانی به خانه اش را هم مخلوط کرده و بالا و پائین میگوید، میتواند خالق جهانی به این نظم و پیچیدگی باشد؟

3- با وجود اینهمه تضاد و تعارض در کلام الله و آیات معروف به "ناسخ و منسوخ" که دیگر مورد تأیید شریعتسازانش هم هست، از کجا میتوان فهمید که کدامیک از حرفهای متعارض الله مدعی خلقت، حرف مورد نظر وی است و باید پذیرفت، یا نیست و باید ردش کرد؟ و بالاخره،

4- چگونه میتوان به ادعاهای الله خالق که اینهمه حرفهایش بالا و پائین، و حتی ناسخ و منسوخ و بی اعتبار اند، باور کرد و ایمان آورد؟

نتیجه فصل هفت 233

الله خالق از سوئی تمامی داستان خلقتش را بر امتحان این جهانی بندگانش قرار میدهد، ولی از طرف دیگر، نشان میدهد که قبل از آنکه نتیجه این امتحان معلوم شود، شکنجه گاهی به ابعاد همه جهان ساخته و به آن نیز قول داده که اجاقش را با انسانها پر خواهد کرد.

این همه اما، تمامی این کمدی الهی را بیان نمیکند، چرا که آیات دیگر همین الاله نشان میدهند که همه این ادعاها حرفهای توخالی است، چرا که:

اولاً وی اصلاً و اساساً با این ادعا که از اعمال آتی هر کس اطلاع دارد، هیچ نیازی به امتحان کردن ندارد، به خصوص که حتی اگر معلوم شود

233 ر. ک. پیشین.

که گناه خطاکاری مخلوقاتش نه به عهده آنان، بلکه به گردن خود خالق است که آنان را خطاکار خلق کرده است.

در ثانی، حتی اگر از نفس عدم ضرورت امتحان کردنش هم صرفنظر شود، معلوم میشود که وی بر خلاف ادعایش با این کارهایش هیچ عدالتی را قسمت نمیکند. او در حرف خود را عادل میخواند، ولی در عمل تابع هیچ عدالتی نیست و آیه هایش در مورد اینکه جبار، انتقامگیر و حقه باز است، بیشتر صحت پیدا میکنند. برای نمونه در این رابطه:

- آیاتی نشان میدهند که الله نه فقط شرایط مساوی برای این امتحان خلق نکرده، بلکه حتی خودش هر کسی را خواست به راه راست میبرد، نخواست نمیبرد. به غیر از این، حتی چشم و گوش بقیه را هم می بندد تا نبینند و نشنوند، و در نتیجه، گمراه شده و به راه کج بروند. "که چی بشود؟"

- که بدون آنکه کاری کرده و گناهی مرتکب شده باشند، به اتهام دروغین گناهکاری، تا ابد در شکنجه گاهش اسیر آمده و درد بکشند.

نتیجه فصل هشت²³⁴

الله قرآن از سوئی مدعی خلقت این جهان پیچیده و در عین حال قانونمند و منطقی است، ولی از سوی دیگر، هم در کلام و ادعاهایش، و هم در احکام، کارها و تصمیماتش به شدت غیرمنطقی است. او به عنوان خالق انسان، هیچ دلسوزی بی برای مخلوقات خود قائل نیست. در موردی، "به خاطر دستمالی شهری را به آتش میکشد" و مثلاً طبق آیاتی به انتقام

²³⁴ ر. ک. پیشین.

ذبح شتری همهٔ قبیله و تمامی زنان، بچه‌ها، پیران و هرچه انسان بیگناه است را هم به آتش انتقام چند مجرم میسوزاند.

بر اساس آیاتی، در موردی دیگر، تمامی اعضاء قبیله، از آن جمله، بچه‌ها، انسانهای علیل، مریض و سالخورده را نیز به خاطر جرم عده ای از هم قبیله ای هایشان به سیل ویرانگر می سپارد.

بنا به آیاتی هم در موردی، برای گرفتن انتقام از مخالفان اش، همهٔ بچه‌های بیگناه یک شهر و کشور را دچار بیماریهای واگیردار و ناعلاج میکند.

او به قدری نسبت به مخلوقات مورد ادعایش بی قلب است که طبق آیات دیگری، در موردی حتی باغهای میوهٔ تعدادی باغبان زحمتکش را به صرف آنکه در برنامه ریزی برداشت محصولاتشان نام وی را نبرده اند، در شب قبل از برداشت محصول شان میسوزاند و خاکستر میکند.

آیات و قصه های الاه در قرآن، همه بر چنین مظالم و بیعدالتی های نوع قبیله ای و همچنین خشم غیرقابل کنترل این الاه خالق به مخلوقات مورد ادعایش دلالت میکنند. آیا موجودی چنین فاقد منطق و غیرقانونمند که تصمیماتش همه لحظه ای، احساساتی و ظالمانه اند و بر هیچ منطق و دلیلی بنا نمی شوند، میتواند این جهان قانونمند و منطقی را خلق کرده و اداره بکند؟

جمع‌بندی داده‌ها

این موارد، نه همه، بلکه فقط نمونه‌هایی از نتایج به دست آمده از بررسی‌های بیشتر و عمیق‌تر در کتاب آسمانی و نازل شده از سوی ال‌اه مورد ادعاست. اینها نه همه نقیصه‌ها، خطاها و تعارضات موجود در بین آیات قرآن را بیان میکنند، و نه همه موضوعات مورد بحث و نتایج حاصله‌شان در کتاب موصوف "فلسفه وجود ال‌اه" را در بر میگیرند. با این وجود، این موارد و نتایج را به خاطر محدودیت حوصله و ظرفیت این بخش از کتاب حاضر کافی و وافی به منظور تشخیص میدهد و علاقمندان به این و سایر و آیات مورد بررسی را به مطالعه کتاب مورد بحث "فلسفه وجود ال‌اه خالق" فرامیخواند.

می‌بینیم که، اینهمه نقص، تضاد و تعارض، چه در کلام یا معنی و مفهوم آیات، این حقیقت را به عریانی تمام نشان میدهند که بر خلاف این ادعا که گویا ال‌اه با دم خود انسان را به شکل خود خلق کرده، این انسان زمان نزول است که خدا، ال‌اه یا الله خالق را به شکل خود، آنهم به شکل انسان زمان و مکان تاریخی دوره نزول ساخته و پرداخته است. در حقیقت این انسان زمان نزول است که در قرآن آمده، و در جاها و آیه‌هایی به صورت ال‌اه خالق و در جائی و آیه‌هایی هم به صورت بنده مورد تصور آنزمان معرفی شده است. هرچه هست، این همه نقائص، دوگانگی و تضاد و تعارض، هر انسان صاحب عقل و منطق را به تکرار در برابر سؤالات تعیین‌کننده‌ای در مورد احتمال وجود یک چنین خالق چندگانه‌ای قرار میدهد و این پرسش تکراری را مطرح میسازد که:

✓ آیا میتوان وجود خالق را پذیرفت که از مخلوقات خود بی اطلاع است یا اطلاعاتی را که از مخلوقات مورد ادعایش ارائه میدهد، به طور آشکار، نادرست و غیرواقعی اند؟

✓ آیا میتوان وجود الهی را پذیرفت که از سوئی خود را دانا و حکیم مطلق معرفی میکند، ولی از سوی دیگر، هرچه بیان کرده، جز برداشت نه چندان درست از علوم قدیمه و نادرست زمان نزول نبوده و نیست؟

✓ آیا میتوان به "الله حکیمی" ایمان آورد که بسیاری از حرفها و نوشته هایش دچار تعارض و تضاد اند، و هر از گاهی آیه ای می آورد که مغایر با آیه و آیات پیشین اش است؟ الهی که یا شدیداً فراموشکار یا حتی دچار اختلال حواس است؟

✓ آیا میتوان وجود اله خالق را پذیرفت که هم در حرف و بیان، و هم در احکام و تصمیماتش با مشکل فقدان منطق و عدالت رو به روست؟

✓ آیا میتوان ادعای وجود "الله عادل" را پذیرفت که از طرفی برای سنجش صحت اعمال مخلوقاتش امتحان ترتیب میدهد، ولی از طرف دیگر در برابر رستگاری آنان سنگ می اندازد. چشم و گوششان را می بندد تا نبینند، نشنوند و هدایت نشوند؟

✓ آیا میتوان به "الله رحمن و رحیمی" ایمان آورد که خود را جبار و انتقامجو و حتی بالاترین مگار میخواند؟ الهی که در قصص

انتقامجویی هایش، تر را هم به آتش خشک میسوزاند. عدالتش به مثال "گنه کرد در بلخ آهنگری - به شوشتر زدند گردن مسگری!"، نه از روی رحم و رحمت است و نه با منطق و عدالت همخوانی دارد؟

می بینیم که سؤالات فراوانی در مورد نقائص، تعارضات و خطاهای علمی و منطقی قرآن و آیات الله مورد ادعا مطرح میشوند و هر پاسخی به هر کدام از این سؤالات جز به این نتیجه گیری منطقی ختم نمیشود که:

✓ احتمال وجود یک چنین موجودی با این ویژگیهای متعارض به کلی ناممکن و ممتنع است، کجا مانده که منظور از آن، الهی باشد که مدعی خلقت جهانی به این عظمت، به این نظم، و به این پیچیدگی و قانونمندی است.

کتاب "فلسفه وجود الاله" با ارائه این و اینگونه دلایل و نتیجه گیریهای که همه بدون دخالت دادن هرگونه تفسیر و تعبیر، و به طور مستقیم از آیات قرآن نقل شده اند، چنین می افزاید:

"- از هر زاویه ای و از طریق هر آیه ای به مورد و موضوع بود و نبود الله مورد معرفی قرآن بنگریم و هر کدام از این موارد را ملاک قرار بدهیم، لاجرم این نتیجه حاصل میشود که وجود چنین موجود خالق،

- نه با عقل و منطق بشری ما سازگاری دارد و،
- نه میتواند این جهان منطقی، قانونمند و با نظم سنجیده را به وجود آورده باشد.

بر این اساس، نتیجه اینهمه بررسیها و کند و کاوها افزوده و همه جانبه در قرآن، همه همانند هم و همه نیز با این یک جمله قابل خلاصه شدن است:

✓ هیچ احتمالی برای وجود یک چنین خالق با شرایط و خصوصیات مندرج در قرآن وجود ندارد.
به بیان دیگر،

✓ وجود الله مورد معرفی قرآن، با مشخصاتی که توضیح داده شده،

- نه ممکن و،

- نه محتمل است."

فلسفہ ہستی و منشأ خلقت

جلد یک
مقابلہ دین، علم و فلسفہ

نویسنده:

استاد ممنوع القلم

بخش سوم

تحلیل و توضیح نتایج حاصله در مورد عدم
احتمال وجود الیه خالق مورد ادعا

فصل یک

پرسش و پاسخ ناظر بر نتایج حاصله

دیدیم که بحث‌های پیشین، چه تک تک یا رویهمرفته، نشان میدهند که به خاطر وجود دهها مورد و نمونه از انواع و اقسام نقائص و تناقضات موجود در قرآن که هرکدام بر ناممکن بودن الاهی مورد ادعای این کتاب دلالت میکنند،

✓ احتمال وجود الله مورد معرفی این کتاب و آیاتی که بنا به ادعا از سوی وی نازل شده اند، به کلی ناممکن و به تمامی ممتنع است.

این نتیجه گیری همه جانبه اما، سؤالاتی را به شرح زیر در پی می آورد:

سؤال یک: آیا این نتیجه گیری به معنی آنست که الله مورد ادعای قرآن وجود ندارد؟

✓ پاسخ: نه و آری.

در واقع آنچه نتیجه شده:

۱. این نیست که الله مورد ادعای قرآن وجود ندارد، بلکه:

۲. این است که به طور علمی و منطقی هیچ احتمالی برای وجود این ال‌ایه خالق معرفی شده در قرآن وجود ندارد.

بند دو فوق شاید در مقابله با بند یک، جمله متعارضی به نظر برسد، ولی از زاویه راه و روش، و همچنین نتیجه گیری منطقی پی که ما دنبال کرده و میکنیم، نه فقط با آن متعارض نیست، بلکه حتی آنرا تکمیل میکند. این نیست جز آنکه ما:

- میتوانیم بر اساس دستاوردهای علمی، فلسفی و منطقی موجود، احتمال ناممکن بودن وجود الله مورد ادعای قرآن را به اثبات برسانیم، که رسانیده ایم، ولی،
- نمیتوانم با استفاده از این ابزار و روشهای علمی و منطقی، عدم وجود موجودی را که هیچ آثار قابل ثبوتی برای بودنش وجود ندارد، ثابت بکنیم.

در ضمن، گفتن اینکه الله وجود دارد یا ندارد، ادعائی ایمانی و خارج از حوزه بحث ماست، در حالی که بررسی "احتمال وجود الله مورد ادعا" و اثبات ناممکن بودن احتمال وجود چنین موجودی که مدعی خلقت جهان هم هست، یک نتیجه گیری منطقی و فلسفی است. از همین رو نیز، درست تر این است که بگوئیم:

- این بررسی نشان نمیدهد که الله مفروضی وجود دارد یا ندارد، بلکه،
- نشان میدهد که وجود الله مورد ادعای قرآن، ناممکن و نامحتمل است.

سؤال دو: آیا این نتایج فقط محدود به ادعای قرآن و اسلام است یا ادعاهای سایر ادیان خدا پرست و کتابهایشان را هم در بر میگیرد؟

✓ **پاسخ:** این نتیجه گیریهای مکرر، به طور مستقیم و مشخص از قرآن دریافت و نقل شده، و بیش از همه شامل الله مورد ادعای قرآن میشوند.

اما با این وجود، این نتیجه گیریها فقط در حد و حدود این کتاب و دین محدود نمی ماند، بلکه همچنین به سبب دلایل مشابه، به خصوص از آنجا که بسیاری از این ادعاها ریشه در تورات و کتابهای عهد عتیق و جدید دارند و از آن طریق دریافت و بیان شده اند،

- **نامحتمل بودن وجود الاله مورد معرفی قرآن، نامحتمل بودن الاله خالق معرفی شده در ادیان سامی دیگر، یعنی ادیان یهود و مسیحی را نیز در بر میگیرد.**

لازم به یادآوری است که بر اساس آیات قرآن، الاله مورد ادعای اسلام همان الاله مورد ستایش یهودیت و مسیحیت است. در واقع، چه اسلام یا مسیحیت دارای الاله مستقلی برای خود نیستند و هر دو خدای مورد ادعای دین یهود را می پرستند. در نتیجه، رد احتمال این الاله مورد ادعا در بین هر کدام از ادیان سامی، به معنی رد احتمال الاله مورد پرستش آند دیگری ها هم هست.

در ضمن، بحثهای جاری در کتاب همزمینه "فلسفه وجود الاله قرآن" نشان میدهد که یکی از ویژگیهای الاله های ادیان تک خدائی مذکور در برابری با الاله های ادیان اساطیری که خدایان شان سمبلهای مادی قابل

دسترسی بودند، فقدان تاریخ و آدرس مشخص است. محل و منشأ خدا یا خدایان اساطیری، مثل خدایان اساطیر یونان، به نوعی روشن و از طریق اساطیر باقیمانده قابل توضیح بودند، در حالی که محل و منشأ الاه و الاه های مورد ادعای ادیان تک خدائی نه روشن و نه قابل توضیح اند. خدا یا الاه خالق این ادیان، مثل الاه مورد معرفی قرآن، نه خلق شده، نه زائیده شده و نه پدید آمده؛ و در واقع، فاقد هرگونه شناسنامه و گذشته است. این الاه مورد ادعا گویا از ازل نامعلوم آمده و تا ابد ناپیدائی هم باقی خواهد ماند. این در حالی است که نه زمان ازل و نه زمان ابد توضیح داده شده اند و نه برای این پیدایش و بقاء ازل و ابدی دلیل و منطقی ارائه میشود. از همین رو نیز،

- این نتایج ناظر بر نامحتمل بودن الاه مورد معرفی قرآن، شامل سایر ادیان **خداپاوری**^{۲۳۵} که خدا، الاه یا خدایان و الاههای شان فاقد شناسنامه اند هم میشود. خدایانی که بنا به ادعا، از ازل نامعلومی آمده و تا ابد نامعلومی هم ماندگار خواهند ماند. خدایانی که گذشته و تاریخ پیدایش مشخصی ندارند.

در کتاب مورد بحث "فلسفه وجود الاه"^{۲۳۶} میخوانیم که اسلامیان نیز همانند بسیاری از ایمان آورندگان به ادیان تک خدائی، برهان "هر چیزی سازنده ای دارد، پس الله خالق ماست" را پیش میکشند. این برهان ظاهراً منطقی اما، در بهترین شکل خود مثل "هر غذائی آشپزی دارد، پس عمه من آشپز این غذا می باشد" است. این هر دو به همان اندازه به تمامی غیرمنطقی و نادرست اند، به طوری که حتی اگر

²³⁵ Teism, theism

^{۲۳۶} پیشین.

ادعاهای اول در مورد "هر چیزی سازنده ای دارد"، یا "هر غذائی آشپزی دارد" را هم درست فرض نکنیم، که نیستند، این ادعاها نه تنها به نتیجه گیری در مورد "پس الله خالق ماست" یا "پس عمه من آشپز این غذاست" منجر نمیشود، بلکه بر عکس، نشان میدهد که "وقتی همه چیز خالق دارد"، "پس باید الاله یا خدای مورد ادعا نیز خالق داشته باشد".
"اگر نداشته باشد، پس وجود ندارد!" بر اساس این و اینگونه مشترکات بین "ادیان خداباور"^{۲۳۷} هم هست که:

نتیجه گیری "نامحتمل بودن الله مورد ادعای قرآن"، نه فقط ادیان سامی، بلکه همچنین، سایر ادیان خداباور را هم، در بر میگیرد.^{۲۳۸}

توجه داریم که این نتیجه گیری عام در مورد "عدم احتمال وجود هرگونه الاله یا خدای خالق مورد ادعای ادیان خداباور، منبهد مسیر ادامه بحث جاری را هم تغییر خواهد داد. بدین معنی که اگر تاکنون برای روشن کردن مقوله های فلسفی در مورد منبع و منشأ هستی و خلقت به کند و کاو احتمال وجود الاله خالق مورد ادعای ادیان می پرداختیم، از این به بعد، این بحث را بدون دخالت این ادعاهای رد شده ادامه خواهیم داد. به بیان دیگر، از این به بعد، دیگر از ادامه بررسی در مورد ادعاهای مردود شده دینی خودداری خواهد شد و بحث برای جستجو و شناخت "هویت و منشأ هستی و خلقت" را، نه از طریق این و اینگونه ادعاهای مردود شده ادیان، بلکه صرفاً از طریق منابع علمی و فلسفی ادامه خواهد داد.

^{۲۳۷} پیشین.

^{۲۳۸} برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به بحث مربوطه در کتاب "فلسفه وجود الاله"، پیشین.

قبلاً توضیح داده شده که علم و فلسفه، صحت خود را در راه کشف و توضیح خلقت جهان و انسان به اثبات رسانیده اند.

سؤال سه- آیا رد احتمال وجود هر الاله، خدا یا خدایان خالق مورد ادعا، به این معنی است که سوالات فلسفی بشر در مورد "چگونگی پیدایش و منشأ هستی و خلقت" پاسخ داده شده، یا مقولات فلسفی مورد بحث، دیگر سر و اسرار ناگشوده به حساب نمی آیند؟

✓ **پاسخ: نه!** در واقع، این نتیجه گیری که احتمال وجود خالق یا خالقان مورد ادعای ادیان خداباور را ناممکن نشان میدهد:

۱. نه به معنی انکار وجود اسراری فعلاً غیرقابل درک و فهم در جریان پیدایش هستی و خلقت و،

۲. نه به معنی حل و فصل مسائل و اسرار فلسفی مورد تحقیق در مورد "منشأ هستی و خلقت" است.

این نتیجه گیریها همچنین نشان نمیدهد که:

- پدیده هستی برای بشر امروزی درک و فهم شده یا،
- سوالات عدیده در مورد "منشأ و ماهیت هستی و خلقت" به پاسخی منجر شده اند.

واقعیت این است که هم علم و هم فلسفه بدین امر معترف اند که:

- راز و رمز فعلاً غیرقابل توضیحی بر جهان و پیدایش هستی و خلقت حاکم است.

وجود این رمز و راز، و اعتراف به وجود این اسرار اما، هرگونه نامگذاری آن به نام و عنوان الاله، خدا یا هر چیز دیگر را ناممکن و

غیرمنطقی میسازد. هرگونه نامگذاری به چیزی که هیچ آثاری ندارد، از نظر علم و فلسفه، به کلی خطا و به تمامی نادرست و غیرمنطقی است. غیرمنطقی است، چرا که هر چیز نامعلومی که سرّ و سرّ ناگشوده‌ای است، فقط زمانی میتواند نام و عنوانی به خود بگیرد که اطلاعاتی از آن چیز کسب و کشف شده باشد.

این همانند یک چهاردیواری بدون در و پنجره و فاقد هرگونه روزنه‌ای است. به طور معمول انسان سعی میکند از طریق حواس خود، یا با استفاده از ابزار علمی اش، آثاری را از درون این بنای بسته به دست بیاورد و با استفاده از آنها، در مورد کمیت، کیفیت و ماهیت هستی یا هستیهای درون آن نظری ابراز بکند. این چهاردیواری اما، هیچ آثاری از خود بروز نمیدهد. بنائی به تمامی غیرقابل نفوذ است. بنای بسته‌ای است که نه حواس پنجگانه ما و نه ابزار شناسائی و سنجشی که تاکنون به دست بشر فراهم آمده، هیچ آثاری را از درونش ثبت نکرده و نمیکند. از این رو، تا زمانی که اثر یا آثاری از درون این بنای بسته به دست نیامده، هرگونه حدس و گمان در مورد محتوای آن غیرعلمی و غیرمنطقی است.

هرگونه ادعائی که مثلاً در درون آن انسانی، موجود زنده‌ای، جن و پری‌یی، یا روح و خدائی میزید، ادعائی بی پایه و به تمامی غلط است. عین همین، بشر امروزی میداند که هستی‌یی وجود داشته، به علل نامعلومی خلقت و پیدایشی تحقق یافته و از آن طریق هستی‌هائی به وجود آمده‌اند. او اما از منبع و منشأ این پیدایش هیچ اطلاعی ندارد. هیچ خبری نمیگیرد، یا نمیتواند بگیرد.

بشر میداند که چیزی به نام ماده یا ماتریا وجود عینی دارد و این ماده در اشکال مختلف هستی وجود دارد، اما او قادر به توضیح از کجا آمدن و چگونگی تغییر و تحول یا منشأ اولیه این ماده نیست.

بشر میداند که هستی های موجود بر اساس قانونمندیهای از تکوین ماتریای کم حجم اولیه به وجود آمده، ولی در همان حال میداند که این ماده دارای خصوصیات قانونمند است ولی او از منشأ آنها هیچ نمیداند. بشر میداند که ماده در حال تکوین، تغییر و تبدیل، و حتی قابل تجزیه و ترکیب فیزیکی، شیمیائی و بیولوژیکی است، ولی نمیداند این انگیزه ها از کجا آمده، چرا در اشکال مختلف ماده ظاهر میشوند و در نهایت اشکال مختلف ماده را به کجا میبرند. انسان بسیاری از این خصوصیات را می شناسد، ولی منشأ این قانونمندا را نمیشناسد. از کیفیت و کمیت تحقق خلقت یا پیدایش اطلاعی ندارد. از اسراری که بر منبع و منشأ ماده حاکم بوده و انگیزه های درونی یا برونی این تحولات، بیخبر است و از همان رو، قادر به توجیه و توضیح شان نیست. این است که هرگونه ادعائی راجع به نامگذاری مرجع، منشأ، و کیفیت، کمیت یا فونکسیون و قانونمندیهای این ماده اولیه ای که جهان را به وجود آورده، جز آنکه بشر را از این حقیقت و واقعیت ناشناس موجود دورتر بکند، راه به جائی نمیبرد.

بدین معنی، به بیان علم و فلسفه نیز حقیقتی وجود دارد، اما این حقیقت هنوز هم مکتوم، ناشناس، سر و اسراری بیش نیست. کسی چیزی از آن نمیداند و چون چیزی نمی داند، هرگونه ادعا و نامگذاری اش نیز عبث، بی بها، خطا، غیرمنطقی و نادرست است. دیدیم که دین هم که تنها مدعی درک و فهم، یا توضیح این اسرار است، در حقیقت، جز تکرار افسانه ها و اسطوره های ذهنی هزاره های گذشته بشر هیچ دانش و دانائی پی ارائه نمیدهد. چیزی نمیداند که ارائه بدهد. به بیان فیلسوف ایرانی حکیم عمر خیام:

اسرار جهان را نه تو دانی و نه من زین حل معمل نه تو خوانی و نه
من^{۲۳۹}

خیام به درستی یادآوری میکند که اسراری بر جهان حاکم است، اما این اسرار به قدری پیچیده و ناگشوده اند که هرگونه ادعای توضیح‌شان ادعائی عبث است. به بیان وی، نه او و نه این مدعیان دینداری که در مورد این اسرار آیه‌های آسمانی می‌آورند، چیزی از این اسرار و محتوایشان نمیدانند. نمیدانند، ولی او میداند اگر روزی این اسرار گشوده شوند، آن نخواهند بود که این مدعیان هزاره‌های به خواب رفته از طریق ادیان و آیاتشان توضیح می‌دهند. او میداند که:

- "گر پرده برافتد نه تو مانی و نه من" (خیام).

ما انسانهای امروزی نیز همانند این فیلسوف بزرگ میدانیم که هم علم و هم فلسفه به وجود سؤالات بی پاسخی تأکید میکنند، اما نه علم و نه فلسفه بر این باور اند که پاسخی به این سؤالات فلسفی دارند. اینها همچنین بر خلاف ادیان، این ادعا را پیش نمی‌کشند که هر چیزی را که ادعا میکنند وجود دارد، یا هر چیزی را که نمیتوانند ادعا بکنند وجود ندارد. در حقیقت، منطق علمی و فلسفی به شدت این باور ذهنی که

^{۲۳۹} غیاث‌الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری معروف به حکیم عمرخیام نیشابوری (۱۱۳۰-۱۰۴۷) میلادی، فیلسوف، ریاضیدان، ستاره‌شناس و رباعی‌سرای ایرانی در دوره سلجوقی است. وی در ریاضیات، علوم ادبی، دینی و تاریخی استاد بود. نقش خیام در حل معادلات درجه سوم و مطالعاتش درباره اصل پنجم اقلیدس نام او را به عنوان ریاضیدانی برجسته در تاریخ علم ثبت کرده‌است. خیام با وجود تفاوت زمانی در جایی ابن سینا را استاد خود معرفی میکند. اما خود ابن سینا مورد اشاره در مورد منبع و مأخذ علوم و دانش خود می‌نویسد که "علم و فلسفه خود را نه از منابع دینی و قرآنی، بلکه از منابع، فلسفه و دانشهای یونانی" گرفته است (ر. ک. به کتاب "قرائت قرآن غیر دینی، جلد ۳، نوشته پروفیسور رضا ایرملو، اینواند-لیت، ۲۰۰۸، سوئد).

"اگر داخل اطاقی قابل رؤیت نیست، پس آن اطاق خالی یا پر است" را رد میکنند. از نظر منطق علمی و فلسفی، اگر داخل اطاقی قابل رؤیت نیست، نه تنها در مورد خالی بودن، بلکه حتی در مورد خالی نبودنش هم نمیتوان اظهار نظر کرد.

میدانیم که همه دستاوردهای علمی بشر در واقع جز از راه اعتراف انسانهای کنجکاو به وجود اسرار ناشناخته و همچنین از راه تلاش دائمی و مستمرش برای شناخت این اسرار ناگشوده و ناشناس به دست نیامده است. این چگونگی شامل **اعتراف به وجود راز و رمز هستی و خلقت، و تلاش دائم برای شناخت اسرار آنها** هم میشود.

با این نگرش و شیوه علمی و منطقی مثبتگرایانه (پوزیتیویستی) هم هست که علم امروزی قادر شده قسمتی ولو کوچک از راز و رمز پیدایش جهان و انسان را در یک فاصله تاریخی ۱۳،۷۲۵ میلیارد سال گذشته تا حدودی روشن بسازد. با این وجود، هم علم و هم فلسفه با صداقت تمام معترف اند که این موفقیت‌های بزرگ در مورد توضیح پیدایش جهان،

- نه به معنی روشن شدن اسرار و هویت "منشأ هستی و خلقت" و،

- نه به معنی حل اسرار پیدایش هستی ماده یا مواد اولیه خلقت است.

در واقع، هر دو این تنها منابع عمده اطلاعاتی قابل اعتماد بشر بر این امر معترف اند که آنچه تاکنون برای شناخت و توضیح خلقت جهان و انسان به دست آورده اند، از سوئی و با رعایت سطح دانش‌های پیشین بشر، بسیار بسیار بزرگ، عظیم و شگرف، ولی از سوی دیگر، و در مقام مقایسه با عظمت این اسرار و رازها، بسیار بسیار خرد، ناچیز و

محدود است. هم از این رو، این نتیجه‌گیری علمی و فلسفی در مورد
عدم احتمال وجود ال‌اه یا الله خالق مورد ادعا، نه به معنی:

- انکار اسرار و رازهایی است که ماهیت و منشأ هستی و خلقت را در هاله ای غیرقابل رؤیت فرو برده اند و،
- نه گشوده شدن این اسرار است.

این همچنین به آن معنی هم هست که:

- نه میتوان به این اسرار ناگشوده نام و عنوانی داد و،
- نه میتوان آنها را خالق، روح، یا جن و پری، و شیطان و رحمن نامید.

در واقع، هم علم و هم فلسفه معترف به وجود اسرار ناگشوده ای در مورد منشأ وجود و هستی اند، فقط هر دو اینها هرگونه نامگذاری این اسرار ناگشوده را غیر علمی، غیرمنطقی و ناممکن ارزیابی میکنند. هرگونه نامگذاری ال‌اه، خدا یا جن و پری و غیره به اسراری که نمی‌شناسیم را چیزی جز تحریف این حقیقت ناشناس ارزیابی نمیکنند.

سؤال چهار- آیا این نتیجه گیریها گشایشی در راه رسیدن به هدف تحقیق جاری در مورد توضیح فلسفی "اسرار هستی و منشأ خلقت" به وجود می‌آورند؟

✓ پاسخ:

دیدیم که نتیجه گیریهای فوق در مورد نامحتمل بودن ال‌اه مورد ادعا، به معنی حل و فصل اسرار منشأ هستی و خلقت نیست. با این وجود، این نتیجه گیری میتوانند مواعی را که ادعاهای اساطیری، دینی و افسانه ای

بر سر راه این و اینگونه جستجوها، و کند و کاوهای علمی و فلسفی در این مقولات فلسفی و دینی به وجود آورده و می‌آورند را از پیش پای محققان و فیلسوفان بردارند. با وجود این دستاورد علمی و فلسفی در مورد عدم احتمال وجود هرگونه الاه و خدای خالق بدون شناسنامه خلقت و پیدایش، دیگر سایر جستجوگران این راههای فلسفی، مجبور نخواهند شد تا از نو، وقت و توان خود را صرف ارزیابی اینگونه ادعاهای بی پایه کرده، و کار و انرژی تحقیقات فلسفی خود را در گیر و دار اینگونه ادعاهای بی اساس به هدر بدهند.

یک چنین نتیجه‌گیری همچنین میتواند از جنبه های دیگر نیز نتایج سودمندی به همراه بیاورد و از آنجمله راه را برای تطبیق بهتر انسانها با "ترسها و اضطرابهای حاصل از سؤالات فلسفی بی پاسخ شان" هموارتر سازد.

برای توضیح ولو بسیار خلاصه این موضوع لازم است از نو به بحثی از بحثهای کتاب مورد بحث "فلسفه وجود الاه" مراجعه کنیم. توضیحات این کتاب از نظر رابطه تاریخی انسان و ادیان به موارد چندی اشاره میکنند که به شرح زیر خلاصه می‌شوند^{۲۴۰}:

- اول، ادیان بر اساس ضرورتها و نیازهای مادی و معنوی، و فکری و فلسفی انسانها به وجود آمده اند. این انسانها هستند که ادیان و خدایان ذهنی خود را در طول تاریخ خلق کرده‌اند تا بدینوسیله خود را از تنهایی و بیکیسی، و همچنین از دردهای ناشی از سؤالات بی پاسخ فلسفی شان برهانند.

^{۲۴۰} برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به کتاب "فلسفه وجود الاه"، پیشین.

- دوم، ادیان از این نظر همانند هر مسکن و مادهٔ مخدر عمل میکنند و اضطرابات و دلگیریهای فلسفی بشر را در حد و حدودی تسکین میدهند، ولی درمان نمیکند. از همین رو نیز، انسانها همانگونه که به مواد مخدر، به ادیان نیز معتاد شده و میشوند. ادیان نیز این اعتیادات را به وابستگی های دیگر اجتماعی پیوند میزنند، و بدین وسیله، در برابر رشد و رهایی فکری و فلسفی انسانها به موازات پیشرفتهای علمی- فلسفی موانعی عمده ایجاد میکنند.

- سوم، ادیان اگر چه برای تسکین احساسات تنهائی و بلا تکلیفی انسانها به وجود آمده اند، اما ادیان با گذشت زمان، از ادامهٔ این وظیفه اصلی منحرف میشوند. آنها با گذشت زمان، به جای رفع نیازهای روحی و روانی انسانها به نیروی حاکم خالقان خود تبدیل شده و میشوند. به جای ایجاد تسکین در انسانها، آنها را در تندباد استثمار و استحمار دینی- دنیوی مقدسات شان گرفتار کرده و به دام انداخته و می اندازند. بدین معنی، از همان آغاز، ادیان نیز همانند هر مادهٔ مخدر و مسکنی، **عوارض جانبی بی** ایجاد کرده و میکند. ادیان نیز با گذشت زمان، نه فقط خریداران مواد مسکن و مخدر خود را دچار اعتیاد افزوده میکنند، بلکه هخامنین به جای تسکین ترسها و اضطرابات فلسفی باورمندانشان، آنها را با ایجاد ترس و نگرانیهای افزوده تری به کنترل در می آورند.

حالا اگر از زاویهٔ این تأثیرات جانبی و همچنین بهره کشی و استحمار دینی به نتیجه گیری "نامحتمل بودن الاه مورد ادعای ادیان" بنگریم، معلوم میشود که این نتیجه گیری میتواند دست و پای انسانها از بندهای تاریخی ادیان شان برهاند و به سهم خود، بر توانائی فردی و جمعی آنان برای شناخت جهان و هستی شان بیفزاید. میتواند نه فقط

برای درک و فهم دردهای فلسفی به انسانها یاری برساند، بلکه همچنین در راه تطبیق بهتر آنان با واقعیت‌های عینی هستی و زندگی شان به یاری شان بشتابد.

سؤال پنج: آیا این نتیجه گیری همچنین به معنی ناممکن بودن هر "خالق" یا "انگیزه درونی یا بیرونی" خلقت هم هست؟

✓ پاسخ: این پرسش بسته به منظور و مقصود از "خالق یا انگیزه خلقت"، میتواند پاسخهای متفاوتی داشته باشد. از این رو، برای دادن پاسخ به این سؤال باید ابتدا روشن کرد که مقصود از خالق یا انگیزه خلقت چیست. این آیا،

یک) همانگونه که ادیان خداباور ادعا میکنند، به معنی وجود یک موجود فرابشری ارادی و آگاهی است که خود به خود از ازل پیدا شده و فاقد هرگونه شناسنامه خلقت است. یعنی نه خلق یا زائیده شده، و نه منشأ هستی و پدیدآمدنش معلوم است؟ یا،

دو) آنگونه که فیلسوفان ماتریالیست هم پیش میکشند، به معنی انگیزه یا انگیزه‌های قانونمند درونی و ذاتی ماده یا ماتریای تشکیل دهنده جهان و هستی موجود است؟ یا،

سه) آنگونه که مراجعه به سیر تکامل تاریخی اشکال مختلف ماده و موجودات زنده نشان میدهد، به معنی احتمال وجود موجودات تکامل یافته تری است که ممکن است تمام یا قسمتی از جهان و موجوداتش را خلق کرده باشند؟

این کاری است که ممکن است ما انسانهای هوموسپین هم که خود را در نوک خط تکاملی کره زمین می‌یابیم، در هر آینده دور و نزدیکی، ولو در صدها و هزارها سال بعد، به انجام برسانیم.

(یک)

آلترناتیو اول در این فهرست را، در فصول گذشته این کتاب به تفصیل مورد بررسی قرار داده و نتیجه گرفته ایم که هیچ احتمالی برای وجود این یا هر موجود خالق ذهنی فرا بشری فاقد شناسنامه، یا به عبارت دیگر، احتمال خدا و خدایان خالق با مشخصاتی که در کتابهای ادیان آسمانی مذکور بیان شده، وجود ندارد.

(دو)

برای پاسخ درست به آلترناتیوهای دوم و سوم، لازم است از نو این آلترناتیوها را توضیح بدهیم و مقصود و منظور از آنها را به درستی بشناسیم. برای انجام این مهم نیز لازم است از نو برگردیم به هویت آن ماده اولیه ای که با توسعه انفجاری خود این جهان را به وجود آورده است.

بر اساس توضیحات فیلسوفان، ماده اولیه ای که در جریان بیگ‌بنگ با انبساط انفجاری خود جهان موجود را به وجود آورد، لزوماً باید یک ماده یا ماتریای مشابه مواد موجود در جهان حاضر بوده باشد. اساس این توضیحات، بر اصل منطقی "از کوزه همان تراود که در اوست!" بنا میشود. وقتی محصول انبساط انفجاری ماده اولیه جز به ماده و مواد

موجود جهان حاضر منجر نشده و هیچ عنصر دیگری غیر از ماده موجود هم شناسائی نشده، راهی نیست جز آنکه بپذیریم که:

- جنس آن ماده ای هم که جهان را به وجود آورده، نمیتوانسته غیر از ماتریائی بوده باشد که ما اکنون نمونه ها و اشکال مختلفش را در جهان می بینیم.

با وجود آنکه این نظریه به اثبات نرسیده، ولی نه دستاوردهای علمی موجود با آن مغایرتی دارند و نه منطق فلسفی آنرا رد میکند.

با این وجود، همانگونه که در بحثهای مربوطه پیشین توضیح داده شده، نظریه فلسفی ماتریالیستی در این مورد با یک مشکل اساسی رو به روست و آن این که طرفداران این نظریه نمی توانند نشان بدهند که قانونمندیهای ناظر بر ماده در دوره پس از اتفاق بیگ بنگ، در دوره پیش از بیگ بنگ نیز صدق میکردند. از این رو نیز، در بحثهای گذشته این توضیحات را به نوعی مشابه ادعاهای خداباورانه ای ارزیابی کردیم که از سوئی مدعی اند که "هر هستی بی خالق دارد"، ولی از سوی دیگر نمیتوانند شکل، علت و نوع خلقت الاله مورد ادعای خود را توضیح بدهند.

از همین رو نیز تا زمانی که شرائط و چگونگی قانونمندیهای ناظر بر ماده در دوره های قبل و بعد از بیگ بنگ روشن نشده، سؤالات فراوانی در این زمینه بدون پاسخ مانده و خواهند ماند. از آنجمله، هنوز کسی نمیتواند توضیح بدهد که:

۱. این ماده اولیه از کجا آمده و منشأ به وجود آمدنش چه بوده و از کجا ناشی شده بود؟

۲. چرا و بر اساس چه انگیزه یا انگیزه هائی این ماده اولیه دچار این تغییر انفجاری شده و به چه سببی اتفاق توسعه انفجاری بیگ بنگ پیش آمده است،
۳. آیا منشأ و منبع این انفجار بزرگ بیرونی بوده؟ و اگر آری (ادعای خداپاوران)، آن منبع بیرونی چه ماهیتی داشته، از کجا آمده بوده و چگونه به درون فعل و انفعالات خلقت ماده مذکور راه یافته و به جریان تحولات ماده منتقل شده است، یا،
۴. آیا منشأ و منبع این انفجار درونی ماده بوده (نظریه ماتریالیستها)؟ و اگر آری، این انگیزه، و انرژی و قانونمندیهای آن از چه و کجا ناشی میشده است.

این سؤالات خود به خود سؤالات دیگری را نیز به دنبال می آورند که از آنجمله اند:

۱. آیا یک چنین انفجاراتی در قبل از بیگ بنگ مورد بحث ما هم اتفاق افتاده بوده؟،
- اگر آری، یعنی قبلاً هم اتفاق افتاده بوده، در آنصورت، قانونمندی این تحولات و انبساط های انفجاری چه بوده و هست، و از کجا ناشی میشده است؟
- این چندمین انفجار و بیگ بنگی بوده که جهان را از نو خلق کرده، و به تبع آن چرا و چگونه جهان پدید آمده و بر این اساس، جهان حاصل به تبع چه تأثیراتی به جای اول خود بازگشته بوده،
- ولی اگر نه، یعنی اگر این اتفاق، اولین و آخرین بیگ بنگ بوده، چرا اتفاقی که قبلاً پیش نیامده بوده، در آن زمان پیش آمد؟ و علت تحولات و تبدیلات بعدی موجود در ماده اولیه چه بوده و و؟

البته بر اساس بینش‌های ماتریالیستی بسیار منطقی است که فکر نکنیم که این انگیزه یا انگیزاننده خلقت اولیه، درونی ماده بوده و حتی اگر بیرونی هم بوده، تا درونی نشده، باعث این فعل و انفعالات درونی نمی شده یا نمیتوانسته بشود. در ضمن قابل پیش بینی است که این انگیزه یا انگیزه های درونی لزوماً از قوانینی ناشی می‌شده که به سبب قانونمند بودنشان هنوز هم در جریان اند، و ما اشکال مختلف آنرا شاهدیم، یا در آینده شاهد خواهیم بود.

آنچه قطعی است این است که ما امروزه شاهدیم که ماده:

- در جریان یک تغییر و تحول مستمر قرار دارد و،

- این تغییر و تحول، ناشی از خصلتهای قانونمند درون ماده است.

از آنجا که تاکنون این تغییر و تحول به صورت تکوین و تکامل ماده مستمر پیش رفته و میرود، میتوان اضافه کرد که:

✓ تغییر و تحول درونی ماده به

طور ماهوی رو به تکامل بوده و هست، و لزوماً شامل اشکال مختلف ماده هم میشود. این توضیح البته بدین معنی هم هست که:

✓ تا ماده باقی است، تکامل

ماده، و از آنرو، خلقت اشکال مختلف آن نیز ادامه خواهد یافت.

حالا اگر از این زاویه به اتفاق بیگ بنگ بنگریم، میتوانیم فکر کنیم که ماده اولیه وارد در جریان بیگ‌بنگ، احتمال دارد با این انفجار،

✓ یا مرحله ای از یک قانونمندی را تجربه میکرده و بدین منظور،

آنچه اتفاق افتاده، باید قبلاً هم اتفاق افتاده باشد،

✓ یا تحت شرایطی که هنوز به وسیله علوم کشف نشده، این ماده

در جایی از جریان تغییر و تحول قانونمندی که امروزه هم

شاهدش هستیم، دچار تحولی غیرمنتظره شده است. این تحولات بعداً به قانونمندیهای ماده موجود تبدیل شده است.

این هر دو نشان میدهند که در هر صورت، انبساط انفجاری ماده اولیه در جریان خلقت جهان، هم **اتفاق خاص ماده** و هم از آنرو، **درونی** بوده است. بر این اساس، پاسخ **آلترناتیو دوم** نیز داده میشود. بدین معنی که اگر منظور از خالق جهان، وجود انگیزه قانونمند در درون ماده است، باید گفت که:

✓ وجود یک چنین انگیزه خلقت درون ماده، اگر از نظر علمی و منطقی تأیید و اثبات نشده باشند هم، نه از نظر علمی و نه از نظر منطقی رد میشوند.

به بیان دیگر، هیچ منع علمی و فلسفی برای قبول این احتمال وجود ندارد که:

✓ تحولات درونی ماده اولیه باعث بروز جریان بیگ بنگ و خلقت جهان شده است.

بدین معنی:

✓ نمیتوان این ادعا را که **تحولات درونی ماده** به خلق جهان منجر شده، رد کرد.

توجه داریم که در اینجا فقط موضوع **خلقت جهان** مطرح است و گر نه سؤالات ناظر بر **پیدایش هستی ماده اولیه**، مثل از کجا آمدن و چگونه پیدا شدنش، کماکان بدون پاسخ باقی میمانند.

لازم به یادآوری است که از نظر فلسفه ماتریالیستی، ماده هستی یی پایدار و همیشگی است. نظریه "ماده به عنوان هستی پایدار و همیشگی" با داده ها و دستاوردهای علمی هم به اثبات رسیده است. یافته‌های علمی،

از آنجمله قوانین "پایستگی جرم" یا "پایستگی ماده"^{۲۴۱} لاوازیه^{۲۴۲} و همچنین یافته های لومونوسف^{۲۴۳} نشان می دهند^{۲۴۴} که:

✓ "جرم موجود در یک سیستم بسته، صرف نظر از فرایندهایی که در درون آن در حال وقوع است، ثابت و تغییرناپذیر باقی می ماند".

این قانون امروزه با قانون "پایستگی انرژی" ترکیب شده و قانون "پایستگی جرم و انرژی" یا قانون "بقا و دوام جرم و انرژی" نامیده می شود. می بینیم که این قانون به معنی "پایداری و همیشگی بودن جرم و انرژی" یا به بیان دیگر،

✓ "نامیرا و ابدی بودن جرم و انرژی" است.

آنچه این قوانین نشان می دهند آنست که در طبیعت:

✓ نه چیزی نابود شده و هیچ میشود و،

✓ نه به تبع آن، چیزی از هیچ خلق میشود!

بدین معنی، "ماتریا در مجموعه اشکال خود، همیشه ثابت است. نه از بین میرود و نه به خودی خود نابود میشود". این اما، مانع تغییر، ترکیب، تجزیه، تبدیل و تکوین انرژی و ماتریا نیست. این هر دو میتوانند بدون هرگونه محدودیتی تغییر، تکوین و تبدیل شوند و از شکلی

²⁴¹ Conservation of mass / matter

²⁴² Antoine Lavoisier

²⁴³ Mikhail Vasilyevich Lomonosov

²⁴⁴ در سال ۱۷۸۳ لاوازیه قانون پایستگی یا بقاء جرم را کشف کرد. همزمان، نظریه فلورین نیز رد شد و تعداد زیادی فلزات جدید کشف شدند. در ضمن در این سال، جدا کردن برخی عناصر شیمیایی گازی شکل از ترکیبات خود ممکن شد. (ر. ک. به ویکیپدیا، پیشین).

به شکل دیگری در آیند. در واقع، خلقت نیز جز بیان این اتفاق مستمر در بین اشکال مختلف ماده نیست.
این است که بر اساس این فرضیات و تئوریه‌ها:
✓ نمی‌شود زمانی بوده باشد که در آن ماده نبوده باشد.

به بیان دیگر، مقایسه این دستاوردهای ناظر بر خلقت و تحول ماده نشان می‌دهد که:

✓ انرژی یا ماتریا همیشه بوده است (ازلی) و همیشه خواهد بود (ابدی). هرگز زاده و خلق نشده، و قدیم و جاودانی است.

می بینیم که بر اساس این تحلیل ماتریالیستی میتوان نتیجه گرفت که ماتریای موجود در آغاز بیگ بنگ هم همیشه بوده و احتمالاً همین ماهیت و قانونمندیهای را که امروزه شاهدیم دارا بوده است.
این همه بدین معنی هم هست که:

- "ماده و تحولات قانونمندش همیشه بوده و خواهد بود.
- هم از این رو هم، هیچ دلیلی وجود ندارد که خلقت ماده حتماً باید دلیل یا انگیزه ای خاص میداشت، یا حتماً باید منشأ و منبعی برای به وجود آمدن اشکال مختلف ماده وجود داشته باشد".

می بینیم که نتایج حاصل از یک چنین تحلیل ماتریالیستی، خود به خود وجود منشأ هستی غیرمادی و ایده الیستی را هم منتفی میسازند، و اصل و اساس جستجوی منشأ هستی در منابع غیرمادی را زیر سؤال میبرند.

لازم به یادآوری است که بر اساس آیات قرآن، الله مورد ادعای قرآن نیز همانند ماتریای مورد نظر ماتریالیستها، هم ازلی و ابدی است و هم به بیان برخی از آیات قرآن از ماده تشکیل شده است.^{۲۴۵}

جالب است که همانگونه که قرار دادن ماده در مرکز هستی از سوی ماتریالیستها با قرار دادن هویت مادی الله قرآن همانندی هائی دارد، این تعریف ماتریالیستها از پایداری و همیشگی بودن ماده نیز آیاتی را به یاد می‌آورند که الله قرآن را با خصوصیات مشابهی معرفی میکنند. آیه ۳ سوره اخلاص از آن جمله است:

- بگو: او خدای یکتاست ... نزاده، و زائیده نشده است...
(سوره اخلاص، آیات ۱ و ۳)^{۲۴۶}

می‌بینیم که در اینجا قرآن نیز همانند منابع ماتریالیسی بر این باور است که:

- "وجود از روی هستی لایزال است عدم موجود گردد، این محال است"^{۲۴۷}.

البته تفاوت هائی هم در بین این دو نظر وجود دارند. برای مثال، قرآن این تعاریف را در مورد الله خالق به کار میبرد که بر اساس برخی از آیاتش، ۱- عامل بیرونی خلقت، ۲- از جنس ماده^{۲۴۸}، ۳- ابدی و ازلی و ۴- آگاه به عمل ارادی خلقت است، در حالی که ماتریالیستها همان تعاریف را در مورد ماده ای به کار میبرند که ۱- دارای عامل و انگیزنده

^{۲۴۵} برای توضیح بیشتر و مطالعه آیات مربوطه ر. ک. به کتاب "فلسفه وجود الاله".

^{۲۴۶} قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ... لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ... (سوره اخلاص، آیه ۳).

^{۲۴۷} شاعر ایرانی شیخ محمود شبستری

^{۲۴۸} ر. ک به کتاب فلسفه وجود الاله به شرح پیشین و آیه های قرآن در مورد نور و در نتیجه، ماده بودن الله خالق.

درونی و ذاتی و همچنین ۲- از جنس ماده، ۳- ازلی و ابدی، ولی ۴- بدون وقوف به عملکرد ماهوی خود است. به بیان اینان:
- ماده از طریق خصوصیات قانونمند و ذاتی خود تغییر، تبدیل و تکامل می یابد و بدینوسیله، هم خلق میشود و هم خلق میکند^{۲۴۹}.

این همه همچنین نشان میدهد که از نظر علمی و منطقی، احتمال خلقت جهان از طریق انگیزه یا انگیزه‌های درونی ماده انجام یافته و می یابد. این پروسه خلقت نه فقط در رابطه با قانونمندی های درونی پیش میرود، بلکه همچنین در شرایطی تحقق می یابد که انگیزه های درونی با جهان مادی منظم و قانونمند موجود به سازگاری و تطبیق منطقی با ماده موجود در جهان رسیده و هیچ تعارضی با آن ندارد. تحت این شرایط است که وجود چنین انگیزه یا انگیزه‌های "درونی، مادی و قانونمند" میتوانند به عنوان یکی از آلترناتیوهای ممکن خلقت این جهان مادی مطرح شود.

سه

برای پاسخ به احتمال وجود آلترناتیو سوم لازم است از نو به جریان تکامل قانونمند ماده برگردیم. در فصول پیشین^{۲۵۰} این کتاب دیدیم که بر اساس یافته ها و دستاوردهای علمی، پس از اتفاق بیگ بنگ و شکل گیری جهان مادی، ابتدا و میلیاردها سال بعد از آن نیز، تنها جمادات و موجودات غیرجاندار موجود بودند. پس از آن، اولین سلول های زنده در جایی از این جهان

^{۲۴۹} برای توضیحات بیشتر ر. ک. به کتاب "فلسفه وجود الیه".
^{۲۵۰} ر. ک. به فصل مربوطه در همین کتاب.

شکل گرفتند. دانشمندان برآورد میکنند که در آنزمان بیش از ده میلیارد سال از اتفاق بیگ بنگ و حدود یک میلیارد سال از شکل گیری کره زمین گذشته بود. دیدیم که در مورد چگونگی محل پیدایش اولین سلولهای زنده دو نظریه علمی ابراز شده است:

۱- نظریه اول مبتنی بر به وجود آمدن اولین سلولهای زنده در شرایط مناسب زمین است. بر این نظر گویا تجمع مواد معدنی متان، آمونیاک، سلفید نیروژن، دی اکسید کربن، مونواکسید کربن و فسفات در محیط یا محیط های مناسبی در روی زمین به خلق شدن اولین مواد آلی و سلولهای زنده منجر شده است.

۲- نظریه دیگر بر آن است که سلولهای زنده اولیه ابتدا در جا و کره دیگری از فضای خارج از زمین به وجود آمده اند و پس از آن، از طریق ریزش سنگهای آسمانی، بر روی زمین باریده اند. در اینجا غلافهای بیرونی این سلولها، مولکولها، یا تک یاخته ها باز شده و اولین سلولها و ملکولهای زنده در محیط هائی که مناسب بوده اند امکان رشد و تکثیر یافته اند.

باید اضافه کرد که امکانپذیر بودن هر دو این تئوریهها با کشفهای بعدی نیز مورد تأیید قرار گرفته است. از آن جمله اند:

الف- دستاوردهای علمی جدید در حوزه علوم "مکانیک تطبیقی و قانون جاذبه عمومی" نشان میدهند که "قوانین مشابهی در زمین و سیارات بیرونی آن عمل کرده و بسیاری از قوانین حوزه های علمی در هر دو اجسام زمینی و فضائی صادق اند"^{۲۰۱}.

^{۲۰۱} ویکیبیدیا به زبانهای مختلف، پیشین.

ب- پس از تجزیه طیفی اجرام کیهانی معلوم شده که در اجرام کیهانی نیز همان عناصر شیمیایی بی یافت میشوند که در زمین موجود اند. تجزیه شیمیایی سنگ‌های آسمانی - چه آن‌ها که همچون شهاب بر زمین فرود آمده اند یا آن‌ها که توسط فضا نوردان و مه نوردان به زمین آورده شده اند- نیز این نتیجه گیری ها را تأیید میکنند^{۲۰۲}.

ج- در این رابطه، همچنین دانش مدرن، ارتباطات عمیق بین جهان کوچک (میکروکوسم)^{۲۰۳} و جهان بزرگ (ماکروکوسم)^{۲۰۴} را روشن ساخته است. این اواخر، علم ستاره‌شناسی و پژوهش‌های اخیر در مورد روند انفجارهای هسته‌ای درونی ستاره ها نیز، وحدت بین پدیده‌های بسیار ریز و کیهانی کلان را به اثبات رسانیده اند^{۲۰۵}.

د- روزنامه مترو^{۲۰۶} در تاریخ سپتامبر ۲۰۱۴ با نقل گزارشی از سازمان تحقیقات فضائی آمریکا (ناسا)، مقاله ای تحت عنوان "همه میتوانند انسان فضائی باشند" منتشر کرد. در این مقاله میخوانیم که محققین فضاشناسی آمریکا در ابرهای گازی شکل تشکیل دهنده یک ستاره که ۲۷۰۰۰ سال نوری با زمین فاصله دارد، مواد ارگانیک زنده کشف کرده اند. نشریه ساینس^{۲۰۷} با تحلیل این کشف بزرگ نوشته است که وجود این ابرهای گازی شکلی که دارای یک چنین ملکول ارگانیک اند، نه فقط در این ستاره، بلکه در ستاره های دیگر نیز به اثبات رسیده است. به بیان این نشریه، اینهمه ثابت میکنند که تئوریهای موجود در

^{۲۰۲} پیشین.

²⁵³ Microcosm

²⁵⁴ Macrocosm

²⁵⁵ Wikipedia, Eng

²⁵⁶ Metro

²⁵⁷ Scince

اینکه زندگی یا حداقل سنگهای زیربنائی زندگی، ابتدا در کرات دیگر شکل گرفته و از آنجا به زمین باریده اند، صحت دارند.

در این مورد، آرنولد بلوک^{۲۵۸} محقق آلمانی در مؤسسه تحقیقاتی ماکس پلانک^{۲۵۹} به رادیو آسترونومی BBC توضیح میدهد که آمینوآسید در روی کره زمین، سنگ بنای پروتئینها و آنها نیز لازمه پدید آمدن موجودات زنده اند. حالا سؤال این است که آیا در کهکشان راه شیری ما، کرات دیگری و کدامیک از آنها این سنگ بناها یا حتی موجودات زنده را رشد داده اند."

در این زمینه، سازمان تحقیقات فضائی امریکا ناسا در ماه ژانویه ۲۰۱۵ گزارشی منتشر کرد. در این گزارش اسامی ۹ ستاره ثبت شده بود. کپلر ۴۳۸-ب^{۲۶۰} یکی از این ستاره هائی است که محققین مرکز تحقیقاتی هاروارد^{۲۶۱} با استفاده از تلسکوپ فضائی کپل^{۲۶۲} به دست داده اند. ویژگی همه این نه ستاره قرار گرفتن شان در حوزه ای است^{۲۶۳} که در آن امکان وجود آمینو آسید، و در نتیجه، امکان وجود زندگی و موجودات زنده وجود دارد^{۲۶۴}.

اینها همه نشان میدهند که:

✓ نه فقط امکان تحقق هر دو این نظریه ها در مورد پدید آمدن زندگی در روی زمین یا فضای بیرونی آن وجود داشته و ممکن

²⁵⁸ Arnold Blocke

²⁵⁹ Max Planck-institutet

²⁶⁰ Kepler 438-B

²⁶¹ Harvard-Smithsonian Center

²⁶² kepler

²⁶³ Small Habitable Zone Planets

²⁶⁴ Nasa Kepler's Hall of Fame

بوده، بلکه حتی به وجود آمدن زندگی در کرات دیگر، چه در ارتباط با پدید آمدن زندگی در کره زمین یا بدون آن، امری قابل پیش بینی است.^{۲۶۰}

بدین معنی، اگر داده های علمی اخیر را در نظر بگیریم، این احتمال بسیار قوی مطرح میشود که موجودات زنده ای در کرات دیگر این جهان پهناور،

- هم به وجود آمده و،

- هم همانند موجودات زنده در روی زمین به راه تکامل رفته اند.

از طرف دیگر میدانیم که انسان در نوک یک خط تکاملی کره زمین تکامل یافته و به انسان هوشمند امروزی رسیده است، اما نمیدانیم که موجودات زنده محتمل در کرات دیگر چه خطوط تکاملی بی را طی کرده، تا چه اندازه رشد یافته، و موجودات پیشرفته آنها به چه پایه ای از تکامل نائل شده اند. بدین ترتیب، همان اندازه که سطح رشد و تکامل این موجودات ممکن است پائین تر از سطح رشد و تکامل انسان هوموسپین کره زمین باشد، این احتمال هم وجود دارد که آنها یا برخی از آنها، بسیار پیشرفته تر از انسانهای روی زمین بوده باشند و حتی تا به سطحی رسیده اند که موجودات دیگری را خلق کرده باشند.

توجه داریم که:

^{۲۶۰} برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به بخش اول همین کتاب.

✓ این نتیجه به تنهایی به معنی محتمل بودن وجود خالقانی
فرضی بی است که در نوک خطوط پیشرفته تر تکامل کرات
دیگر پدید آمده و حتی به مرحله خلقت سایر موجودات هم
رسیده اند.

این فکر و ایده در مورد وجود موجودات زنده تکامل یافته تر البته نه تازه و نه عجیب است. می دانیم که انسان هوسپین از هزاران و دهها هزار سال پیش رو به آسمان داشته و از وجود موجوداتی که در آنسوی این کره زندگی میکنند، قصه ها و افسانه ها ساخته است. آغاز دوره تمدن بشر و تداوم آن نیز همراه با جستجوی موجودات زنده در کرات دیگر پیش رفته است. این جستجوها در تکنولوژی جدید و مدرن هم انعکاس یافته و یکی از مشغولیت‌های فیلمهای علوم تخیلی (ساینس فیکشن)^{۲۶۶} را تشکیل میدهند. امروزه روز داستان تماس انسان با موجودات تکامل یافته تر خیالی در کرات دیگر، با هیجان شدید بینندگان این سری از فیلمهای علوم خیالی رو به رو میشوند.

در هر صورت، نگاهی کوتاه به تاریخ تحول و تکامل موجودات زنده در جهان نشان میدهد که هیچ بعید نیست که در روزی از روزهای آینده تاریخی، اینگونه داستانها و فیلمهای تخیلی نیز تحقق پیدا بکنند و انسان چشم به راه و جستجوگر امروزی با موجودات احتمالی بسیار تکامل یافته تر کرات دیگر تماس برقرار بکنند.

²⁶⁶ Science fiction

وجود این احتمال، امروزه روز طرفداران زیادی پیدا کرده است. این در حالی است که مخالفان این دیدگاهها هیچ دلیل علمی برای رد این و اینگونه خیالها و احتمالات علمی در دست ندارند. نه تنها ندارند، بلکه حتی در جایی که هرگونه ادعای شان در مورد وجود خدا یا خدایان خیالی با دلائل علمی و منطقی مردود شمرده میشوند، این گونه فرضیاتی که در رابطه با وجود موجودات تکامل یافته تری در کرات دیگر این جهان فراخ مطرح میشوند، اگر از سوی علم تأیید هم نشوند، رد نمیشوند و رد شدنی هم نیستند.

اینکه در جایی از این جهان پهناور **خطوط تکامل پیشرفته** و موجودات تکامل یافته تری وجود داشته باشند و حتی برخی از آنان قادر به خلقت موجود یا موجوداتی بوده، شده یا هستند، از نظر **علمی تأیید نشوند هم، مردود شمرده نمیشوند.**

مردود شمرده نمیشوند، چرا که اگر ما موجودات نوک **یک خط تکاملی کره زمین** از تحول، تبدیل و تکامل عناصر معدنی به عناصر آلی و سلولهای زنده اولیه پدید آمده ایم، پس این احتمال کاملاً طبیعی هم وجود دارد که در جایی از این جهان پهناور، خطوط بسیار تکامل یافته تری هم از این طرق به وجود آمده و وجود داشته باشند.

خیلی محتمل است که موجودات بسیار تکامل یافته تری که در نوک خطوط پیشرفته تر تکوین تاریخی این کرات قرار دارند، به آنجایی رسیده باشند که به قول شاعر "به جز خدا نبینند، یا به جز خدا نباشند". موجوداتی که به احتمال زیاد توانسته یا میتوانند به کار خلقت موجودات دیگری دست بزنند- کاری که از سوی ما انسانها به خدایان فرضی و ذهنی مان نسبت داده میشود. کاری که در خواب و خیال انسان زمینی هم جای دارد، و حتی اگر در حال حاضر برای ما انسانها ممکن نباشد میتواند در هر آینده دور و نزدیکی ممکن شود.

در هر صورت، اینهمه نشان میدهد که:

- تحقق یک چنین فرضیاتی که بر علوم و پیش بینیهای علمی و فلسفی بنا شده و منع علمی و منطقی هم ندارند، برخلاف ادعای وجود "خدا یا خدایان خالق بدون شناسنامه"، بسیار ممکن و بسیار شدنی است.

توجه داریم که در اینجا حرفی در مورد به وجود آوردن ماده اولیه نیست، بلکه همه فرضیات بر خلقت و ساخته و پرداخته یا پدیدار شدن موجودات ناشی از این ماده اولیه اشاره میکنند. همه فرضیات ناظر بر به وجود آمدن تمام یا قسمتی از خلقت و مخلوقات موجود به دست موجودات تکامل یافته تر این جهان بی حد و مرز است.

در ضمن، این فرض با تمام بیگانگی اش، نسبت به هر دو ادعای خداپاوران و فرض ماده گرایان از این امتیاز برخوردار است که نیازمند اثبات مبدأ و منشأ خالق مورد ادعایش نیست، چرا که این خالقان، اگر وجود داشته باشند، از طبیعت به وجود آمده و بر اساس قانونمندیهای تکامل به اینجا رسیده اند. همانند انسان هوموسپین که در شرایط کره زمین تکامل یافته، در محیط طبیعی خود تکوین و تکامل یافته اند.

این است که در جایی که هیچکدام از دو خط خداپاوران و ماتریالیستها قادر به توضیح منشأ و چگونگی به وجود آمدن ماده اولیه مورد ادعای خود نیستند، فرض وجود موجودات تکامل یافته تری که شاید توانسته اند دست به خلقت بزنند، نه با مشکل توضیح منشأ و مبدأ هستی این موجودات رو به روست و نه نیاز به اثبات علمی و توجیه عقلانی و فلسفی پیدا میکند.

بدین ترتیب، فرض وجود موجودات فرضی تکامل یافته تر و قادر به خلق موجودات دیگر به عنوان منبع و منشأ خلقت، برخلاف ادعاهای

دینی ناممکن و غیرمنطقی، هم با توجه به تکامل طبیعی و قانونمند ماده و موجودات زنده، قابل پیش بینی و هم قابل توضیح است. این است که:
✓ وجود موجودات خالق یا خالقانی که خود از تکامل طبیعی ماده ناشی شده و پدید آمده اند، بسیار ممکن است.
بدین ترتیب، وجود خالق و خالقانی که از درون ماده موجود رشد و تکامل یافته اند، شامل نتیجه گیری "رد احتمال وجود الاه های مورد ادعای کتابهای دینی و آسمانی" نمیشود و به عنوان یک آلترناتیو ممکن باقی میماند.

پایان جلد اول